

# بازنگری در معانی قرآن

شامل بحث در:  
آیاتی که نا‌درست، ترجمه یا تفسیر  
شده‌اند

اثر:  
مصطفی حسینی طباطبایی

.

این کتاب از سایت سنی بوک | کتابخانه مجازی  
 اهل سنت دانلود شده است . برای دریافت کتب  
 بیشتر ما را از طریق آدرس اینترنتی و کانال  
 تلگرام سنی بوک دنبال کنید.

آدرس اینترنتی : [www.SunniBook.net](http://www.SunniBook.net)

کانال تلگرام : <https://telegram.me/OnlineLibrary>

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سنی بوک   دریافت سریع کتب اهل سنت	<a href="http://www.SunniBook.net">www.SunniBook.net</a>
سنت دانلو د   مرکز دانلود فایل های اسلامی	<a href="http://www.SunnatDownload.com">www.SunnatDownload.com</a>
عقیده   کتابخانه آنلاین اهل سنت	<a href="http://www.Aqeedeh.com">www.Aqeedeh.com</a>
سنی آنلاین   پایگاه اطلاع رسانی اهل سنت ایران	<a href="http://www.SunniOnline.us">www.SunniOnline.us</a>
سنت آنلاین   دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	<a href="http://www.SunnatOnline.com">www.SunnatOnline.com</a>
سنی وب   مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	<a href="http://www.SunniWeb.org">www.SunniWeb.org</a>

---



## فہرست مطالب

15..... پی‌شگفتار

15..... منزلت فهم قرآن

16..... فرق میان ترجمه و تفسیر

18..... علت خطا در ترجمه و تفسیر

20..... کار اصلی ما در این کتاب

27..... نکاتی از سوره فاتحه کتاب

27..... (✎ ← ⑨ ⑩ ⑪ ⑫ ⑬ ⑭ ⑮ ⑯ ⑰ ⑱ ⑲ ⑳ ㉑ ㉒ ㉓ ㉔ ㉕ ㉖ ㉗ ㉘ ㉙ ㉚ ㉛ ㉜ ㉝ ㉞ ㉟ ㊀ ㊁ ㊂ ㊃ ㊄ ㊅ ㊆ ㊇ ㊈ ㊉ ㊊ ㊋ ㊌ ㊍ ㊎ ㊏ ㊐ ㊑ ㊒ ㊓ ㊔ ㊕ ㊖ ㊗ ㊘ ㊙ ㊚ ㊛ ㊜ ㊝ ㊞ ㊟ ㊠ ㊡ ㊢ ㊣ ㊤ ㊦ ㊧ ㊨ ㊩ ㊪ ㊫ ㊬ ㊭ ㊮ ㊯ ㊰ ㊱ ㊲ ㊳ ㊴ ㊵ ㊶ ㊷ ㊸ ㊹ ㊺ ㊻ ㊼ ㊽ ㊾ ㊿ ۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵

آدم و آموخت؟ ..... 48  
 (خداوند چه نامهایی را به  
 آدم و آموخت؟ ..... 48  
 53... معنای نسخ و حکمت آن..  
 علم إلهی! ..... 56

### 3 نکات از سورة آل عمران

محکمت از متشابهات ..... 61  
 و تأویل متشابهات ..... 67  
 قائم به قسط کیست؟ ..... 71  
 خدای سبحان و فرمانروایان! ..... 72













۱۹۹ ..... نامگذاری اسلام و گواهی پیامبرص  
 ۱۹۹ .....

### 23 نکاتی از سورة مؤمنون..... 205

۲۰۵ .....  
 ۲۰۵ .....

۲۰۷ ..... ی‌ج‌ارُ علی‌ه چه معنایی دارد؟ .....  
 ۲۰۷ .....

### 24 نکته ای از سورة نور..... 211

۲۱۱ ..... دعوت پیامبرص .....  
 ۲۱۱ .....

### 25 نکته ای از سورة فرقان..... 215

۲۱۵ ..... تدریجی قرآن .....  
 ۲۱۵ .....

### 26 نکته ای از سورة شعراء..... 223

۲۲۳ ..... ابراهیم ! .....  
 ۲۲۳ .....

### 27 نکته ای از سورة نمل..... 227

227 ..... بازگشت به دنیای! .....  
 231 ..... نکته ای از سورة قصص .....  
 235 ..... نکته ای از سورة روم .....  
 239 ..... نکته ای از سورة احزاب .....  
 247 ..... نکته ای از سورة فاطر .....

231 ..... نکته ای از سورة قصص ..... 28

231 ..... نکته ای از سورة روم ..... 29  
 235 ..... نکته ای از سورة احزاب ..... 30  
 247 ..... نکته ای از سورة فاطر ..... 31

235 ..... نکته ای از سورة روم ..... 29

235 ..... نکته ای از سورة روم ..... 29  
 239 ..... نکته ای از سورة احزاب ..... 30  
 247 ..... نکته ای از سورة فاطر ..... 31

239 ..... نکته ای از سورة احزاب ..... 30

239 ..... نکته ای از سورة احزاب ..... 30  
 247 ..... نکته ای از سورة فاطر ..... 31

247 ..... نکته ای از سورة فاطر ..... 31

247 ..... نکته ای از سورة فاطر ..... 31  
 239 ..... نکته ای از سورة احزاب ..... 30

32 نکتہ ای از سورہ یس...  
 247 .....  
 253 .....  
 257 .....  
 261 .....  
 267 .....  
 271 .....

32 نکتہ ای از سورہ یس... 253

253 .....  
 257 .....  
 261 .....  
 267 .....  
 271 .....

33 نکتہ ای از سورہ صافات... 257

257 .....  
 261 .....  
 267 .....  
 271 .....

34 نکتہ ای از سورہ ص... 261

261 .....  
 267 .....  
 271 .....
















































































































































































































































































































































































































35 نکتہ ای از سورہ زمر... 267

267 .....  
 271 .....

36 نکتہ ای از سورہ فُصِّلَتْ... 271

271 .....  
 271 .....

37 نکته ای از سورة شوری..... 279

(                                                         

                                                          

                                                          

                                                          

                                                          

                                                          

                                                    

307 ..... محمدص و همراهانش

41 نکته ای از سورة حُجرات..... 317

افراد! ..... 317

42 نکته ای از سورة واقعه..... 321

قرآن کریم و فرشتگان پاک! ..... 321

43 نکته ای از سورة حدی..... 325

خداوند در مقام غیب! ..... 325

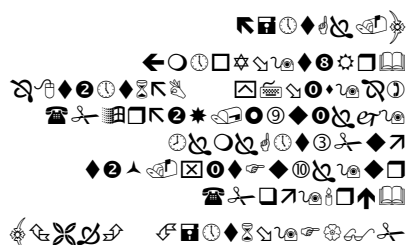
44 نکته ای از سورة جُمُعَه..... 331

تأخیر در واژه‌ها! ..... 331









[ص: 29]

«کتابی فرخنده است که  
آن را به سوی تو  
فروفرستاده ایم تا  
درآیاتش ژرفنگری کنند  
وخردمندان از آن  
اندرزگیرند».

## پیشگفتار

### منزلت فهم قرآن

دانشمندان علوم عقلی گفته اند که اهمّیت  
هردانشی به «موضوع» آن بستگی دارد و هرعلمی که  
موضوعش مهمتر باشد، اعتبارآن بیشتر است . بر  
همین اساس «قرآن شناسی» از سایر علوم مهمتر  
شمرده می‌شود زیرا موضوع آن «کلامِ الهی» است که  
به اعتبار دلالتش بر ارادهٔ تشریعی خداوند - جَلَّ  
وَعَلَا - مورد بحث قرار می گیرد و بالاترین مباحث  
معرفتی را دربردارد.

در تأیید آنچه گفته شد، از پیامبر ارجمند

اسلام ص گزارش شده که فرمود:

«مَنْ أُوتِيَ الْقُرْآنَ فَظَنَّ أَنَّ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ أُوتِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُوتِيَ، فَقَدْ عَظَّمَ مَا حَقَّرَ اللَّهُ  
وَحَقَّرَ مَا عَظَّمَ اللَّهُ»<sup>(1)</sup>

---

1- در گزارش این حدیث شریف فرقه‌های گوناگون مسلمین (با  
اندک تفاوتی در الفاظ ) شرکت نموده اند. به عنوان  
نمونه: به اصول کافی، ج 2، ص 604 و مسندالإمام زید، ص

یعنی: «نعمت قرآن به هرکس داده شود و گمان کند که به کسی از مردمان نعمتی برتر از آن داده شده، بی‌شک چیزی را که خدا کوچک شمرد، او بزرگ پنداشته و چیزی را که خدا بزرگ داشته، او کوچک انگاشته است».

به همین دلیل، فهم قرآن کریم از دیدگاه ما مسلمانان دارای اعتبار و منزلتی است که در عرصه معرفت بالاتر از آن نیست. از مسلمانان که بگذریم در میان فرهیختگان مغرب زمین که به شرف اسلام مفتخر نشده اند نیز درک و شناخت قرآن منزلتی والا دارد زیرا که این کتاب تابناک، منشأ پیدایش فرهنگ و تمدن عظیمی در جهان شده و بویژه در روزگار گذشته، پیروانش تأثیر انکارناپذیری بر تمدن و فرهنگ غرب نهاده اند. از اینرو دانشمندان بسیاری از غیرمسلمانان همچون **تئودور نولدکه** (آلمانی) و **رژی بلاشر** (فرانسوی) و **ریچارد بیل** (انگلیسی) و دیگران بر فهم و معرفت قرآن کریم همّت گماردند و عمری را در راه شناخت تاریخ قرآن و مفاهیم آن سپری کردند، هرچند بنا به علی بر همه معانی و مقاصد بزرگ قرآنی ره نیافتند.

و شگفت از نویسندگان و پژوهشگران مسلمانی که فکرت و همّت خود را بر تفحص درباره اسطوره های دروغین و تخیلات بی اثر و فلسفه بافی های نافرجام صرف می‌کنند و از تحقیق در کتاب فرهنگ آفرینی چون قرآن حکیم که قرن‌ها بر دل و جان و زندگی میلیاردها تن اثر نهاده خودداری می‌ورزند! باید گفت که:

شب‌پره گر وصل آفتاب      رونق بازار آفتاب  
نخواهد      نکاهد!

### فرق میان ترجمه و تفسیر

برای کسانی که در کار پژوهش قرآن کریم می -  
 کوشند، ترجمه و تفسیر آیات شریفه در درجه نخست  
 از اهمیت قرار دارد. ازاینرو اهتمام بر این دو  
 امر ارجمند برتحقیق در سایر علوم وابسته به  
 قرآن، مقدم شمرده می شود. در اینجا باید توجه  
 داشت که ترجمه قرآن مجید با تفسیر آن - برخلاف  
 پندار برخی - تفاوتی دقیق دارد. در ترجمه قرآن  
 کریم (یا هر متن دیگری) مترجم تنها موظف است  
 که متن اصلی را به زبان موردنظر برگرداند. بدون  
 آنکه مجملات یا مبهمات آن را توضیح دهد ولی در  
 تفسیر متن، مفسر می کوشد تا از مفاهیم آن کاملاً  
 پرده برداری کند و تا می تواند رفع ابهام و دفع  
 اجمال نماید. مثلاً در ترجمه این آیه شریفه (از  
 سورة فتح) که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا﴾  
 [الفتح: 1-2] همین اندازه کافی است که مترجم  
 بنویسد:

«همانا ما تو را فتحی آشکار آوردیم. تا خدا  
 گناه گذشته تو و آنچه را که بازپس آمده  
 بیامرزد...».

أما مفسر قرآن باید توضیح دهد که آن فتح  
 آشکار کدامست؟ و فتح مزبور چه پیوندی با گناه  
 پیامبرص و آمرزش وی داشته است؟ و اساساً گناه  
 پیامبر پاک ص، چه بوده است؟ و چرا در آی ه  
 شریفه، علاوه بر گناه پیشین از گناه پسین  
 پیامبرص نیز یاد شده است؟ و اگر گناه مزبور به -  
 معنای «گناه آینده» باشد، آمرزش گناهی که  
 هنوز صورت نگرفته چه معنایی دارد<sup>(1)</sup>؟!

1- ما در همین کتاب - إن شاء الله تعالى - به این پرسشها  
 با استناد به آیات دیگر قرآن پاسخ خواهیم داد

اگر مترجم بخواهد به تفصیل یا حتی به اختصار در این وادی گام نهد، به فن تفسیر روی آورده و از ترجمه فراتر رفته است.

### علّت خطا در ترجمه و تفسیر

برای ترجمه قرآن کریم به زبان پارسی، پیشینه‌ای قدیمی باید قائل شد و دیرزمانی است که متأسفانه ترجمه‌های نارسا و احياناً مغلوپ در ایران رواج دارد. اخیراً به همت چند تن از فضلا ترجمه‌های روان و کم نقصی از قرآن کریم در دسترس عموم قرار داده شده که اقدامی مثبت و درخور سپاسگزاری است ولی هنوز تمام ترجمه‌های قرآنی از اغلاط صرفی و نحوی پاک نشده‌اند. به عنوان نمونه، در ترجمه‌ای که ازسوی انتشارات سروش (وابسته به صدا و سیما) در سال 1367 هـ. ش در دسترس قرار گرفته، مترجم محترم آی

﴿لَتَعْلَمُنَّ﴾ را خطاب به پیامبر خدا ص

پنداشته است و فعل «لَتَعْلَمُنَّ» را به لفظ مفرد برگردانده! در صورتی که واژه مزبور به صیغه جمع آمده و در اصل «لَتَعْلَمُونَّ» بوده است. در اینجا قرآن کریم گروه کافران را تهدید می‌نماید و پیدا است که پیامبر خدا ص را به جای کافران، مخاطب قرار دادن، چه غلط فاحشی به شمار می‌آید. بنابراین خطای ترجمه‌ها، غالباً از شناختن واژه‌های قرآنی نشأت می‌گیرد و گاهی هم بی‌خبری نسبت به ترکیب کلام، موجب لغزش مترجم می‌شود (چنانکه نمونه‌های آن را در همین کتاب آورده‌ایم).

أمّا عمده لغزشها در تفسیر قرآن، با «آراء پیش‌ساخته مفسران» پیوند دارد. رأی مذهبی یا

عقیده دلخواه مفسر در بسیاری از موارد، او را وادار می‌کند تا مفهومی را برآیات قرآنی تحمیل نماید که با متن سازگاری ندارد. به همین جهت در آثار اسلامی به تأکید آمده که از «تفسیر به رأی» باید پرهیز کرد. کسانی که در تفسیر قرآن مثلاً فلسفه یونانی یا عرفان اسکندرانی یا تصوف هندی یا فلسفه های غربی یا فرضیات علمی یا اخبار ساختگی و ضعیف و امثال این امور را دخالت می‌دهند و آن‌ها را با لطائف الحیل برآیات قرآن تحمیل می‌کنند از مصادیق تفسیرکنندگان به رأی به شمار می‌آیند و درحقیقت سخن امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره اینگونه مفسران درست می‌آید که فرمود: **«كَانَهُمْ أَيْمٌ هُوَ الْكِتَابُ وَلَيْسَ الْكِتَابُ بِإِمَامِهِمْ»**<sup>(1)</sup>! «گویی که ایشان، امامان قرآنند و قرآن، امام ایشان نیست!». البته ما انکار نمی‌کنیم که با ذهن کاملاً تهی از معلومات نمی‌توان به درک قرآن نائل آمد و قرآن فهمی ناگزیر دانش‌هایی را همچون (لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و ....) می‌طلبد ولی علوم مزبور را به چشم «ابزار فهم قرآن» می‌نگریم و این نگاه بی‌تردید با «تحمیل رأی برقرآن» تفاوت دارد زیرا در این نگرش ما می‌کوشیم تا با علوم ابزاری، مقاصد قرآن کریم را از متن آن دریابیم و پیش از برخورد با متن قرآنی، عقیده ویژه ای درباره آن اتخاذ نمی‌کنیم ولی در تفسیر به رأی (که در شرع اسلام نهی شده است) متن قرآن را به سوی آراء پیشین خود می‌کشند و به جای مقصود قرآن، مراد خودشان را جایگزین آن می‌کنند و تفاوت میان این دو امر، واضح است.

و هرچند «تفسیر به رأی» یکی از مهمترین علل پدید آمدن خطا در تفسیر قرآن به شمار می‌آید ولی علت لغزش در فهم قرآن کریم منحصر و محدود به این موضوع نیست و گاهی دقت نکردن در نکات و قرائن آیات و همچنین غفلت از سیاق و فضای

سوره‌ها و به‌ویژه توجّه نداشتن به آیات مُشابه با یکدیگر (که زمینه تفسیر قرآن به قرآن را فراهم می‌آورند) موجب خطای مفسّر در فهم و توضیح قرآن کریم می‌شوند.

### کار اصلی ما در این‌کتاب

باید دانست پژوهش در قرآن کریم زمینه‌های فراوانی دارد که جای برخی از آن‌ها تاکنون خالی مانده است مانند برداشت پیامهایی از قرآن که در روزگار ما، پاسخگوی مشکلات هستند و مانند توضیح روابط و پیوندهای برخی از آیات با یکدیگر که مفسّران گذشته بدانها کمتر پرداخته‌اند. ما بحث از این امور را به بخش دیگر از این کتاب (مجلد دوم) موکول کرده ایم که به توفیق خداوند - عَزَّ ذِكْرُهُ - به نگارش آن‌ها اهتمام ورزیم. در این بخش از کتاب، بیشتر کوشش ما معطوف به دو امر بوده است. یکی توضیح و تصحیح اغلاطی که در ترجمه‌های متداول قرآن (به-زبان فارسی) ملاحظه کرده ایم و دیگر، پرداختن به آیاتی که مفسّران در معنای آن‌ها دچار اختلاف شده‌اند و گاهی وجه صواب را در تفاسیر خود نشان نداده‌اند. در این‌باره، محور تلاش ما، خود قرآن کریم بوده است و از تفسیر آیات به وسیله یکدیگر و گواه گرفتن از آن‌ها، حلّ مشکلات را طلب کرده - ایم و اگر توفیقی در این زمینه بدست آمده و سخن تازه‌ای گفته شده همگی مرهون لطف خداوند - جَلَّ و علا - بوده است و بس **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**.

در اینجا باید - هرچند به اختصار - توضیح داد که هرکس با قرآن مجید اندک آشنایی داشته باشد، می‌داند که قرآن کریم مباحثی را با الفاظ گوناگون، تکرار نموده است و چنانکه خود تصریح فرموده کتابی است که اجزایش همگون و شبیه

یکدیگرند ﴿...﴾

﴿...﴾ [الزمر: 23]. از این موضوع می‌توان



برای تفسیر قرآن به وسیله شاهی از خود قرآن ، بهره گرفت و این قاعده را «أُمُّ الْقَوَاعِدِ» علم تفسیر شمرد به ویژه نخستین مفسری که بدین شیوه مرضیه پرداخته - چنانکه در تفاسیر شیعه و سنی آورده اند<sup>(1)</sup> - خود رسول خدا ص بوده است که آیه 82 از سورة انعام را با آیه 13 از سورة لقمان تفسیر نموده و مهر تأیید بر این روش زده است. در اینجا ممکن است پرسیده شود که چرا در تفسیر قرآن کریم صرفاً به «احادیث» بسنده نمی-کنید و تسلیم آن‌ها نمی‌شوید؟ باید پاسخ داد که: اگر تفسیر همه آیات یا بخش بزرگی از آن به گونه-ای کاملاً مطمئن، از رسول خدا ص به ما رسیده بود، بی‌تردید تفسیری جز آن را نمی پذیرفتیم و دیگر تفاسیر را زائد می شمردیم و اختلافات تفسیری را به احادیث نبوی ارجاع می دادیم ولی چنین تفسیری از پیامبر گرامی ما ص در دسترس نیست و احادیث تفسیری که از آن بزرگوار در کتابها آورده اند اولاً به آیات بسیار معدودی از قرآن اشارت دارند و ثانیاً در اسناد آن‌ها به اصطلاح، ضعف و ارسال دیده می‌شود به طوری که اطمینان کافی را جلب نمی-کنند. از همین رو آورده اند که احمد بن حنبل گفته است: «ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهَا أَصْلٌ، التَّفْسِيرُ وَالْمَلَأُحُ وَالْمَغَازِي». «سه چیز است که پایه و اساسی ندارد، روایات تفسیری و اخبار پیش آمده‌های ناگوار و گزارش (جزئیات) غزوات». و محققان اصحاب وی گفته اند مراد احمد آن بوده است که روایات مزبور، غالباً فاقد اسناد صحیح و متصل اند. با وجود این، ما به احادیث معدودی که مفسران محترم در خلال تفسیرها از رسول اکرم ص آورده اند، به هنگام بحث در آیات

1- به عنوان نمونه، به تفسیر الثبیان اثر شیخ طوسی و مجمع البیان اثر شیخ طبرسی و تفسیر جامع البیان اثر ابوجعفر طبری و مفاتیح الغیب اثر فخرالدین رازی ذیل آیه 82 سورة انعام نگاه کنید.

شریفه رجوع کرده ایم و در صورت موافقت با متن قرآن، از آن‌ها بهره گرفته ایم.

اما روایات شیعی که از ائمه اهل بیت + درباره تفسیر قرآن جمع آوری شده است، متأسفانه این کار مهم در مذهب امامیه ازسوی علمای «اخباری» صورت گرفته و کسانی مانند «محدث بحرانی» صاحب تف سیر «البرهان» بدین عمل برخاسته‌اند و محدثان مزبور هیچگاه درصدد برنیامدند تا به «نقد حدیث» پردازند و اخبار را به لحاظ سند و متن بررسی کنند و با مدالیل قرآن بسنجند (چنانکه ائمه اهل بیت + بدین کار به - تأکید سفارش فرموده اند) از اینرو کوشش آن‌ها چندان ثمری به بار نیاورده و اخباری را فراهم آورده‌اند که غالباً بی اعتبار و ضعیف شمرده می - شوند و بیشتر، ساخته و پرداخته غالیان به شمار می‌آیند. به همین جهت دانشمندان اصول گرا و نامدار امامیه که در تفسیر قرآن به تصنیف و تألیف پرداخته‌اند (همچون شریف رضی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابوالفتح رازی و دیگران) راه اخباریها را نسپرده و صرفاً به «تفسیر روایی» روی نیاورده‌اند. ابوجعفر طوسی که در مذهب امامیه وی را «شیخ الطائفه» لقب داده‌اند در آغاز تفسیرش مرقوم داشته است:

«فَإِنَّ الَّذِي حَمَلَنِي عَلَى الشُّرُوعِ فِي عَمَلِ هَذَا الْكِتَابِ إِنِّي لَمْ أَجِدْ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِنَا قَدِيمًا وَحَدِيثًا عَمِلَ كِتَابًا يَحْتَوِي عَلَى تَفْسِيرِ جَمِيعِ الْقُرْآنِ وَ يَشْتَمِلُ عَلَى فَنُونِ مَعَانِيهِ . وَإِنَّمَا سَلَكَ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ فِي جَمْعِ مَا رَوَاهُ وَنَقَلَهُ وَانْتَهَى إِلَيْهِ فِي الْكُتُبِ الْمَرْوُوعَةِ فِي الْحَدِيثِ وَلَمْ يَتَعَرَّضْ أَحَدٌ مِنْهُمْ لِاسْتِيفَاءِ ذَلِكَ وَتَفْسِيرِ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ»<sup>(1)</sup>.

یعنی: «آنچه مرا به شروع در کار این کتاب واداشت این بود که هیچکس از یاران خودمان (شیعیان امامی) را در گذشته و حال ندیدم که کتابی بپردازد شامل تفسیر تمام قرآن و فنون و معانی آن. تنها گروهی از ایشان در راه

1- الثبایان فی تفسیر القرآن، اثر شیخ الطائفه طوسی، ج 1، ص 1.

گردآوری روایاتی گام برداشتند که خودشان، آن‌ها را گزارش می نمودند و در کتب حدیث به ایشان رسیده بود و هیچیک از آنان، حق مطلب را کامل نکرده و تفسیر آنچه را مورد نیاز بوده نیاورده است».

مدتها پس از شیخ طوسی، مفسر نامدار دیگر امامی، یعنی «ابوعلی طبرسی» در آغاز تفسیر خود چنین نوشت:

«أَنَّ أَصْحَابَنَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - لَمْ يُدَوِّنُوا فِي ذَلِكَ غَيْرَ مُخْتَصَرَاتٍ نَقَلُوا فِيهَا مَا وَصَّلَ إِلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ مِنَ الْأَخْبَارِ وَلَمْ يَعْنُوا بِبَسْطِ الْمَعْنَى وَكَشْفِ الْأَسْرَارِ»<sup>(1)</sup>.

یعنی: «یاران ما - که خدای از ایشان خشنود باد - درباره تفسیر قرآن جز مطالبی مختصر تدوین نکردند و آن‌ها را از اخباری فراهم آوردند که به ایشان رسیده بود و به گسترش معانی و کشف اسرار قرآن نپرداختند».

باتوجه بدانچه گفته شد لازم است **منهج** صحیح تفسیر را در طریقه دیگری بیابیم که از آفات «سطحی‌نگری» و «روایت‌زدگی»<sup>(2)</sup> برکنار باشد و آن جز شیوه‌ای که خود قرآن سفارش نموده نیست یعنی تدبّر و ژرف‌نگری در کلام الهی و احاطه بر جوانب بحث چنانکه فرمود:

﴿وَلَا تُدْرِكُهُ الْبَصَرُ وَلَا هِيَ كَالْمِثْقَالِ الذَّائِبِ وَلَا تُبْصَرُ وَلَا تُحِطُ بِهَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّكَ الَّذِي الْعِزُّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّشْتَرِكٌ ۖ هُوَ الْغَنِيُّ ۖ هُوَ الْمَعْلُومُ﴾ [محمد: 24] ،  
﴿وَلَا تُدْرِكُهُ الْبَصَرُ وَلَا هِيَ كَالْمِثْقَالِ الذَّائِبِ وَلَا تُبْصَرُ وَلَا تُحِطُ بِهَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّكَ الَّذِي الْعِزُّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّشْتَرِكٌ ۖ هُوَ الْغَنِيُّ ۖ هُوَ الْمَعْلُومُ﴾ [یونس: 39] . و همچنین

روش «تفسیر قرآن به قرآن» که رسول اکرم ص به یارانش آموخت. و ما کوشیده ایم تا در این کتاب از این روش جدا نشویم و این دو مشعل هدایت را پی گیریم درعین حال، از توجه به روایاتی که با قرآن کریم سازگارند نیز غفلت نورزیده ایم. در

1- مجمع البیان، اثر شیخ ابوعلی طبرسی، ج 1، ص 20.

2- روایت‌زدگی غیر از قبول روایات استوار و موثق و به ویژه موافق با متن قرآن است که در برخی از موارد، ما آن‌ها را شاهد آورده ایم.

پایان این پیشگفتار لازم است گفته شود که ترجمه‌های جدید قرآنی درخور قدردانی و بهره‌برداری و سپاسگزاری هستند و همچنین تفاسیر بزرگ و ارزشمند علمای ارجمند اسلامی که جای خود دارند - **شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى سَعْيَهُمْ وَزَادَ اللَّهُ أَجْرَهُمْ** - پس اگر در این-کتاب انگشت نقد برپاره‌ای از آن‌ها نهاده‌ایم، نه از باب ناسپاسی بوده است بلکه به نظر این کمترین، برای کشف حقیقت لازمست به نقد آراء بزرگان پرداخت نه آنکه دربرابر اقوال ایشان حالت تعبد و پرستش گرفت و البته در هر نقد منصفانه علمی باید به صحت و سقم سخنان - هردو- توجه کرد و ازافکار صحیح قدردانی و سپاسگزاری نمود. **عَصَمَنَا اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الزَّلَلِ كُلِّهَا بِفَضْلِهِ وَكَرَمِهِ.**

1432 هجری قمری برابر با 1390 هجری شمسی  
ایران - مصطفی حسینی طباطبائی

«أَعْرِبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمِسُوا غُرَائِبَهُ»  
(النَّبِيُّ الْأَكْرَمُ ص)

به رسم بزرگداشت از مفسر بلندپایه قرآن،  
شادروان استاد، میرزا یوسف شعار  
رَفَعَ اللهُ تَعَالَى دَرَجَتَهُ





أَمَّا كَسَانِي كِه سِپَاس و سَتَایش رَا در تَرْجُمَه هَر  
آیَه‌ای بَه هَمَرَاه آورده اند، از این **قَاعِدَه** دور  
شده‌اند کِه هَرگَاه در **کَلَام جَدّی**، قَرینَه‌ای بر غَلْبَه  
یکی از مَعَانی آید، مَعْنای دِیگَر بَرکَنارمی شود  
مَگَر در جایی کِه **سِیَاق کَلَام** بَرهَر دَو مَعْنی دَلالت کُند  
مَآئِند سُورَه فَاتِحَه الْکِتَاب کِه پَس از ذِکَر حَمْد، هَم  
بَر مَالِکِیَّت حَقَّتَعَالی تَصْرِیح شده

1- رَبِّ دَر حَالِ اَضَافَه بَه مَعْنَايِ مَالِكِ آمَدَه اَسْتُ دَر تَارِيخِ عَرَبِ مِی خَوَانِیْمِ کِه عِبْدَ الْمَطْلَبِ (نِیایِ پِیامبرِ اکرم ص ) بَه اُبْرَهَهُ حَبْشِی کِه بَه قَصْدِ وِیْرانِ کَرْدَنِ کَعْبَه آمَدَه بُوْد کَفْتُ: **إِنِّي أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَإِنَّ لِلْبَيْتِ رَبًّا سَيَمْنَعُهُ** (سِیرَةُ ابْنِ هِشَام، ج 1، ص 50) یَعْنِی «مَنْ مَالِکِ شَتْرانِمِ وایِن خَانَه را مالِکِی اَسْتُ کِه اَز آن حِمایِتِ خَواهِد کَرْد». دَر تَنْزِیلِ عَزِیزِ نِیز مِی خَوَانِیْمِ:

(پس باید که خداوند این خانه را  
 بندگان کند). البتّه از لوازم مالکیت، پرورش و اصلاح  
 و تدبیر نیز هست از اینرو در قاموس های عربی، ذکر معانی  
 مزبور هم رفته است. ولی معنای اصلی آن، همان «مالک»  
 است چنانکه فرمود :



(☹️✅🚫😊🏠🕒📈➡️🏡📷👓✂️🏠🧘♂️✚🔹⑥)

مریم، همانا خدا تورا انتخاب کرد و پاکیزه ساخت  
و تورا نسبت به زنان جهانیان برگزید ( و روشن  
است که مراد از «نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» زنان اهل جهان است و  
نیز مانند آنچه از قول لوط پیامبر ﷺ به قومش  
آمده که گفت: ﴿يَا لَيْتَ كُنْتُ نَارًا سَاحِجَةً خَلَتْ مِنْ دُونِيَ  
أَنْثَىٰ وَنَجَسًا ۚ أَوْ كُنْتُ خَالِدًا فِيهَا وَلَقَدْ عَلِمْتُ لَكُنَّ عَذَابًا  
شَدِيدًا﴾ [الأعراف: 80] . (آیا

(الصفات:          

1- به ترجمه آقای جلال الدین فارسی نگاه کنید.

2- به ترجمه خانم طاهره صفارزاده نگاه کنید.

راکه از آن‌ها برمی‌آید بر معانی دیگر ترجیح دهیم به ویژه که می‌دانیم کلمه «عالم» در قرآن کریم تنها با یاء و نون جمع بسته شده (وبه صورت **عوالم** نیامده است) و این گونه جمع را معمولاً برای «ذَوِی الْعُقُول» بکارمی‌برند.

ناگفته نماند که علت اختلاف مترجمان را در ترجمه کلمه «عالمین» باید پیروی از مفسران قرآن دانست زیرا که ایشان پیش از مترجمان در این باره به اختلاف سخن گفته اند. شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرمشهورش در معنی عالمین می‌نویسد:

«صادق گفت ۱- «هُم أَهْلُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ»، اهل بهشت و دوزخند و حسن (بصری) وقتاده و مجاهد می‌گویند عبارت است از جمیع المخلوقات<sup>(1)</sup>».

به نظر ما با توجه به کاربرد قرآنی کلمه مذکور، قول امام صادق ۲ کاملاً درست است که مراد از عالمین همان جهانیانند چه بهشتی باشند یا دوزخی و نتوان معنای واژه را به جمیع مخلوقات تعمیم داد. خدایتعالی به رسول گرامیش ص فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقَ وَاكْفُرْ بِهِمَا فَإِنْ يُحِبِّبْ إِلَيْكَ مِنَ الْكُفْرِ أَهْلًا فَأَعْلِفْهُمْ مِنْهُ إِنَّهُ يَكُونُ سَوَاقِطًا عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ [الأنبياء: 107]. (ما تو را نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان) و روشن است که عالمین، اهل جهانند، نه درخت و کوه و ستاره و جمیع مخلوقات! باز خطاب به بنی اسرائیل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا جَاهِدُوا الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقَ وَاكْفُرْ بِهِمَا فَإِنْ يُحِبِّبْ إِلَيْكَ مِنَ الْكُفْرِ أَهْلًا فَأَعْلِفْهُمْ مِنْهُ إِنَّهُ يَكُونُ سَوَاقِطًا عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ [البقرة: 47]. (من شما را بر جهانیان برتری

دادم) یعنی چون در روزگار گذشته به موسی ۳ ایمان آوردید، بر مردم زمانه برتری یافتید. **قُرطبی** اندلسی در تفسیرش «شبه دلیلی» بر عمومیت کلمه «عالمین» آورده و می‌نویسد:

1- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج 1، ص 29.

«دَلِيلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ: رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا»<sup>(1)</sup>. گوید: دلیلش گفتار خدایتعالی است که : فرعون از موسی ۷ پرسید، رَبُّ الْعَالَمِينَ چیست ؟ موسی گفت: خداوند آسمانها و زمین و آنچه میان آندو است (پس موسی ۷ عالمین را به آسمانها و زمین و مابینهما تفسیر کرد!) «.

در پاسخ باید گفت : مقصود موسی ۷ آن بود که خداوندگار جهانیان همان کسی است که آسمانها و زمین نیز از آن اوست نه آنکه فرعون دربارهٔ واژهٔ عالمین اشکال داشت و موسی ۷ آن را شرح و توضیح داد! در قرآن کریم بازم شبیه این تعبیر آمده است و در سورهٔ شعراء می فرماید ساحران فرعون با دیدن معجزهٔ موسی از ره اخلاص گفتند :

﴿فَرَأَوْهُ مُتَوَلِّيًا ۚ فِئْتَنَّهُ الْمُلُوكُ بِآيَاتِهِ ۖ فَوَلَّوْا ۚ وَكُنَّا لَهُمْ حِجَابًا ۚ فَأَنْجَيْنَاهُ إِلَىٰ هَذِهِ الْأَرْضِ ۖ فَتَبَوَّاهَا بِأَمْرِ رَبِّكَ ۖ لِيُخْرِجَ مِنْهَا ذُرِّيَّتَهُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الشعراء: 47-48]. (به خداوندجهانیان ایمان آوردیم، خداوند موسی و هارون). آیا می‌توان گفت که مراد از «عالمین»، موسی و هارون بودند زیرا که ذکر ایندوتن در آیهٔ شریفه پس از «رَبُّ الْعَالَمِينَ» آمده است؟!

﴿فَرَأَوْهُ مُتَوَلِّيًا ۚ فِئْتَنَّهُ الْمُلُوكُ بِآيَاتِهِ ۖ فَوَلَّوْا ۚ وَكُنَّا لَهُمْ حِجَابًا ۚ فَأَنْجَيْنَاهُ إِلَىٰ هَذِهِ الْأَرْضِ ۖ فَتَبَوَّاهَا بِأَمْرِ رَبِّكَ ۖ لِيُخْرِجَ مِنْهَا ذُرِّيَّتَهُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

در ترجمهٔ کلمهٔ «إِهْدِنَا» برخی از مترجمان نوشته‌اند: ما را «ره نما»<sup>(2)</sup> و بعضی‌دیگر ترجمه کرده‌اند: ما را «راهبرباش»<sup>(3)</sup> و این معنا درست تراست زیرا کسی نباید انتظار داشته باشد که خدایتعالی پس از قرآن مجید کتابی فروفرستد و مسلمانان را ره‌نمایی کند ! چراکه قرآن کریم خودبهترین

1- الجامع لأحكام القرآن، ج1، ص 105.

2- به ترجمهٔ آقای مهدی إلهی قمشه‌ای نگاه کنید.

3- به ترجمهٔ آقای حسین استادولی نگاه کنید.

رهنمای خداوندی است چنانکه فرمود : ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾  
 ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ يَهْدِي لِمَنْ يَشَاءُ سُبُلًا مُّسْتَقِيمًا﴾ [الأنعام: 111]  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا نُورَ اللَّهِ﴾ [البقرة: 177].

(همانا این قرآن به درست ترین راه رهنمایی می - کند). امّا آنچه درسوره فاتحه از خداوند

جهانیان درخواست می داریم، رهبری برای پیمودن راه است نه رهنمایی بدان راه که به وسیله قرآن مجید صورت می پذیرد. به عبارت دیگر: قصد ما از «إِهْدِنَا» مفهوم «إِرَائَةُ طَرِيقٍ» نیست بلکه «إِيصَالٌ إِلَى الْمَطْلُوبِ» است. ما در پی «هدایت تشریعی» نیستیم، درخواست «هدایت تکوینی» را داریم تا خداوند رحمان و رحیم، ما را دستگیری فرماید به یاری او راه راست را طی کنیم. بنابراین ترجمه «راهبر باش» از «ره نما باش» به مقصود نزدیکتر است.

امّا از کلمه «صراط» که در تمام قرآن به صورت مفرد آمده، مقصود «شاهراه» یا «طریق اصلی» است که همه انبیاء خدا ص بر آن طریق رفته اند ﴿وَالصِّرَاطُ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكْفُرَ بِهِ﴾ [البقرة: 139]

نه راههای فرعی که در شرایع گوناگون به شکلهای مختلف تشریع شده است. چنانکه در سوره مائده می فرماید: ﴿وَالصِّرَاطُ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكْفُرَ بِهِ﴾ [المائدة: 48]. (برای هرأمتی از شما راه و روشی را مقرر داشتیم) و راه اصلی همان طریق بندگی خدا است که فرمود: ﴿وَالصِّرَاطُ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكْفُرَ بِهِ﴾ [البقرة: 139]. (مرا بندگی کنید که اینست راه راست).

﴿وَالصِّرَاطُ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكْفُرَ بِهِ﴾ (بندگی را که اینست راه راست)

در باره ای از ترجمه ها بدون توجه به اعراب  
 «غیر<sup>(1)</sup>» و موضع نحوی آن، نوشته اند: «نه راه  
 کسانی که بر آن ها خشم فرمودی<sup>(2)</sup>...» گویا مترجم  
 محترم واژه «غیر» را بدل از «صراط» پنداشته  
 درحالی که «غیر» مجرور است و بدل از «الَّذِينَ» در  
 آیه پیشین  
 می آید یا نعت و صفت  
 برای «الَّذِينَ» شمرده می شود و می توان آن را بدل  
 از ضمیر در «عَلَيْهِمْ» دانست و در هر صورت با ترجمه  
 فوق نمی سازد و صحیح آنست تا نوشته شود : «که  
 آنان غیر از غضبشدهگان و گمراهانند».  
 جای مسرت است که بعضی از مترجمان محترم  
 قرآن، بدین نکته توجه نموده اند<sup>(3)</sup>.  
 \* \* \*

- 
- 1- غیر در اصل صفت است به معنای اسم فاعل (یعنی  
 مُغایِر).  
 2- به ترجمه آقای مهدی الهی قمشه ای نگاه کنید.  
 3- به ترجمه آقای حسین استادولی نگاه کنید.



( ➡ ⏮ ⌚ ♦ 📱 ⏪ ⌛ 🔍 ✂️ ⏩ 🖨️ 🗑️ 🔍 ⌚ ♦ ① )

دراینکه چرا سوره کریمه بقره با

آغاز شده؟ مفسران به اختلاف سخن گفته اند زیرا در زبان عرب، کلمه «ذَلِکَ» برای اشاره به اشیاء دور یا غایب بکار می رود، برخلاف «هَذَا» که به شیء نزدیک و حاضر اشارت دارد. شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» از قول فَرَّاء (متوفی در سال 207 هـ ق) نقل کرده که وی گوید معنای آیه آنست که: «هَذَا الْقُرْآنُ، ذَلِکَ الْکِتَابُ الَّذِی وَعَدْتُکَ» (این قرآن، همان کتابی است که پیش از این به تو — ای محمد ص — وعده داده ام) و این معنا با ظاهرایه چندان ملایمتی ندارد ازاینرو فَرَّاء خود بدین قول بسنده نمی کند<sup>(1)</sup>. برخی گفته اند که «ذَلِکَ» در اینجا به **تورات** یا **انجیل** اشارت دارد ولی شیخ طبرسی، این رأی را دور از صواب می داند و می گوید که آندو کتاب دستخوش تحریف شده اند و درآیه شریفه از کتابی سخن رفته که: **لَا رِیْبَ فِیْهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِیْنَ**<sup>(2)</sup>. زمخشری در تفسیر **کَشَاف**، کلمه ذَلِکَ را اشاره به **الف. لام. میم** که پیش از آن آمده، برمی شمرد و می نویسد: «وَقَعَتِ الْإِشَارَةُ إِلَى الْم بَعْدَ مَا سَبَقَ التَّكَلُّمُ بِهِ»<sup>(3)</sup>. و قول وی نیز با اطلاق «الْکِتَابُ» پس- از ذکر «ذَلِکَ» نمی سازد. مفسران سلف چون **ابن عباس** و **مجاهد** و **عکرمه** و **سُدی** — چنانکه طبری در

1- به کتاب «معانی القرآن» اثر فزّاء، ج 1، ص 10 نگاه کنید.

2- به مجمع البیان، ج 1، ص 77 بنگرید.

3- تفسیر کشاف، ج 1، ص 32.

تفسیرش آورده <sup>(1)</sup> - کلمه ذلک را در اینجا به معنای «هذا» تفسیر نموده اند، بدون آنکه شاهد و دلیلی را برای آن نشان دهند.

در روش تفسیری ما لازم است نخست به دیگر سوره های قرآن کریم بنگریم تا از سلیقه قرآن در این باره آگاه شویم سپس به تدبّر و نکته یابی در آیه شریفه بپردازیم.

با رجوع به سرآغاز برخی از سوره های قرآنی ملاحظه می کنیم که اسم اشاره به اشیاء دور یا غایب، صریحاً برای آیات قرآنی بکاررفته است. مثلاً در آغاز سوره «نمل» می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ الْأَعْيُنَ وَيَسْمَعُ الْبَرْقَ كُرُوهَ الْغَدَاةَ الَّتِي هِيَ أَشَدُّ بَطْشًا مِنْكُمْ أَنْ تَطَاوَعُوهَا وَأَنْ تَكُونَ لَكُم مِّنْهَا حَرَجٌ كَمَا كَانَ لَكُم مِّنَ الْغَمَامِ فَكَيْفَ تُدْرِكُونَ﴾

و (آیه های) کتابی روشن است.

و در آغاز سوره «حجر» می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تُسْمِعُوا بِهِ الْمَلَائِكَ وَلَا تَبْلُغُوا لَهُ الْقُرْآنَ وَلَا تُؤْمِنُوا بِهِ الْبَعْثَ وَلَا تَتْلُوا الْقُرْآنَ بِالْعُرَىٰ وَلَا تَأْتُوا الْقُرْآنَ سُجُّدًا وَلَا قُوفًا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ غَرِبَ عَنَ الْبَيْتِ وَالْعَمَامَةِ إِنَّ الْقُرْآنَ كَانَ خَرِيدًا﴾

و (آیه های) قرآنی روشن است.

و می دانیم که کلمه «تِلْكَ» مؤنث ذلک است و به همان معنی می آید و در اینجا به اعتبار «آیات» به صورت مؤنث استعمال شده است. بنابراین نتیجه می گیریم که در «ذلک الکتاب» نیز مانند «تِلْكَ آیَاتُ الْقُرْآن» قرآن مجید، اشاره به خود دارد. و اکثر مفسران سلف که «ذلک» را به معنای «هذا» گرفته اند، از این معنی دور نشده اند لیکن نکته ای در سخنان ناگفته مانده که چرا برای کتاب حاضر، تعبیر «ذلک» بکاررفته است؟

آنچه از قرآن کریم برمی آید اینست که واژه ذلک (یا تِلْكَ) علاوه بر معنای اصلی خود، گاهی برای اشاره به «مقام رفیع» کسی یا چیزی نیز بکار می رود و به قول شیخ محمد جواد بلاغی در تفسیر «آلاء الرحمن»: «وَذَلِكَ مُتَعَارَفٌ عِنْدَ الْعَرَبِ فِي الْإِشَارَةِ إِلَى الْعَظِيمِ الرَّفِيعِ»

1- به جامع البیان، ج 1، ص 228 و 229 نگاه کنید.



الشَّانَ». گواه این سخن را در سورة شریفه یوسف باید جست آنجا که **زلیخا** (إِمْرَأَةُ الْعَزِيزِ) در حضور یوسف و در مقام تجلیل از وی، به زنان درباری خطاب نموده می گوید: ﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾ [یوسف: 32]. یعنی این-فرشته رُخسار<sup>(1)</sup> که شمارا به حیرت افکنده، همانست که درباره وی ملامت کردید! به قول سعدی شیراز:   
 گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را!   
 قرآن مجید در قالب «فَذَلِكُنَّ الَّذِي» به جای «فَهَذَا الَّذِي» تجلیل عاشقانه زلیخا را از یوسف و نشان می دهد<sup>(2)</sup>. بنابراین باید گفت که در «ذَلِكَ الْكِتَابِ» رفعت مقام قرآن کریم اراده شده است و لذا می توانیم سرآغاز سورة بقره را چنین ترجمه کنیم:   
 «این نامه (بلندپایه) هیچ شکی در آن نیست<sup>(3)</sup>، رهنمای پرهیزکاران است».

\* \* \*

﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾ ﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾ ﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾  
 ﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾ ﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾ ﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾  
 ﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾ ﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾ ﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾

1- اشاره به آنست که زنان گفتند: ﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾ (یوسف: 31).

2- اگر یوسف و از زنان درباری دور بود و دقیقاً او را نمی دیدند البته پیش از سخن زلیخا، نمی گفتند: ﴿يَا زُلَيْخَا إِنَّكَ لَمِثْلُ بَنَاتِ الدَّارِ﴾ (یوسف: 31).

3- یعنی در این امر که قرآن ازسوی خداوند جهانیان نازل شده جای تردید نیست چنانکه این معنی را در آغاز سورة سجده صریحتر بیان فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْجُدُوا لِلَّهِ رُكُوعًا﴾ (سجده: 13).  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْجُدُوا لِلَّهِ رُكُوعًا﴾ (سجده: 13).  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْجُدُوا لِلَّهِ رُكُوعًا﴾ (سجده: 13).

﴿مَنْ يُؤْمَرْ بِالْعَمَلِ فَلْيُجِدْ فِيهِ صُلُوحًا مِمَّنْ ذُكِّرُوا وَلَمْ يَتُوبُوا لَهُمْ لَذَّةٌ مِنَ الْعَذَابِ أُولَٰئِكَ هُمُ الرِّجْسُ الْأَوْفَىٰ﴾ (انذار معاندان!)

این آیه شریفه که از ایمان نیاوردن کافران سخن می‌گوید، دربرابر ایمان آوردن پرهیزکاران قرار دارد ﴿مَنْ يُؤْمَرْ بِالْعَمَلِ﴾

﴿مَنْ يُؤْمَرْ بِالْعَمَلِ﴾ در اینجا برخی از مفسران به اندیشه افتاده اند که چرا می‌فرماید کافران را بیم دهی یا بیم ندهی، ایمان نمی‌آورند با اینکه هزاران تن از کفار به اسلام و قرآن گرویده‌اند؟! ناگزیر آیه‌ای را که بر «عموم» دلالت دارد، حمل بر «خصوص» نموده‌اند یعنی ویژه چند تن پنداشته‌اند! چنانکه شیخ طبرسی در مجمع البیان از قول بلخی گوید که: این آیه درباره ابوجهل و پنج تن از خاندان وی نازل شده است! و از قول ابن عباس گوید: این آیه در شأن برخی از علمای یهود آمده است! و سپس شیخ طبرسی چنین نتیجه‌گیری می‌نماید که: «يَجُوزُ أَنْ يُخَاطَبَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْعَامِّ وَالْمُرَادُ بِهِ الْخَاصُّ»<sup>(1)</sup> (روا است که خدایتعالی عموم را مخاطب قرار دهد و مرادش، افراد خاصی باشند)!

ما اگر به روش قرآنی خود بازگردیم و به بررسی واژه «كُفِرَ» در دیگر آیات قرآن پردازیم، ملاحظه می‌کنیم که خدای تعالی به صورت «حصر» در سوره عنکبوت می‌فرماید: ﴿لَا يَجِدُ أَصْحَابُهُ ظَنًّا﴾ (عنکبوت: 47) [کسی جز کافران به آیات ما جحد نمی‌ورزد] و جحد و جُحود در لغت، برضد «اقرار» است و چنانکه لغوی بزرگ، ابن فارس در کتاب «مقاییس اللغة» می‌نویسد: واژه مزبور تنها به کسی نسبت داده می‌شود که چیزی را با وجود آگاهی از درستی آن، انکار نماید «وَلَا يَكُونُ إِلَّا مَعَ عِلْمِ الْجَادِ بِهِ أَنَّهُ صَحِيحٌ»<sup>(2)</sup> و گواه این معنی در کتاب خدا آمده است

1- به تفسیر مجمع البیان، ج 1، ص 92 نگاه کنید.

2- مقاییس اللغة، ج 1، ص 426.

آنجا که فرمود : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي اتَّخَذُوا فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [النمل: 14] یعنی:

فرعونیان معجزات موسی را انکار نمودند درحالی- که نفوسشان به یقین رسیده بود و انکار آنان به علت ظلم و تکبر بود!

پس اگر این معنی از کفر (نه معانی دیگر) را در آیه شریفه معتبر شماریم البته مشکل عمومیت آن حل می شود. و مفهوم آیه بدین صورت جلوه می نماید: «هماناکسانی که عنادورزیدند (و انصاف را به کنار نهادند) مساوی است که آنان را بیم دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی آورند». بنابراین لزومی ندارد تا معنای عام آیه کریمه را به پنج تن از خاندان ابولهب یا چند یهودی لجوج، اختصاص دهیم! اما شأن نزولی که مفسران گزارش نموده اند - به فرض صحت - بنا بر قاعده مشهور، عمومیت آیه شریفه را تخصیص نمی دهد زیرا که: «الْعِبْرَةُ بِعُمُومِ اللَّفْظِ لَا بِخُصُوصِ السَّبَبِ» و به قول اهل فن: «مورد، مخصص نیست»!

\* \* \*

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي اتَّخَذُوا فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (مهر زدن بر دلها!)

این آیه شریفه پس از ذکر عناد کافران از مهنهادن خدا بر دلها و سمع<sup>(1)</sup> ایشان سخن می گوید و پرده افتادن بر دیدگان شان را یاد می کند. اما اینکه معنای احوال مزبور چیست؟ و چرا این کار به خداوند سبحان نسبت داده شده است؟ پرسش مهمی

1- بیشتر مفسران «سمع» را در این آیه به معنای مصدري (شنودن) تفسیر کرده اند نه به معنای گوش و گفته اند که علت مفرد آمدنش همین امر است لِأَنَّ الْمَصَادِرَ الثَّلَاثِيَّةَ لَا تُجْمَعُ.

است که مفسران قرآن را به زحمت افکنده به ویژه معتزلیان و اشاعره که در این باره با یکدیگر به نزاع برخاسته اند!

قاضی عبدالجبار معتزلی در کتاب «تنزیه القرآن عن المطاعین» تعبیر آیه مزبور را نوعی «تشبیه» قلمداد می‌کند و می‌نویسد: «أَنَّهُ تَعَالَى شَبَّهَ حَالَهُمْ بِحَالِ الْمُتَمَوِّعِ الَّذِي عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةٌ»<sup>(1)</sup> (خدایتعالی حال ایشان را به کسی تشبیه نموده که بر دیدگانش پرده افتاده و مانع رؤیت وی شده است). زمخشری در تفسیر ارزشمند کشاف صریحاً می‌نویسد: «لَا خْتَمَ وَلَا تَغْشِيَةٌ ثُمَّ عَلَى الْحَقِيقَةِ وَإِنَّمَا هُوَ مِنْ بَابِ الْمَجَازِ»<sup>(2)</sup> (در اینجا مُهر زدن و پرده افکندن، معنای حقیقی ندارد، و فقط از باب مجاز آمده است).

اما اینکه چرا افعال مزبور به خدایتعالی نسبت داده شده؟ زمخشری گوید: «فَلْيُنَبَّهَ عَلَى أَنَّ هَذِهِ الصِّفَّةَ فِي فَرْطِ تَمَكُّنِهَا وَثَبَاتِ قَدَمِهَا كَالشَّيْءِ الْخَلْقِيِّ»<sup>(3)</sup> (برای اینکه آگاه سازد این حالت - در نفس کافران - از شَدَّتِ رسوخ و ثباتش همانند چیزی است که خداوند آن را خلق کرده است)! پیداست که این تعبیر مسامحت آمیز را اشاعره نمی‌پذیرند و از اینرو ابن منیر اسکندری در حاشیه کشاف سخت بر زمخشری اعتراض می‌نماید ولی خود نیز نمی‌تواند بدورستی از حل مشکل برآید و می‌نویسد: «مَا الْمَانِعُ أَنْ تَكُونَ تِلْكَ الْأَفْعَالُ مَخْلُوقَةً لِلَّهِ تَعَالَى وَيُعَاقِبُ الْعَبْدَ عَلَيْهَا لِمَصْلَحَةٍ وَحِكْمَةٍ اسْتَأْثَرَ اللَّهُ بِهَا»<sup>(4)</sup> (چه مانعی دارد که این افعال - یعنی مُهر نهادن و پرده افکندن - فعل خدایتعالی و آفریده او باشد؟ و بنده اش را هم به خاطر آن‌ها کیفر دهد، بنا بر مصلحت و حکمتی که تنها خود داند)!

1- تنزیه القرآن عن المطاعین، ص 14.

2- تفسیر کشاف، ج 1، ص 48.

3- تفسیر کشاف، ج 1، ص 50.

4- حاشیه تفسیر کشاف، ج 1، ص 50.

ما به روش گذشته ، حلّ مشکل را از خود قرآن کریم می‌طلبیم و در آیه 23 از سورة «جاثیه» این آیه روشنگر را می‌یابیم که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۚ ذُرِّيَّتُكَ أَفْكَاكٌ ۚ وَبَنَاتُكَ ذُرِّيَّتٌ مُّطَهَّرَةٌ ۚ وَهُمْ ذُرِّيَّتُكَ مَكْرُوهَةٌ ۚ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ ۚ﴾

[الجاثية: 23].<sup>(1)</sup>

این آیه کریمه پیش از آنکه مُهر نهادن بر سمع و قلب شخص گمراه را ذکر کند، ازاینکه وی هوای نفس خود را به خدایی گرفته یاد می‌نماید (اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) و درحقیقت «نفس پرستی» او را مقدمه «فاجعه روحی وی» معرفی می‌کند. آری تسلیم شدن مطلق در برابر وساوس نفسانی، صفای قلب را به تیرگی و حق‌ناپذیری سوق می‌دهد و گوش پندنیوش را ناشنوا می‌سازد و دیدگان باطنی را از رؤیت حقایق بازمی‌دارد و «تکرار گناه، ندای وجدان را خاموش می‌کند». أمّا این فاجعه ازیکسو با عمل گناهکار پیوند دارد و ازسوی دیگر به خدای سبحان اسناد داده می‌شود زیرا او قانونگذار دادگری است که مقرر داشته تا نفس پرستی به تیرگی دل بیانجامد و نیروی فهم و انصاف را در تمییز حق، ناتوان کند و همین است معنای ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۚ ذُرِّيَّتُكَ أَفْكَاكٌ ۚ وَبَنَاتُكَ ذُرِّيَّتٌ مُّطَهَّرَةٌ ۚ وَهُمْ ذُرِّيَّتُكَ مَكْرُوهَةٌ ۚ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ ۚ﴾.

قرآن مجید در آیه شریفه دیگری نیز که روشنگر و مؤید این معنی است می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۚ ذُرِّيَّتُكَ أَفْكَاكٌ ۚ وَبَنَاتُكَ ذُرِّيَّتٌ مُّطَهَّرَةٌ ۚ وَهُمْ ذُرِّيَّتُكَ مَكْرُوهَةٌ ۚ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيٌّ ۚ﴾.

1- (به من بگو آنکس که هوای خود را معبود خویش گرفت و خدا با علم [بر احوالش] وی را به گمراهی سپرد و بر سمع و قلبش مُهر نهاد و بر دیده اش پرده افکند، آیا پس از خدا کیست که [بتواند] او را هدایت کند؟ پس آیا پند نمی‌گیرید؟).

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ﴾ [المطففين: 14]. (چنان که گویند نیست! بلکه آنچه مرتکب می-شدند مایه زنگار دلهای ایشان شده است). در همان آیه مورد بحث (از سوره بقره ) درابتدا کفر ورزیدن را به خود کافران نسبت می - دهد ﴿وَلَا يَرْسِلُ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ﴾ و سپس ختم قلوب ایشان را به خدای تعالی منسوب می‌دارد ﴿وَلَا يَرْسِلُ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ﴾ و این معنی با آیه دیگری از سوره کریمه نساء موافقت دارد که فرمود : ﴿وَلَا يَرْسِلُ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ﴾ [النساء: 155]

(بلکه خداوند به علت کفرشان بردلهای آنان مهر زده است). این‌ها همه، قانون عمل و عکس العمل و عدالت الهی را نشان می‌دهد. بنابراین، ما همچون اهل اعتزال به دستاویز مجاز<sup>(1)</sup>! خداوند دادگر را از تصرف در نفوس و قانونگذاری روحی برکنار نمی - دانیم و نیز مانند اشاعره، بندگان خدا را بی اختیار نشمرده خدای سبحان را پدیدآورنده کفر و ضلال در نفوس بی‌گناهان نمی‌پنداریم!

\* \* \*

(﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ﴾ بیماریزدان و افزودن بیماری آنها!

برخی از مترجمان قرآن، آیه شریفه مذکور را چنین ترجمه نموده اند: «در قلب‌هایشان بیماری است و خداوند بیماریشان را افزون کند»<sup>(2)</sup>! مترجم محترم جمله ﴿﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسِلَ فِي الْأَرْضِ الْفَلَاحَ﴾﴾ را

1- الفاظ «ختم» و «غشاوة» و نظایر این‌ها مصادیق روحی دارند، چه آن‌ها را از ظاهرشان گذرداده «مجاز» بدانیم یا در مقام توسع معنا «حقیقت» شماریم.  
2- به ترجمه آقای داریوش شاهین نگاه کنید.



از این مسئله که بگذریم، سخن برسرآنست که چرا از آدمیان در آیه کریمه به «خلیفه» تعبیر شده است؟ و مقصود از خلیفه چیست؟! واژه «خلیفه» که در اصل «خلیف» بوده و تاء برای مبالغه برآن افزوده شده است<sup>(۱)</sup> به معنای جانشین می‌آید و برای یکتن یا یک گروه بکار می‌رود<sup>(۲)</sup>.

«أئُمَّةٌ» بکار رفته است. (الفرقان: 74) به جای



اما آن یکتن یا گروه چه کس یا چه کسانی بوده -  
 اند؟ مفسران در اینباره آراء گوناگونی آورده -  
 اند. قول راجح نزد بسیاری از ایشان آنست که  
 مراد از خلیفه در اینجا «آدم» است و مقصود از  
 خلافت وی نیز «جانشینی خدا» بر روی زمین بوده  
 است چنانکه شیخ طبرسی در «مجمع البیان» گزارش  
 نموده و می‌نویسد: «أَرَادَ بِالْخَلِيفَةِ آدَمَ ۖ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يَحْكُمُ  
 بِالْحَقِّ»<sup>(1)</sup>.

در تفاسیر دیگر نیز شبیه همین معنی را ملاحظه  
 می‌کنیم به ویژه در تفاسیر صوفیه (م‌انند تفسیر  
 منسوب به ابن عربی) که در این مقام سخن به  
 مبالغه گفته اند و خلیفه را قطب عالم امکان و  
 مجرای فیض خدا در زمین و آسمان شمرده اند! ولی  
 (باتوجه به اینکه تعبیر خلیفتی یا خلیفه الله در قرآن  
 نیامده) رأی مزبور با دلالت آیه شریفه نمی سازد  
 زیرا اولاً اگر خلیفه به معنای «جانشین خداوند»  
 باشد، در آن صورت سخن فرشتگان به کلی بی‌مورد  
 می‌شود که گفتند: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾<sup>۱۱۷</sup>  
 ﴿وَأَطِيعُوا أَرْوَاقَهُمْ﴾<sup>۱۱۸</sup> (آیا کسی را در زمین می -  
 گماری که به فساد در آن می‌پردازد و خونها می -  
 ریزد؟! مگر شأن جانشین خدا با آنمرتبه والا، از  
 این نسبت‌ها دور و منزّه نیست؟ پس چگونه فرشتگان  
 به کسی که قرار بود به جای خدای سبحان در زمین  
 حکمرانی کند چنین نسبتی دادند؟! طرفداران  
 خلیفه الهی در اینجا به اندیشه افتاده اند تا  
 حلّ مشکل کنند و بنا به گزارش طبرسی گفته‌اند:  
 خدایتعالی به فرشتگان خبر داد که از نسل آدم و  
 تباہکاران خونریزی‌پدید خواهند آمد و از اینرو  
 فرشتگان سخن مزبور را عرضه داشتند! ولی روشن  
 است که این ادعا در متن قرآن جایی ندارد و  
 تفسیر را به بیرون از متن می‌برد و ظاهر قرآن

بلکه نصّ کتاب خدا دلالت بر آن می کند که فرشتگان گفته خود را در برابر اعلام ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ عرضه داشتند، نه سخنانی دیگر. **ثانیاً** فرشتگان پاک از مفاد گفتار خدایتعالی، آفرینش یکتن را درنیافتند بلکه از خلقت نسلی تازه آگاه شدند که به تباہکاری و خونریزی در زمین می پردازد. پس چگونه می توان ادّعا نمود که خداوند از تعبیر «خلیفه» تنها به یکتن عنایت داشته و «آدم صفی»<sup>(1)</sup> را اراده فرموده است؟ تفسیر «المیزان» به خوبی این معنی را پذیرفته که مقصود از خلیفه در این آیه کریمه، تنها آدم و نبوده است بلکه عموم فرزندان وی نیز در این مقام دخالت دارند و می نویسد: «فَالْخِلَافَةُ غَيْرُ مَقْصُورَةٍ عَلَى شَخْصِ آدَمَ وَ بَلْ<sup>(2)</sup> بَنُوهُ يُشَارِكُونَهُ فِيهَا»<sup>(3)</sup> (جانشینی، منحصر به شخص آدم و نبوده است بلکه فرزندان وی نیز در این امر با او مشارکت دارند). بنابراین، خدایتعالی فرشتگان را از پدید آمدن نسلی به عنوان «خلیفه» در روی زمین آگاه ساخت که البتّه نسل مزبور با آدم و آغاز گردید. اما هنوز پاسخ این سؤال، روشن نشده که چرا عنوان «خلیفه» بر این نسل اطلاق گشته است؟ صاحب تفسیر «المیزان» با وجود آنکه عنوان مذکور را به فرزندان آدم و تسری و تعمیم می دهد، با اینهمه مرقوم داشته است: «الْخِلَافَةُ الْمَذْكُورَةُ إِنَّمَا

1- اشاره است به آیه کریمه: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (آل عمران: 33).

2- مفسّر محترم واژه «بَلْ» را در اینجا برای «استدراک» آورده اند نه «إِضْرَاب» که معنای مشهورتر آنست.

3- تفسیر المیزان، اثر سیّد محمدحسین طباطبائی، ج 1، ص 116.

كَانَتْ خِلَافَةً لِلَّهِ تَعَالَى»<sup>(1)</sup> (آن جانشینی که ذکرش در این آیه رفته است بی‌تردید جانشینی خدایتعالی است!) ولی مشکل اینجا است که چگونه همهٔ أبناء آدم ۷ - حتی تباهاکاران و جنایت پیشگانشان - جانشین خداوند سبحان هستند؟! مگر شرط اصلی در جانشینی، تناسب میان «خلیفه» و «مُستَخْلَفٌ مِنْهُ» نیست؟ پس چرا باید مفسدان و سفاکان را جانشین خدای سبحان - تعالی شأنه - شمرد؟! شگفت آنکه مفسر دانشمند المیزان، خود بدین نکته واقف است و می نویسد: «الْخِلَافَةُ وَهِيَ قِيَامُ شَيْءٍ مَقَامَ آخَرٍ لَا يَتِمُّ إِلَّا بِكَوْنِ الْخَلِيفَةِ حَاكِمًا لِلْمُتَخَلَّفِ فِي جَمِيعِ شُؤْنِهِ الْوُجُودِيَّةِ وَأَثَارِهِ وَأَحْكَامِهِ وَتَدَابِيرِهِ»<sup>(2)</sup> (جانشینی قیام چیزی است در جای دیگری و این امر، محقق نمی شود مگر اینکه جانشین در همهٔ شؤون وجودی و آثار و احکام و تدابیرش از کسی که به جای او قرا رگرفته، نمایندگی کند).

بنابر آنچه گفته شد، مشکل جانشینی عموم آدمیان از خدای سبحان، قابل حل نیست. اینک به روش گذشته باید به سوی قرآن مجید رفت و ملاحظه کرد که از منظر کتاب الهی آدمیان جانشین چه کسانی می‌شوند؟ آری، قرآن کریم به صراحت دلالت دارد بر اینکه انسا نها - خوب یا بد - جانشین یکدیگر در روی زمین می‌گردند چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسُلَ نَارًا فِي لَيْلٍ مُسَمًّى تَقُولُ لِلْأَعْرَافِ: 69﴾ (بیاد آرید زمانی را

که - خداوند - پس از قوم نوح شمارا جانشین آنان قرار داد).

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يَرْسُلَ نَارًا فِي لَيْلٍ مُسَمًّى تَقُولُ لِلْأَعْرَافِ: 69﴾ (بیاد آرید زمانی را

1- تفسیر المیزان، ج 1، ص 116

2- تفسیر المیزان، ج 1، ص 115.

[الأعراف: 74] (بیاد آرید زمانی را که — خداوند — پس از قوم عاد، شما را جانشین آنان ساخت).  
و همچنین می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَجُلًا يَشْهَدُ عَلَى أَهْلِهَا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي﴾ [يونس: 14]  
(سپس شمارا بعد از ایش ان در زمین، جانشین آنان کردیم).

پس به هدایت قرآن کریم دریافتیم که آدمیان بر روی زمین جانشین یکدیگرند. از اینرو می‌توان گفت که آدم و فرزندانش نیز جانشین شبه انسانهایی پیش از خود بودند که آنان در دوره ای از ادوار زمین می زیستند و سپس به انقراض و نابودی رفتند چنانکه برخی از روایات دینی نیز بدین امر اشارت دارد. از جمله در تفسیر محمد بن مسعود عیاشی از امام ابو عبدالله صادق و آمده است که فرمود: «وَمَا عَلَّمَ الْمَلَائِكَةُ بِقَوْلِهِمْ: ﴿يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَجُلًا يَشْهَدُ عَلَى أَهْلِهَا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي﴾ لَوْلَا أَنَّهُمْ قَدْ كَانُوا رَأَوْا مِنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»<sup>(1)</sup> (اگر فرشتگان کسی را در گذشته ندیده بودند که در زمین به فساد می پردازد و خونها میریزد، در آن صورت، بر این گفته خود که: ﴿يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَجُلًا يَشْهَدُ عَلَى أَهْلِهَا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي﴾ و آگاهی نداشتند.)!

\* \* \*

﴿يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَجُلًا يَشْهَدُ عَلَى أَهْلِهَا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي﴾  
﴿يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَجُلًا يَشْهَدُ عَلَى أَهْلِهَا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي﴾  
﴿يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَجُلًا يَشْهَدُ عَلَى أَهْلِهَا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي﴾  
﴿يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَجُلًا يَشْهَدُ عَلَى أَهْلِهَا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي﴾

1- تفسیر العیاشی، ج 1، ص 29.

﴿۱۰۱﴾ خداوند چه نامهایی را به آدم و آموخت؟

پس از آنکه فرشتگان در پیشگاه حق - جل و علا - عرضه داشتند: «آیا کسی را در زمین می گماری که به تباهی در آن می پردازد و خونها میریزد؟! و ما تو را منزّه می شماریم و ستایش و تقدیس می کنیم». خدایتعالی فرمود: ﴿۱۰۲﴾

﴿۱۰۳﴾ (من می دانم چیزی را که شما نمی دانید!) و این پاسخی سربسته به درخواست فرشتگان بود و همین اندازه نشان می داد که رازی در آفرینش آدمیان وجود دارد که فرشتگان از آن بی خبرند، هرچند خداوند سبحان سخن ایشان را در تباهکاری و خونریزی انسان نیز ردّ نفرمود ولی از محدودیت آگاهی آنان از حکمت آفرینش انسان و سرّ خلقت آدمیان خبر داد و این پاسخی در حدّ **اجمال** بود که شایستگی داشت به **تفصیل** رود و از آن پرده برداشته شود. پس خدایتعالی همه **أسماء** را به آدم و آموخت. اما اینکه اسماء مزبور، نامهای چه اشیاء یا اشخاصی بودند؟ درمیان مفسران اختلاف نظر دیده می شود. برخی از تفاسیر دراینباره، سه قول آورده اند چنانکه شیخ **ابوالفتوح رازی** در تفسیر «روح الجنان» می نویسد:

«خلاف کردند در اینکه این نامها چه بود؟ ربیع انس گفت: نام فرشتگان بود. بعضی دیگر گفتند: نام فرزندان او بود و این قول عبدالرحمن زید است. عبدالله عباس گفت: اسماء اجناس بیاموخت او را کَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ وَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ چون آدمی و پری و گاو گوسفند<sup>(۱)</sup>! آلوسی بغدادی در تفسیر «روح المعانی» دو احتمال دیگر را نیز آورده که مراد از اسماء

مورد بحث «اسماء الله» یا اسماء ستارگان بوده است<sup>(1)</sup>.

در کتب روایی شیعه از امام ابو عبدالله صادق ع آورده اند که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ ع أَسْمَاءَ حُجَجِ اللَّهِ كُلِّهَا...»<sup>(2)</sup> (خدایتعالی نامهای همه حجّت های خود را به آدم ع آموخت). پس رویهمرفته شش قول در تفسیر اسماء گزارش شده است.

امّا باتوجه بدین نکته که خدایتعالی در مقام توضیح و پاسخگویی به فرشتگان، اسماء را به آدم ع آموخت، همه اقوال (جز قول دوم و ششم) بی اعتبار می شوند، چرا که آموزش نامهای خداوند و ملائکه (که فرشتگان آنها را می دانستند) و ستارگان و گاووان و گوسپندان... هیچ مناسبتی با حلّ مشکل فرشتگان نداشت و اگر دانستن نامهای اخیر فضیلتی به شمار می آمد، فرشتگان هم مستعد بودند تا از آن فضیلت برخوردار گردند و آنها را از خداوند - تبارک و تعالی - فراگیرند همچنانکه از آدم، نامهای مورد بحث را فراگرفتند<sup>(3)</sup>. آیا دانستن نام

اشیاء، پاسخ این پرسش شمرده می شد که فرشتگان گفتند:

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا سُمِّيَتْ بِهِ ثَمَرَاتُ هَذِهِ الشَّجَرَةِ﴾

و آیا بادانستن چندانام (ستاره و مرغ و درخت ...) لازم می آمد که تا فرشتگان در برابر آدم ع سجده کنند؟! از این گذشته، با رجوع به آیات کریمه درمی یابیم که نامهای مزبور، اسماء اشخاص بوده اند، نه اسماء اشیاء! (و مگر نه اینکه فرشتگان نیز درباره اشخاص مشکل داشتند نه اشیاء!)

چنانکه می فرماید:

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا سُمِّيَتْ بِهِ ثَمَرَاتُ هَذِهِ الشَّجَرَةِ﴾

- 1- روح المعانی، ج 1، ص 219
- 2- کمال الدّین و تمام النّعمه، تألیف محمّد بن علی بن بابویه، ص 14.
- 3- اشاره بدانچه فرمود: فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ...

را به فرشتگان نشان داد (1) و گفت که مرا از نامه‌ای این اشخاص خبر دهید اگر در ادّعی خود راستگویید!) ضمیر «هُم» و نیز اسم اشاره «هُؤُلَاءِ» در زبان عرب اصلاً برای موجودات عاقل (ذوی العقول) بکار می‌روند، نه برای دشت و کوه و گاو و گوسپند! و اگر در جایی از قرآن کریم مجازاً و برخلاف اصل، استعمال شده اند با قرینه‌ای روشن همراهند. پس اقوال مزبور، گمان آلود و بی دلیل بوده بلکه با ظاهر آیه شریفه مخالفت دارند، هرچند اکثر مفسران بر آنها اعتماد کرده‌اند!

أما قول دوم و چهارم از این عویصات و اشکالات برکنارند. بنا بر قول ابن زید (2)، خدایتعالی اسماء همه فرزندان آدم را بدو آموخت تا به فرشتگان خبر دهد. معنای این سخن آنست که خداوند نسلی را (از طریق آدم) به فرشتگان معرفی کرد که مورد اعتراض کلی آنها قرار گرفته بودند و نتیجه این معرفی، چنان شد که فرشتگان دانستند از میان فرزندان آدم پیامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان بسیاری پدید خواهند آمد، همان بندگان که از تبه کاری و فساد در زمین دوری می‌گزینند و در راه تقدیس خداوند - تعالی شأنه - و ترویج آئین وی و اقامه عدل و قسط به مجاهدات فراوان و فداکاریهای شگفت آور دست می‌زنند و به اعمال و رفتاری روی می‌آورند که از نظر فرشتگان پنهان مانده بود و این غفلت،

1- نشان دادن نسل آدم به فرشتگان بنا بر روایت، در صورت «اشباح نورانی» بوده است: عَرَضَ أَشْبَاحَهُمْ وَ هُمْ أَنْوَارٌ فِي الْأَظْلُ (تفسیر البرهان، ج 1، ص 73).

2- عبدالرحمن زید، فرزند زید بن اسلم (از مفسران و فقهای مدینه) بوده و آراء تفسیری وی را طبری در «جامع البیان» آورده است.

مایهٔ اعتراض کلی آنان را بر نسل آدم و فراهم آورد.

تفسیر ما ، هنگامی اوج می گیرد که بتوانیم الف و لام را در «الأسماء» برای عهد (و نه جنس) در نظر آوریم و نامها را همان اسامی حجت های خداوند از نیکان و صالحان بدانیم (چنانکه در قول امام صادق و آمده است) زیرا که هدف اصلی ازمعرفی بنی آدم به فرشتگان، شناسایی برجستگان و اصلاحگران بشر بوده است ، کسانی که با حضور آنها، بشریت ممتاز و ارزشمند می شود. نکتهٔ درخور یادآوری اینست که در دنیا باغبانان به قصد پدید آمدن گلهای زیبا و معطر بذرافشانی میکنند و درعین حال می دانند که خارهایی نیز در باغستان ایشان به ظهور می رسند. اما ارزش گلها آنچنان در نظر آنان والا و پراهمیت است که پیدایش خارها را نادیده می گیرند به ویژه اگر بدانند که خارها در پرورش گلها اثر مثبت دارند . باغبان جهان نیز کاملاً می داند که مفسدان و ستمگرانی به همراه نیکان و صالحان در زمین پدید می آیند ولی بدون اینکه خود بخواهند، راه مبارزه با زشتی ها و بدی ها را به روی نیکان می گشایند و بدین وسیله، موجب ترقی و تکامل آنان می گردند. ازاینرو باغبان فرزانه هستی، پدید آمدن نسل بشر را با همهٔ زیبایی ها و زشتی هایش تصویب فرموده است . چنانکه فرمود :

﴿وَمَا يَكْفُرُ الْإِنسَانُ لِمَا نَسِيتُ﴾ [الفارقان: 31]. (و)

بدینگونه برای هرپیامبری، دشمنی از مجرمان را گماردیم و همان بس که خداوندت رهنم ا و یاور باشد). این نکته ای بود که فرشتگان از آن غفلت داشتند و به وسیلهٔ نخستین انسان برگزیده یعنی



آدم و از آن آگاهی یافتند و اعتراض خود را به نسل آدمی پس گرفتند<sup>(1)</sup>.

\* \* \*

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (بقره: ۲۳۹)  
 ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (بقره: ۲۳۹)  
 ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (بقره: ۲۳۹)

این آیه شریفه در سورة بقره پس از آن آمده که مسلمانان به رسول اکرم ص عرض می‌کردند: یا رَسُولَ اللَّهِ رَاعِنَا ! (به سخن ما گوش فراده<sup>(2)</sup>) و یهودیان، کلمه مزبور را با استهزاء ذکر می نمودند چرا که «راعنا» در زبان ایشان تقریباً به معنای «شریران» می‌آمد. پس خدایتعالی از گفتن راعنا به رسولش نهی نمود و فرمود :

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (بقره: ۲۳۹)  
 ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (بقره: ۲۳۹)  
 ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (بقره: ۲۳۹)

[البقرة: 104] (ای کسانی که ایمان آورده‌اید مگویید «راعنا» و بگویید «أنظرنّا» و سخن را بشنوید و کافران را عذابی دردناک خواهد بود). آنگاه فرمود که کافران از میان اهل کتاب و مشرکان، خیرخواه شما نیستند و سپس ، از نسخ آیات سخن به میان آورد که این گفتار، با تبدیل «أنظرنّا» از راه مصلحت» به جای «راعنا» متناسب بود چنانکه در نسخ پاره‌ای از احکام نیز مصالحی رعایت شده است.

دربارخی از ترجمه‌های قرآن، کلمه «ما» را در «ما ننسخ» نافی نه پنداشته‌اند و در برگردان آیه شریفه به فارسی، نوشته‌اند: «ما هیچ حکمی

1- سجده فرشتگان در برابر آدم و نشانه پس گرفتن اعتراض مزبور بوده است.

2- از قاموس فیروزآبادی برمی آید که راعنا به معنای اِستَمع لِمَقَالِنَا می‌آید

را منسوخ نمی کنیم...<sup>(1)</sup>» و برخی دیگر نوشته -  
اند: «هیچ آیه‌ای را نسخ یا محو نکنیم...<sup>(2)</sup>» و  
این، خطای روشنی است زیرا «ما» در اینجا  
«شرطیه» به شمار می آید نه نافیه! و از اینرو  
فعل پس از خود «نُسخ» را مجزوم ساخته است  
(چنانکه یاء در نُسخها را نیز حذف نموده) و  
برای جمله شرطیه، جواب یا جزاء شرط آورده است  
(که نَأَتْ<sup>(3)</sup> بِخَيْرٍ مِنْهَا...) باشد.

از این موضوع که بگذریم، آیه کریمه (ما  
نُسخ...<sup>(4)</sup>) به نحو اجمال و به صورت کلی، از نسخ  
پاره‌ای از احکام قرآنی حکایت می کند و آیه 101  
از سوره شریفه «نحل» نیز این معنا را تأیید

می نماید که می فرماید:

و هرگاه آیتی را به جای آیت دیگر  
آوریم - و خدا بدانچه فرومی فرستد داناتر است -  
گویند که تو افترا زننده ای! چنین نیست بلکه  
بیشتر ایشان نمی دانند). آنگاه در آیه بعد  
اشارتی به مصلحت نسخ می فرماید که مایه تثبیت  
مؤمنان می شود و رهنمود مسلمانان در رویدادها و  
نویدی برای آنان خواهد بود

[النحل: 102].

1- به ترجمه خانم طاهره صفارزاده نگاه کنید.

2- به ترجمه آقای ابوالقاسم پاینده نگاه کنید.

3- «نَأَتْ» نیز در اصل «نَأَتْی» بوده و حرف عله، به علامت  
جزم، حذف شده است.

بنابر این، قول کسانی امثال **بحراففیهانی** که نسخ آیات را اساساً انکار نموده - اند<sup>(1)</sup>، درست نیست.

نوشته اند: **یهودیان**، نخستین گروهی بودند که نسخ احکام را تکذیب نمودند بدین دستاویز که نسخ حکم، حکایت از تغییر اراده الهی و پشیمانی ذات حق - سبحانه و تعالی - می‌کند! درحالی که **اولاً** نسخ در عالم **تکوین** نیز راه دارد و بر تغییر اراده خداوند دلالت ندارد! چنانکه خدایتعالی **آدم** (یا موجود نخستین) را بدون پدر و مادر آفرید. اما این قانون را در آفرینش انسانهای بعدی ادامه نداد. **ثانیاً** قوانین تکوینی یا تشریعی را خدایتعالی برای آفریدگانش وضع نموده - نه برای خودش! - و اوضاع آفریدگان در معرض تحوّل و تغییر است. ازاینرو، قوانین موضوعه نیزگاهی تغییرمی کنند. **ثالثاً** اراده خداوندی از اصل، به موقّتی بودن قوانین منسوخه تعلّق داشته، نه آنکه ابدیت آنها را اراده فرموده باشد و سپس پشیمان گردد<sup>(2)</sup>! **تعالی الله عن هذا**.

محلّ تعجّب اینجا است که **یهودیان** در «تورات **مُحرّف**» خود از پشیمانی خدای سبحان سخن به میان آورده اند و آنگاه بر مسلمانان طعن می زنند که به نسخ احکام عقیده دارند و نسخ به پشیمانی و تغییر در ذات حق می‌انجامد! در تورات می‌نویسد: «خداوند دید که شرارت انس ان در زمین بسیار است و هرتصوّر از خیال‌های دل وی دائماً محض شرارت است و خداوند پشیمان شد که انسان را بر

1- به کتاب «جامع التأویل لمحكم التنزیل» اثر ابومسلم بحراففیهانی که به اهتمام فاضل محترم آقای دکتر محمود سمردی گردآوری شده، نگاه کنید.

2- نسخ حکم شبیه به نسخه موقّتی است که پزشک برای بیمار خود اول بار، می‌نویسد تا پس از آن آماده نسخه نهایی شود و کاملاً بهبود یابد.

زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت<sup>(1)</sup>»! آیا نسبت پشیمانی و حزن به خدای سبحان دادن، عقیده به تغییر در ذات حق نیست؟

درباره نسخ به چند نکته باید توجه داشت. **نخست** آنکه: نسخ در معارف دین (مانند توحید و معاد و امثال این ها) راه ندارد و آیاتی که از این مقولات سخن می گویند، از منسوخ شدن برکنارند. **دوم** آنکه: نسخ شامل ماجراهای گذشته (مانند قصص انبیاء †) نمی شود و درست نیست که مثلاً بگویند: **موسی** ۷ در بیابان آتشی دید. و سپس این خبر منسوخ گردد که **موسی** ۷ آتش مذکور را در آن بیابان ندید! زیرا که این امر به «تناقض» باز می گردد نه «نسخ». **سوم** آنکه: نسخ، امور ثابت اخلاقی را دربر نمی گیرد یعنی هیچگاه انصاف و عدالت و اخلاص و عفاف و امثال این امور نسخ پذیر نیستند زیرا که اساس تربیت دینی بر فضائل اخلاقی استوار است. تنها و تنها نسخ با بخشی از احکام عملی سروکار دارد که به مقتضای تغییر شرائط در عصر نبوی ص تغییر نموده اند و البته پس از «اکمال دین» نسخ احکام جایز نیست ولی تغییر موقت آنها بنا بر قواعد فقهی (چون قاعده لا حرج و لا ضرر و اضطرار و امثال این قواعد) جایز است و چون موانع رفع شوند مثلاً حرج ازمیان رود، حکم به اصل خود باز می گردد، بر عکس منسوخات که بازگشتنی نیستند.

حکمت نسخ که مبتنی بر تکامل احکام یا تسهیل آنها و به طور کلی تربیت تدریجی مسلمانان بوده در ذیل هر کدام از احکام مزبور، درخور بحث و تحقیق است.

\* \* \*

✦✧✠✡✢✣✤✥✦✧✨✩✪✫✬✭✮✯✰✱✲✳✴✵✶✷✸✹✺✻✼✽✾✿✠✡✢✣✤✥✦✧✨✩✪✫✬✭✮✯✰✱✲✳✴✵✶✷✸✹✺✻✼✽✾✿

1- تورات (عهد عتیق)، سفر پیدایش، باب ششم.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>1</sup> (تغییر قبله و علم الهی!)

**تغییر قبله** در صدر اسلام، آزمایش بزرگی برای مسلمانان بود. قرآن کریم در سوره شریفه بقره، تمهیدات کلامی فراوانی را برای این امر بکارگرفته است. در آیه 124 سوره بقره، **امامت ابراهیم** را مطرح فرموده و سپس از **خانه کعبه** که به **هَمّت** او و فرزندش **اسماعیل** تجدید بنا شد، سخن گفته است و **دعای ابراهیم** را درباره شهر مکه و امت و پیامبر گرامی اسلام ص بازگو نموده است و با این سخنان، اهمیت کعبه را که بانی آن از بانی **بیت المقدس** عالی‌مقامتر بود یادآور می‌شود و اذهان مسلمانان را آماده می‌سازد تا به قبله جدید بازگردند و صف خود را از یهود خیانتگر به کلی جدا سازند. ضمناً شبهاتی را که درباره تغییر قبله پیش می‌آید، خاطر نشان می‌فرماید و به آنها پاسخ می‌دهد و در آیه 143 تصریح می‌نماید که اساساً قبله گذشته برای **آزمایش** مقرر شده بود تا خدایتعالی پیروان رسولش را از کسانی که راه ارتداد در پی می‌گیرند، جدا سازد. در این آیه کریمه دو نکته جای یادآوری و بحث دارد. یکی آنکه برخی از مترجمان قرآن جمله «وَأَنَّ كَانَتْ لَكَبِيرَةً...» را به صورت جمله شرطی ترجمه نموده و نوشته‌اند: «هرچند که این امر جز بر هدایت یافتگان دشوار می‌نمود<sup>(1)</sup>». باتوجه به اینکه کلمه «هرچند» به معنای «اگرچه» می‌آید باید توجه داشت که کلمه «وَأَنَّ» در جمله مزبور، شرطیه نیست بلکه **مخففه از ثقیله** است دلیلش هم حرف **لام** است که بر سر کلمه «لَكَبِيرَةً» ملاحظه می‌شود. نکته دوم

1- به ترجمه آقای عبدالمحمد آیتی نگاه کنید.

نمی‌داند که در کدام سرزمین خواهد مُرد ،  
درحقیقت خدا دانا و باخبر است».

اگر افراد مزبور، در همان آیه 143 از سوره بقره تدبّر می کردند، به روشنی درمی یافتند که خدایتعالی پیش ازتغییر قبله می دانسته که چه کسی از رسولش پیروی می نماید و چه کسی از اسلام برمی‌گردد. زیرا در ذیل همان آیه شریفه می -  
فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْكَ كُنُوزُكَ ۚ لَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ ۚ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ وَيَخْتَارُ ۚ إِنَّ إِلَٰهَ لَاحِدٌ ۚ عِندَ رَبِّكَ الْمَوَدَّةُ الْكَامِلَةُ ۚ يُضَلُّ عَنْ سَبِيلِهِ مَن يَشَاءُ ۚ لَئِيْلَ مَا يَصِفُونَ ۚ﴾

و همانا آن بسیار سنگین و دشوار بود مگر بر کسانی که

[illegible]

خدا از پیش هدایتشان کرده بود) پس خداوند پیش-  
ازتغییرقبله خبرداشت که هدایت‌شدگانش از اسلام  
باز نمی‌گردند و آن‌ها را می‌شناخت چرا که خود،  
آنها را هدایت کرده بود. بنابراین تغیرقبله،  
موجب شناخت آنان نشد بلکه مؤمنان ثابت‌قدم را  
از سست‌باوران جدا ساخت تا هرکدام، به پاداش و  
کیفر خود رسند. چنانکه فرمود: ﴿وَمَنْ يَخْلُقْ كَيْفَ يُهْدِئْهُ وَيَضْلِلْهُ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْبَاسِقُ الَّذِي يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَيَضِلُّ مَن يَشَاءُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيمٌ ١٧٩﴾  
[عمران: 179]

\* \* \*

---

1- «خداوند برآن نیست که مؤمنان را به حالی که شما برآن  
هستید واگذارد، تا آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد».





## نکاتی از سوره آل عمران

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُمْسِكَ السَّمَاءَ بِإِصْبِهِ إِنِّي مُنْفِثُ الْسَّحَابَ﴾<sup>(1)</sup> (محکم، همان آیات از متشابهات)

قرآن کریم در این آیه مبارکه از دو دسته آیات محکم و متشابه سخن گفته است و مفسران از دیرباز در مقصود قرآن از محکم و متشابه، اختلاف نظر داشته‌اند. آراء مفسران قدیم امثال ابن عباس و مجاهد و قتاده و سدی و جز ایشان را در تفسیر ابوجعفر طبری و ابوعلی طبرسی می‌توان یافت و رأی مفسران جدید را در تفاسیر المیزان و کاشف و فی ظلال الق رآن و أضواء البیان و التفسیر المنیر و امثال این‌ها باید جستجو کرد. گزیده‌ای از آراء مفسران قدیم در تعریف محکم و متشابه از این قرار است:

- 1- «المُحْكَمُ النَّاسِخُ وَالْمُتَشَابَهُ الْمَنْسُوخُ»<sup>(1)</sup> (محکم، همان آیات ناسخند و متشابه، منسوخ‌اند).
- 2- «المُحْكَمُ مَا لَمْ تَ تَكْرَرْ أَلْفَاظُهُ وَالْمُتَشَابَهُ مَا تَكْرَّرَ أَلْفَاظُهُ»<sup>(2)</sup> (محکم آنست که واژه‌هایش مکرر نباشند، برخلاف متشابه).
- 3- «المُحْكَمُ مَا لَا يَحْتَمِلُ مِنَ التَّأْوِيلِ إِلَّا وَجْهًا وَاحِدًا وَالْمُتَشَابَهُ مَا يَحْتَمِلُ وَجْهَيْنِ فَصَاعِدًا»<sup>(3)</sup> (محکم آنست که تنها یک وجه از معنی را

1- به تفسیر طبرسی، ج 2، ص 15 و تفسیر طبری، ج 5، ص 192 بنگرید.

2- به تفسیر طبرسی، ج 2، ص 15 و تفسیر طبری، ج 5، ص 197 بنگرید.

3- به تفسیر طبرسی، ج 2، ص 15 و تفسیر طبری، ج 5، ص 197 بنگرید.

4\_ «الْمُحْكَمُ مَا يُعْلَمُ تَأْوِيلُهُ وَالْمُتَشَابِهُ مَا لَمْ يُعْلَمِ تَأْوِيلُهُ» <sup>(1)</sup> (محکم آنست که تأویلش معلوم شود، برخلاف متشابه)

5\_ «الْمُحْكَمُ مَا عُلِمَ الْمَرَادُ بِظَاهِرِهِ مِنْ غَيْرِ قَرِينٍ ؕ وَالْمُتَشَابِهُ بِخِلَافِهِ» <sup>(2)</sup> (محکم آنست که از ظاهرش — بدون هیچ قرینه ای — مراد آیه معلوم گردد، برخلاف متشابه).

کمترین ایرادی که براین اقوال می توان گرفت آنست که هیچکدام گواه و دلیلی بر درستی خود به همراه ندارند! مفسران جدید هم گاهی برخی از این آراء را پذیرفته اند و گاهی بیاناتی دارند که به هرصورت از راهی که ما در اینجا می - پیماییم جداست، هرچند در سخنانشان نکته هایی درخور بهره گیری وجود دارد.

ما به روش همیشگی، باید به خود قرآن کریم بازگردیم و بکوشیم تا از اینراه تعریفی از محکم و متشابه بدست آوریم و آندو دسته آیات را از یکدیگر جداسازیم . در قرآن مجید ضمن آیه 7 از سوره شریفه آل عمران «دو ویژگی» برای متشابهات ذکر شده است . نخست آنکه: ایندسته از آیات، دستاویز «فتنه» برای کج دلان قرار می - گیرند چنانکه می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي يَدْعُوا إِلَى الْفِتْنَةِ ۚ إِنَّهَا سُبُلٌ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۖ﴾ (اما کسانی که در دلهایشان

میل به باطل است، برای  
متشابهات قرآن می روند). دَوَم  
متشابهات بر مردمان معلوم نیست

فتنه جویی در پی  
آنکه: تأویل

بنابراین، محکmat قرآن (برعکس متشابهات) آیاتی

1- به تفسیر طبرسی، ج 2، ص 15 و تفسیر طبری، ج 5، ص 199 بنگرید.  
2- به تفسیر طبرسی، ج 2، ص 14 بنگرید.



[الصف: 3] (نزد خدا سخت ناپسند آید که سخنی بگویید و بدان عمل نکنید). آنگاه محبتِ خدایتعالی را نسبت به «جهادگران» اعلام می‌دارد که:

اما در مورد **متشابهات**، چنانکه گفتیم دو نشانه روشن در سوره آل عمران برای متشابهات دیده می‌شود که شناخت متشابه را آسان می‌سازد. بنابراین لازمست آیاتی را جستجو کنیم که نشانه - های مذکور در خلال آن‌ها به نظر آیند. به عنوان نمونه در سوره شریفه «**صافات**» پس از وصف نعمت -

[illegible]

1- محکم در لغت به همین معنی آمده است (اصل لغت به معنای منع می‌آید و کلام محکم سخنی است که نفوذ هرگونه خلی را در خود منع می‌کند).

2- اُمّ الکتاب به معنای اصل و مرجع کتاب است و نشان می‌دهد که بیکره اصلی قرآن را آیات محکم پوشانده‌اند.



﴿قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [المعارج: 25-26] ﴿قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [المعارج: 25-26]

(بر آن [دوزخ] نوزده نگهبان مأمورند و ما صاحبان آتش را جز فرشتگان قرارندادیم و شمار آنان را جز ابتلاء و فتنه برای کافران مقرر نداشتیم...) در تفاسیر قرآن آورده اند که عدد فرشتگان مزبور، مایه استهزاء کافران گردید و گفتند: چگونه نوزده فرشته، هزاران دوزخی را کفایت می‌کنند؟! **أَبِوالْأَشَدِّ جُمَحِي** که پهلوان بود، به دیگران گفت: **أَنَا أَكْفِيكُمْوَهُمْ!** من به تنهایی، شما را در برابر آنها کفایت می‌کنم<sup>(1)</sup>! ولی مؤمنان، خبر قرآن مجید را تصدیق نمودند که نیروی فرشتگان خدا را فوق پندار کافران می‌دانستند، بی‌آنکه راز نوزده فرشته را (که چرا بیشتر یا کمتر نیستند؟) بدانند ﴿قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [المعارج: 25-26]

﴿قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [المعارج: 25-26] ﴿قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [المعارج: 25-26]

البته متشابهات قرآن کریم به نمونه هایی که آوردیم، محدود نیستند و (ما در اینجا قصد نداریم تا همه متشابهات را به تفصیل بازگو کنیم.) مثلاً آیاتی که **ذات** و **صفات** خدای سبحان را یاد می‌کنند از مصادیق آیات متشابه شمرده می‌شوند بدین معنی که تأویل آنها بر کسی آشکار نیست زیرا معرفت خلق نسبت به ذات و صفات حق، در مرتبه «علم اجمالی» قرار دارد نه در مقام «کشف تفصیلی» و ازاینرو در قرآن مجید می‌خوانیم

﴿قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [المعارج: 25-26] ﴿قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [المعارج: 25-26]

آنچه را که در پیش رو دارند و آنچه را که در پشت سر، همه را می‌داند ولی دانش آنان او را فرا نمی‌گیرد). غفلت از این مهم، گروهی از مسلمانان

1- به تفسیر طبری، ج 23، ص 438 نگاه کنید.

را به «فتنه» درافکنده و صفات حق را با خود به قیاس گرفته اند و به «تشبیه» و «تجسیم» گرفتار شده اند فَسُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ.

بی جهت نبود که امیرمؤمنان علی (ع) در خطبه معروف به «أشباح»<sup>(1)</sup> مسلمانان را از فرورفتن در متشابهات منع نمود و از سخن گفتن در کُنه ذات و صفات آفریدگار آن‌ها را برحذر داشت و درحقیقت بدانان اعلام خطر فرمود.

\* \* \*

راسخان در دانش و تأویل متشابهات

در بحث از محکّمات و متشابهات قرآن، روشن شد که تأویل آیات متشابه بر کسی جز خدایتعالی معلوم نیست ولی چون مفسّران قرآن از دیرزمان تاکنون درای نباره اختلاف نموده اند، لازمست در اینجا به روشنگری بیشتری پرداخته شود. در آیه شریفه مورد بحث، خداوند سبحان دو ایراد از کژدلان می‌گیرد. یکی آنکه ایشان آیات متشابه را پی می‌گیرند تا فتنه گری کنند. دوم آنکه ایندسته، در جستجوی آگاهی از تأویل متشابهات

برمی‌آیند. چنانکه می‌فرماید:

کسانی که در دل‌هایشان میل به باطل است برای فتنه‌جویی و برای جستن تأویل متشابهات، در پی آن‌ها می‌روند) و اگر دانستن تأویل متشابهات

1- به خطبه 91 نهج البلاغه بنگرید.

برای بشر جایز بود و راسخان در علم هم آن را می‌دانستند، در آن صورت راه ایراد گرفتن از این مقوله بسته بود و لازم بود که تنها یک ایراد بر کژدلان وارد آید و گفته شود که ایشان حُسن نیت نداشته و قصد فتنه‌گری دارند، همین و بس ! بنابراین آگاه‌های از تأویل متشابهات درخور آدمی نبوده و در انحصار خدایتعالی است و از اینرو «واو» در آغاز جمله ﴿وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ النُّجُومِ سَاقِطًا﴾

«استیناف» آمده است نه برای «عطف» و از شروع جمله اسمیه جدیدی خبر می‌دهد.

شگفت آنکه همین معنای دقیق را در چهارده قرن پیش حکیم اسلام و امیرمؤمنان علی علیه السلام به روشنی بیان فرموده است <sup>(1)</sup> و در پاسخ کسی که بدو گفت: «یا امیرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لَنَا رَبَّنَا مِثْلَمَا نَرَاهُ عَيْنًا» (ای

امیرمؤمنان خداوند ما را چنان برایمان وصف کن که گویی آشکارا او را می‌بینیم!) چنین فرمود:

«فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ: فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتُمْ بِهِ وَاسْتَضَى بِنُورِ هِدَايَتِهِ، وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ، وَلَا فِي سُرَّةِ الرَّبِّيِّ صِ وَأَنْمَةِ الْهُدَى أَثَرُهُ، فَكُلَّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ. وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّاكِبِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدُودِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ، الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ، فَمَدَّحَ اللَّهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا، وَسَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهٍ رُسُوحًا، فَاقْتَصَرَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَا تُقَدَّرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ».

یعنی: «ای پرسش‌کننده، نیک‌بنگر! آنچه را که قرآن درباره صفات خداوند، تو را رهنمایی می‌فرماید، از آن پیروی کن و از نور هدایتش روشنی بجوی و هرچیزی که شیطان تو را به دانستن آن، وامی‌دارد که در کتاب خدا بر تو واجب نشده و در سنت پیامبر ص و پیشوایان هدایت‌آوری از آن

1- این خطبه مبارکه «أشباح» نام دارد و در «نهج البلاغه» به شماره 91 ضبط شده است و محمدبن علی بن بابویه در «کتاب التَّوْحِيد» ص 55 و 56 سندخطبه را آورده است.





نمی‌داند که چه چیزهایی [در عالم غیب] برای ایشان پنهان شده که مایهٔ روشنی دیدگان می‌شود!...) .

در اینجا ممکن است گفته شود : هرچند پاره ای از امور الهی و اسرار آخرت را جُز خدای سبحان کسی نمی‌داند ولی چه مانعی دارد که خدایتعالی امور مزبور را به راسخان در علم آموخته باشد؟ چنانکه صاحب تفسیر **المیزان** می‌فرماید: «إِنَّ الْعِلْمَ بِالْأَوَّلِ مَقْصُورٌ فِي الْآخِرِ عَلَيْهِ تَعَالَى وَلَا يُنَافِي ذَلِكَ وَرُودُ الْإِسْتِثْنَاءِ عَلَيْهِ»<sup>(1)</sup> (علم به تأویل متشابهات در آیه قرآن، اختصاص به خدایتعالی دارد ولی این امر، منافی با ورود استثناء در آن نیست).

پاسخ آنست که : این احتمال با خطبهٔ امام ۷ سازگاری ندارد زیرا که امام ۷ در آن خطبه، سؤال کننده را ترغیب می‌فرماید که در اسرار پوشیدهٔ الهی وارد نشود و بدون اطلاع از آنها، اسرار مزبور را تصدیق کند همانگونه که راسخان در علم آنها را تصدیق نموده اند. اینک اگر ادعا کنیم که راسخان در دانش، اسرار غیب را می‌دانند و دانسته تصدیق می‌کنند، بیان امام ۷ نقصان می‌پذیرد و دیگر لزومی نداشته تا امیرمؤمنان ۷ ایمان راسخان دانش را برای سائل مطرح فرماید! در پایان این بحث، برای برخی از مفسران، پرسشی پیش آمده که : اساساً چرا در کتاب خدا سخن از متشابهات رفته است، متشابهاتی که تأویل آنها را جُز خدا کسی نمی‌داند؟! **فخر رازی** در تفسیر «**مفاتیح الغیب**» پنج فایده برای ورود متشابهات در قرآن مجید برشمرده است<sup>(2)</sup> که هیچکدام از آنها وافی به مقصود نیست و از اینرو ما از بازآوردن وجوه مزبور، خودداری ورزیدیم . آنچه از رجوع به خودقرآن در این مورد استفاده

1- به تفسیر «المیزان»، ج3، ص 27 نگاه کنید.

2- به تفسیر مفاتیح الغیب، ج2، ص 403 و 404 بنگرید.



نکته قابل توجه در آیه شریفه اینست که بدانیم چرا «قَائِمًا بِالْقِسْطِ» بلافاصله پس از «شَهِدَ اللَّهُ» ذکر نشده و با تأخیر آمده است؟ ظاهراً علوّ رتبه فرشتگان و دانشمندان، مورد عنایت بوده که شهادت آنان به توحید، قرین گواهی خداوند - جَلَّ ذِکْرُهُ - شده چنانکه این معنی را از محقق تفتازانی نقل کرده اند.

\* \* \*

[illegible]

در تفسیر این آیه کریمه، برخی از مفسران «مُلک» را به معنای «نبوّت» تفسیر نموده اند. نه فرمانروایی و پادشاهی! چنانکه به گزارش طبری، از میان مفسران قدیم «مجاهد» براین قول رفته است<sup>(1)</sup> و فخر رازی در تفسیر «مفاتیح الغیب» کوشیده تا رأی وی را تقویت کند و نوشته است: «النَّبُوَّةُ أَعْظَمُ مَرَاتِبِ الْمَلِكِ لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ لَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ عَلَى بَوَاطِنِ الْخَلْقِ وَالْجَبَابِرَةُ لَهُمْ أَمْرٌ عَلَى ظَوَاهِرِ الْخَلْقِ وَالْأَنْبِيَاءُ أَمْرُهُمْ نَافِذٌ فِي الْبَوَاطِنِ وَالظَوَاهِرِ»<sup>(2)</sup>. یعنی: «پیامبری بزرگترین مرتبه فرمانروایی است زیرا دانشمندان تأثیر بسیاری بر باطن مردم دارند و سلاطین بر ظاهر امور مردم حکومت می‌کنند ولی امر پیامبران در باطن و ظاهر مردم نافذ است». اما این معنا، با آیه شریفه سازگار نیست زیرا در آنجا می‌فرماید: ﴿لَا يَخَافُ الْمُلُوكَ﴾ (مُلک را از هرکس بخواهی

برمی‌گیری) و هیچ پیامبری را خدای سبحان از مقام نبوّت عزل نفرمود و حتّی یونس ۵ پس از آنکه در کام نهنگ افتاد، دوباره بر بیش از صدهزار تن به رسالت فرستاده شد چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ رَاسِدًا إِلَى شَرْءٍ هَاسِرٍ﴾ (و او را در حالی که در حال فرسودگی و ناامیدی بود، به سوی شومی فرستادیم). ﴿وَلَقَدْ رَاسِدًا إِلَى شَرْءٍ هَاسِرٍ﴾ (و او را در حالی که در حال فرسودگی و ناامیدی بود، به سوی شومی فرستادیم).

[الصفات: 147] فخر رازی، اشکال مزبور را دریافته و درصدد پاسخگویی برآمده است و سعی نموده تا به کمک توجیهاتی آن را برطرف سازد ولی وجوهی که ذکر نموده، پذیرفتنی نیست زیرا حدّ اقلّ لازم می‌آید که بدون هیچ قرینه ای، آیه شریفه حمل بر «مجاز» گردد. به نظر می‌رسد که طرفداران این تفسیر، خواسته اند تا از اشکال مهمّی که به ذهن می‌آید بگریزند و آن اشکال اینست که: خدای سبحان چرا سلطنت را گاهی به

1- به تفسیر طبری، ج 5، ص 304 نگاه کنید.

2- تفسیر فخر رازی، ج 2، ص 431.

نمرود و فرعون و یزید و امثال این ستمگران داده است؟!

در اینجا بزرگان معتزله گام به میدان نهاده - اند تا اشکال مزبور را حل کنند . ابوعلی جبائی در این باره گفته است: «هَذَا الْحُكْمُ مُخْتَصٌّ بِمُلُوكِ الْعَدْلِ فَأَمَّا مُلُوكُ الظُّلْمِ فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُلْكُهُمْ بِإِيتَاءِ اللَّهِ»<sup>(1)</sup> (این حکم ویژه پادشاهان دادگر است اما درباره فرمانروایان ستمگر، روا نیست که گفته شود خداوند پادشاهی را به ایشان داده است)! شبیه همین رأی را از کعبی گزارش کرده اند و او نیز اطلاق آیه شریفه را انکار نموده است. اما این گونه پاسخها به نظر ما، نوعی «دفاعیه منفی» شمرده می شود که در پاره ای از موارد، نظایر آن را در آثار معتزله می بینیم. حقیقت آنستکه تعبیر ﴿وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُلْكُهُمْ بِإِيتَاءِ اللَّهِ﴾ در صدر آیه کریمه نشان می دهد

که سلطنت و فرمانروایی به طور مطلق در اختیار خداوند سبحان است بنابر این هرکس به پادشاهی دست یافته، آن را به نحوی از خدایتعالی گرفته است. ما اگر به روش همیشگی خود به قرآن مجید بازگردیم ملاحظه می کنیم که خدایتعالی فرمانروایی را نصیب مردم خوب و بد هر دو دسته، فرموده است چنانکه قرآن مجید از قول یوسف صدیق نقل می کند که گفت : ﴿وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُلْكُهُمْ بِإِيتَاءِ اللَّهِ﴾

[یوسف: 101] (خدای من، تو مرا از فرمانروایی نصیب دادی) و همچنین درباره داود نبی ص - فرماید: ﴿وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُلْكُهُمْ بِإِيتَاءِ اللَّهِ﴾ [البقرة: 251] (خداوند بدو فرمانروایی داد)! أمادرباره پادشاه ملحدی که با ابراهیم خلیل ص در موضوع خداشناسی جدل می نمود نیز فرموده است:

1- به نقل فخررازی در تفسیر مفاتیح الغیب، ج 2، ص 432.



[الإسراء: 5] یعنی: «گروهی از بندگان خود را بر شما گماردیم که سخت توانمند بودند پس در میان خانه‌ها (برای دستگیری شما) به جستجو پرداختند» و گروه مزبور همانگونه که در **تاریخ یهود** <sup>(1)</sup> آمده، **بایلیان** بودند که به سرکردگی پادشاه خود یعنی: **نبوخذنصر** (که در میان عرب به **بُخْتُ النُّصَر** مشهور است) بر بنی اسرائیل هجوم آوردند و به دستگیری و کشتار آنان پرداختند و این تقابل تاریخی، نمونه‌ای از تقدیرهای الهی شمرده می‌شود. (سُلْطَه و فرمانروایی دیگرستمگران بر مردم فاسد و ستم - بذیر نیز این چنین است).

نتیجه آنست که حکومت جبّاران از راه وحی و  
تکوین نیست تا مورد رضایت خدای سبحان و مایهٔ خیر  
باشد. والبته فرمانروایان جبّار هم در پیشگاه  
خداوند، مسئول اعمال خویشند و غلبه و عزّت کوتاه  
مدّتشان نباید مایهٔ فریب مردم گردد. دلیل روشن  
ناخشنودی خدایتعالی از آنان اینست که خداوند -  
جَلَّ و علا - پیامبران خود چون **ابراهیم و موسی**  
عَلَيْهِمَا السَّلَام را به سوی جبّارانی مانند **نمرود** <sup>(2)</sup>  
و **فرعون** ارسال فرمود تا به مخالفت با ایشان  
پردازند و با کفر و ستم آنان مبارزه کنند

\* \* \*

2- نام این شخص در قرآن کریم نیامده و تنها از محاجّه وی با ابراهیم v در سورة بقره آیه 258 سخن رفته است.



توحید  
 آیۀ شریفۀ فوق یکی از مشهورترین آیات قرآن  
 به شمار می آید و در نامه رسول اکرم ص به  
 امپراتور روم شرقی نیز از آن یاد شده است. ولی  
 متأسفانه در بی‌شترترجمه‌های پارسی، به درستی آن  
 را ترجمه نکرده‌اند. به‌عنوان نمونه، یکی  
 از مترجمان می‌نویسد: «بگو: ای اهل کتاب، بیایید  
 از آن کلمۀ حق که میان ما و شما یکسان است  
 (و همه حق می‌دانیم) پیروی کنیم و آن کلمه اینست-  
 که به‌جُز خدای یکتا هیچکس را نپرستیم و چیزی را با  
 او شریک قرار ندهیم و برخی، برخی را به جای خدا  
 به ربوبیت تعظیم نکنیم...»<sup>(1)</sup>  
 دوّمی می‌نویسد: «بگو: ای اهل کتاب، بیایید  
 از آن کلمه ای که پذیرفته‌ما و شماست پیروی  
 کنیم آنکه جُز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را  
 شریک او نسازیم...»<sup>(2)</sup>  
 سوّمی ترجمه کرده است: «بگو ای اهل کتاب،  
 بیایید بر سر سخنی که بین ما و شما یکسان است  
 بایستیم که جُز خداوند را نپرستیم و ب رای او  
 هیچ‌گونه شریکی نیاوریم...»<sup>(3)</sup>  
 چهارمی می‌نویسد: «بگو ای اهل کتاب، بیایید  
 بر سر کلامی که بین ما و شما مشترک است بایستیم  
 که جُز خدای را بندگی نکنیم و هیچ کس را [در

1- به ترجمۀ آقای مهدی إلهی قمشه ای نگاه کنید.

2- به ترجمۀ آقای عبدالمحمّد آیتی نگاه کنید.

3- به ترجمۀ آقای بهاء الدّین خرّمشاهی بنگرید.

قدرت و تدبیر [ با او شریک تلقی نکنیم و در برابر خدا افرادی از خودمان را اختیار خود نگیریم...<sup>(1)</sup> ] صاحب

**پنجمی** مرقوم داشته است: «بگو ای اهل کتاب، بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم...<sup>(2)</sup>».

ما پنج نمونه از ترجمه ها را انتخاب کردیم تا نشان دهیم که چه اندازه در برگردان این آیه شریفه به پارسی، غفلت شده است با اینکه ترجمه های مزبور، برجسته و درخور اهمیت شمرده می شوند. اما متأسفانه مترجمان آنها - شاید ناخودآگاه - گمان کرده اند که این آیه کریمه، خطاب به «مسیحیان اولیه» است که از توحید خالص منحرف نشده بودند و از اینرو نوشته اند: «به سوی کلمه ای بیایید که همه آن را حق می دانیم» و یا «پذیرفته ما و شما است» و یا «میان ما و شما یکسان است» و یا «میان ما و شما مشترک است»...!

و آن کلمه<sup>(3)</sup> هم اینست که غیرخدا را شریک وی ندانیم و غیر او را عبادت نکنیم. غافل از آنکه خطاب آیه شریفه در درجه اول، به اهل کتاب معاصر با پیامبرگرمای اسلام ص است که به تثلیث و ابن الهی مسیح و پرستش وی عقیده داشتند (و هنوز هم دارند!) و قرآن مجید صریحاً اعلام نموده است که:

﴿...وَمَا يَدْعُونَ إِلَّا لِيُشْرِكُوا بِرَبِّكَ ۖ إِنَّكَ تَرَاهُمْ يُعْجَبُونَ ۚ وَمَا لَكُمْ لَا تُعْلَمُونَ أَنَّهُمْ يُشْرِكُونَ ۚ وَإِنَّكَ لَلْأَعْيُنِ لَا تَجِدُهُمْ إِلَّا يُشْرِكُونَ ۚ﴾ [التوبة: 31] (آنان علمای دینی

وراهبان خود را - غیر از خدا - به اربابی گرفته -

1- به ترجمه آقای علی اکبر طاهری قزوینی نگاه کنید.

2- به ترجمه آقای ناصر مکارم شیرازی بنگرید.

3- مراد از «کلمه» در اینجا «کلام» یعنی سخن است مانند کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». به قول ابن مالک: «وَكَلِمَةُ بَيْهَا كَلَامٌ قَدْ يُؤْمَ»

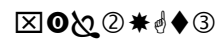
اند و نیز مسیح پسر مریم را ..). پس چگونه می-توان آن‌ها را به سوی سخنی فراخواند که پذیرفته‌ما و ایشان است؟! بنابراین، کلمه «سواء» که در این آیه شریفه به کار رفته چنانکه مفسران قدیم امثال طبری و طبرسی آورده‌اند به معنای «عدل» است. یعنی قرآن کریم، اهل کتاب را که از توحید منحرف شده بودند، به سوی سخنی عادلانه میان مسلمانان و ایشان فراخوانده است، نه سخنی که پذیرفته آنان باشد! آن‌ها متأسفانه، شرک و انسان‌پرستی را پذیرفته بودند (و امروز هم برآن هستند)!

شیخ طبرسی در «مجمع البیان» آیه کریمه را چنین تفسیر می‌نماید:

قُلْ (يَا مُحَمَّدُ) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا (أَيُّ هَلُّوْا) إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ (أَيُّ عَدَلٍ) بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ (أَيُّ عَادِلَةٍ لَا مِيلَ لَهَا) <sup>(1)</sup>. یعنی: «بگو ای محمد که ای اهل کتاب، به سوی سخنی بیایید که میان ما و شما عادلانه است یعنی انحراف از حق در آن نیست». طبری نیز در تفسیرش بر همین قول رفته است و از قول قتاده آورده که: سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ یعنی: عدل بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ <sup>(2)</sup>.

قرینه صحت این تفسیر آنستکه در پایان همین آیه می‌فرماید: فَإِنْ تَوَلَّوْا (پس اگر روی گردانند)! در صورتیکه آن‌ها توحید ربوبیت را پذیرفته بودند، دیگر بحث از روی گرداندن پیش نمی‌آمد زیرا صدرآیه با ذیلش نمی‌ساخت!

أَمَّا دَوْمِينَ اِيرَادَ بِرِ بَعْضِي اِزَايْنِ تَرْجَمَهُ هَا، مربوط به کلمه (لَا يَتَّخِذُ) است که صیغه مفرد مذکر غایب شمرده می‌شود و شگفت آنکه آن را با (لَا نَتَّخِذُ) یعنی صیغه متکلم مع الغیر، خلط کرده‌اند! و به جای آنکه در ترجمه



1- تفسیر مجمع البیان، ج 3، 105.  
2- تفسیر جامع البیان، ج 5، ص 478.

بنویسند: ﴿وَبَرَّخِي مِنْ مَّا بَرَّخِي دِغَرَرَا - غِرْخَدَا - بِه اربابی نگیرد﴾ واژه‌های «نگیریم» و «نسازیم» و «نیاوریم» و «نکنیم» را به کار برده‌اند!

\* \* \*

این دو آیه کریمه در مورد شهدای غزوه «أُخِدَ» نازل شده اند ولی چنا نکه پیش از این گفتیم : «مورد، مخصّص نیست» و از اینرو هر دو آیه، عموم شهدای راه خدا را در بر می گیرند. در ترجمه این دو آیه برخی از مترجمان در دو موضع، به خطا افتاده‌اند. یکی آنکه گمان کرده اند که فعل نهی «لا تَحْسَبَنَّ» جمع است و آن را به صورت «نپندارید<sup>(1)</sup>» و یا «مشمارید<sup>(2)</sup>» به فارسی برگردانده‌اند! با آنکه فعل مزبور، مفرد است و با نون تأکید ثقیله همراه شده و لازمست به صورت «البتّه میندار» ترجمه شود. دوّم آنکه برخی، فعل «يَسْتَبْشِرُونَ» را در آیه کریمه به معنای «بشارت می‌دهند<sup>(3)</sup>» آورده‌اند که این نیز خطا است و استبشار در قرآن مجید به معنای «شادمان شدن»

1- به ترجمه آقای مهدی إلهی قمشه ای و خانم طاهره صفارزاده نگاه کنید.

2- به ترجمه آقای داریوش شاهین بنگرید.

3- به ترجمه آقای عبدالحمّد آیتی و آقای قمشه ای نگاه کنید.

بکار رفته است نه «بشارت دادن»<sup>(1)</sup> چنانکه می-  
فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [التوبة: 111]  
(پس بدان داد و ستدی که کرده اید شادمان

باشید) و یا می فرماید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾  
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [التوبة: 124]  
(پس کسانی که ایمان آورده اند، ایمانشان را

می افزاید و آنان شادمان می گردند). یا می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾  
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

[الزمر: 45] (و چون ذکر غیر خدا آورده شود در آن -  
هنگام ایشان شاد می گردند!) و امثال این آیات.

شهادی راه خدا چون به نعمت و فضل الهی دست  
یابند، علاوه بر اینکه خود شادمان می گردند،

درباره دوستانشان که در جبهه نبرد به پیکار می -  
گذرانند نیز مسرور خواهند شد زیرا که درمی

یابند آن ها هم چون گام در جهان دیگر نهند ا ز  
نعمت ها و فضل خداوند بهره مند می شوند. و این

ماجرا را با **تمثیلی** می توان توضیح داد: گروهی  
همدل و همراه را در نظر گیریم که در پی فتح

قله ای بلند رهسپار کوه بس عظیمی شده اند و از  
راه های دشوار و خطرناک می گذرند ولی برخی از

ایشان زودتر از دیگران به قله می رسند و چون با  
خستگی و عطش فراوان به مقصد رسیدند، با

جایگاهی مصفا و چشمه های آب زلال و نسیمی جان -  
نواز و گلها و گیاهانی فرح بخش روبرو می شوند.

در اینجا دسته پیشرو که به قله کوه رسیده  
بودند خود، شاد می شوند و به علاوه، برای

1- در «المصباح المنیر» اثر قیومی آمده است: بَشْرٌ بَكْدَا  
(يَبْشُرُ) مَثَلٌ: فَرِحَ يَفْرَحُ وَزناً وَمَعْنًى وَهُوَ الْإِسْتِبْشَارُ  
أَيْضاً (ص 49)

دوستانی که در راه هستند نیز مسرور خ واهند شد  
که با پیوستن به ایشان از آنهمه صفا و زیبایی  
بهره می‌گیرند. حال شهیدان راه خدا این چنین است  
بلکه صد چندان برتر!

کسانی که فعل «يَسْتَبْشِرُونَ» را به جای «يُبَشِّرُونَ»  
ترجمه نموده اند گویا چنان پنداشته اند که شهداء  
پس از کشته شدن، به سراغ یاران زنده خود می‌آیند  
تا بدانها بشارت دهند! و این پندار البتّه  
برخلاف نصّ آیه کریمه است که از عدم پیوستگی  
آندو دسته حکایت می نماید و می فرماید: ﴿وَلَا يَسْتَبْشِرُونَ﴾.

در اینجا به دو نکته تفسیری نیز لازمست اشاره  
کنیم. یکی آنکه شهیدان به لحاظ حیات دنیوی،  
مرگ را چشیده و مُر ده اند چنانکه در قرآن مجید  
می‌خوانیم: ﴿وَلَا يَسْتَبْشِرُونَ﴾.

﴿وَلَا يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [آل عمران: 185] (هرنفسی چشیده  
مرگ است). پس حیات آنان در مرحله دیگری از  
عالم هستی ادامه می‌یابد که فهم عادی از ادراک  
آن ناتوان است ازاینرو در سورة کریمه بقره می -  
فرماید ﴿وَلَا يَسْتَبْشِرُونَ﴾.

﴿وَلَا يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [البقرة: 145] (بلکه ایشان  
زنده اند ولی شما درک نمی‌کنید). دوّم آنکه تعبیر  
﴿وَلَا يَسْتَبْشِرُونَ﴾ در این آیات برای

اظهار «لطف و کرامت خداوند» بکار رفته است نه  
برای هرجایگاهی که حق تعالی در آنجا حضور احاطی  
دارد! ازاینرو درباره اهل بهشت می فرماید  
﴿وَلَا يَسْتَبْشِرُونَ﴾.

﴿وَلَا يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [الأنعام: 127] (برای آنان سرای  
سلامت است نزد خداوندگارشان) یا می فرماید:  
﴿وَلَا يَسْتَبْشِرُونَ﴾.  
﴿وَلَا يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [القمر: 127].



گناهانشان بیافزایند<sup>(1)</sup>» دومی می نویسد: «به آنان مهلت می دهیم تا گناهکارتر شوند<sup>(2)</sup>». سومی نوشته است: «فقط مهلتشان می دهیم تا گناهشان بیشتر شود<sup>(3)</sup>». چهارمی مرقوم نموده: «ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیافزایند<sup>(4)</sup>». پنجمی نوشته: «همانا مهلتشان می دهیم تا بر گناه خود بیافزایند<sup>(5)</sup>».

واضح است که اگر آیه شریفه بدین شکلها ترجمه شود، به گمان افراد می افکند که خدای سبحان با افزایش گناهان موافقت دارد و کافران دراین باره مطیع خدا هستند و از خواست او پیروی می کنند! و دراین صورت، وعده عذاب ایشان در پایان آیه ﴿فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا بِرَبِّكَ فَكَانَ﴾ به کلی بی تناسب می شود!

راه حل این مشکل - مانند نظایر آن - رجوع به خود قرآن مجید است و قرآن کریم برای حرف لام (علاوه بر معنای تعلیل افعال و غرض از آنها) معنای عاقبت و نتیجه فعل را نیز بکار برده است که به تناسب موضوع باید رعایت شود. مثلاً درسوره

قصص می فرماید: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا بِرَبِّكَ فَكَانَ﴾ [القصص: 8] روشن است که خانواده

فرعون، موسی را در کودکی از آب نگرفتند تا مایه دشمنی و اندوهشان گردد به ویژه که زن

فرعون بدو گفت: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا بِرَبِّكَ فَكَانَ﴾

﴿فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا بِرَبِّكَ فَكَانَ﴾

[القصص: 9] (او نور چشم من و تو است! وی را

1- به ترجمه آقای عبدالحمید آیتی نگاه کنید.

2- به ترجمه آقای مسعود انصاری بنگرید.

3- به ترجمه آقای ابوالقاسم پاینده نگاه کنید.

4- به ترجمه آقای ناصر مکارم بنگرید.

5- به ترجمه آقای جلال الدین مجتبوی نگاه کنید.



مکشید چه بسا سودمان دهد یا ما به فرزندیش  
گیریم). بنابراین معنای آیه کریمه چنین است  
که: خانواده فرعون، موسی و را (از آب)  
برگرفتند ولی **سرانجام** وی دشمن و مایه اندوهشان  
شد. در آیه مورد بحث نیز حرف لام، برای عاقبت  
آمده و لازم ست آیه شریفه را بدینصورت ترجمه  
نمود: «کسانی که کافر شدند البتّه نپندارند  
مهلتی که به ایشان می دهیم، به نفع آنها است،  
جز این نیست که به آنان مهلت می دهیم و در نتیجه  
بر گناه (خود) می افزایند و عذابی خوارکننده  
دارند». این معنا را مفسران فِرَق، به خوبی  
دریافته اند. از **معتزلیان**، قاضی **عبد الجبار** در  
کتاب «**تنزیه القرآن عن المطاعن**» آیه شریفه را  
بدرستی توضیح داده است<sup>(1)</sup>. از **امامیه**، شیخین  
(**طوسی و طبرسی**) در تفسیرشان حق مطلب را اداء  
کرده اند و شواهدی از شعر و نثر در این باره نشان  
داده اند (مانند قول شاعر:

**أَمْوَالُهَا لِذَوِي الْمِيرَاثِ نَجَمُهَا**  
**وَدُورُنَا لِخَرَابِ الدَّهْرِ نَبِيهَا** (2)  
و قول معروف: **لِذَوِ الْمَوْتِ وَابْنُو الْخَرَابِ!**<sup>(3)</sup>)

أَمَّا **أشاعره**، اساساً نمی پذیرند که حرف «لام»  
یا غیر آن در قرآن کریم برای تعلیل افعال الهی  
و بیان غرض وی بکار رفته باشد! چنانکه **فخر**  
**رازی** در تفسیرش می نویسد: «إِنَّ عِنْدَنَا يَمْتَنِعُ تَعْلِيلُ أَفْعَالِ اللَّهِ لَغَرَضٍ  
يَصْدُرُ مِنَ الْعِبَادِ فَأَمَّا أَنْ يَفْعَلَ تَعَالَى فِعْلاً لِيَحْصُلَ مِنْهُ شَيْئٌ آخَرَ فَهَذَا غَيْرُ مُمْتَنِعٍ»<sup>(4)</sup>.

1- به کتاب «تنزیه القرآن عن المطاعن»، ص 83 نگاه کنید.

2- سرانجام دارایی های خود را برای ارث بردن گرد می آوریم \* و خانه هایمان را برای ویران کردن روزگار می سازیم!

3- در نهایت برای مُردن بزایید و برای ویران ساختن، بنا کنید! (اینست عاقبت امر در کار دنیا).

4- نزد ما تعلیل افعال الهی برای اغراض خاص چنانکه ازبندگان سومی زند، محال است ولی اینکه خدای تعالی کاری کند که از آن چیز دیگری حاصل آید، ممتنع نیست.

هرچند سخن رازی محلّ اشکال است<sup>(1)</sup> ولی در هر صورت، او نیز حرف لام را در آیه مورد بحث برای عاقبت دانسته است.

\* \* \*

---

1- زیرا قول مزبور با آیاتی چند سازگار نیست از جمله :

﴿لَا تَعْبُدُونِي﴾ (الذاریات: 56) که اگر حرف لام در (لِیَعْبُدُونِ) برای غرض نبوده و عاقبت امر را برساند، در آن صورت همه جن و انس سرانجام باید عبادتگر خدا شوند و نیز در آیه ﴿لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾ (الحدید: 25) همین مشکل پیش می - آید.

## نکاتی از سورة نساء

... (نساء: 23) ...  
 ... (نساء: 23) ...  
 ... (نساء: 23) ...  
 چیست؟

ازدواج با ارحام نزدیک مانند مادر، خواهر، خاله، عمّه... در اسلام حرام شده است (نساء: 23) ولی در پاره ای از مذاهب - مانند آئین زرتشت - ازدواج با ارحام نزدیک (مثل خواهر) جایز بود و آن را **خویدوده** (یا خویتودس) می‌گفتند<sup>(1)</sup>.

در عرب دوران جاهلیّت، رسم براین بود که پس از مرگ پدر، پسر بزرگتر وی «زن پدر» را به میراث می‌برد و اگر او را برای نکاح نمی‌پسندید، به دیگری می‌بخشید! و آیه 19 از سورة شریفه نساء ناظر به همین کار ناپسند است که می‌فرماید:

...  
 ...  
 ...

(ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما حلال نیست که زنان را به میراث برید ... ) و در آیه 22 از همین سوره به تأکید آمده است: «با زنانی که پدرانتان آنها را به ازدواج خود درآوردند، زناشویی مکنید، مگر آنچه پیش از این گذشت...».

1- به کتاب «وندیداد» با توضیح آقای هاشم رضی ( ج 2، ص 925 به بعد) نگاه کنید.

سخن در معنای ﴿النساء: 23﴾<sup>(1)</sup> است که مراد از آن چیست؟ برخی گفته‌اند معنایش اینست که: «إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ فَدَعُوهُ فَهُوَ جَائِزٌ لَكُمْ» (مگر آنچه پیش از این گذشت که آن را واگذارید ولی برایتان جائز است)!! أمّا أبوالقاسم بلخی (از ائمه معتزله) به گزارش شیخ طبرسی گفته است که: این رأی بر خلاف «اجماع» بشمار می‌آید و در آئین اسلام سابقه ندارد. قُطْرُب (محمد بن مُستنیر) که از بزرگان نحو و شاگرد سیبویه بوده گفته است معنای استثناء مزبور اینست که: «لَكِنْ مَا سَلَفَ فَاجْتَنِبُوهُ وَدَعُوهُ» (ولی از آنچه پیش از این گذشت دوری گزینید و آن را رها سازید). این تفسیر نیز در خور آیه شریفه نیست هرچند برخی از مفسران چون **أَبِي السَّعُود** آن را پسندیده‌اند<sup>(2)</sup>. زیرا هیچ معنایی را - جز تأکید برای لا تَنْكِحُوا - افاده نمی‌کند و به قول اهل فن: «التَّأْسِيسُ خَيْرٌ مِنَ التَّأْكِيدِ»! راه حل مشکل، رجوع به قرآن و یافتن نظایر این استثناء است. در سورة شریفه **مَائِدَة** پس از آنکه حکم تحریم شکار در حال إحرام را بیان می‌فرماید، در پی آن گوید: ﴿الْمَائِدَةُ: 95﴾ (آنچه را پیش از این گذشت، خدا عفو نمود). شبیه این تعبیر را در سورة **انفال** می‌یابیم که می‌فرماید: ﴿الْأَنْفَالُ: 38﴾ (به کافران بگو: اگر (از کفر)

1- این بخش از آیه، در آیه 23 سورة نساء تکرار شده است ﴿النساء: 23﴾. ﴿النساء: 23﴾

2- **أَبِي السَّعُود** در تفسیرش به عنوان «قول أول» می‌گوید: «مُفِيدٌ لِلْمُبَالِغَةِ فِي التَّحْرِيمِ». سپس می‌افزاید که این کلام به تعلیق بر محال می‌ماند!

باز ایستند، آنچه پیش از این گذشت مورد **عفو** قرار می گیرد). بنابراین می توان گفت که در استثنای ﴿...﴾ نیز همین معنا اراده شده که خطاب به **مؤمنان** می فرماید: «إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مِنْ ذَلِكَ النَّكَاحِ فَإِنَّهُ مَعْفُوٌّ عَنْهُ»! (مگر آنچه از زناشویی مزبور در گذشته روی داد که عفو شده است). و البتّه تعبیر «عفو» نشان می دهد که این کار قبلاً هم ناپسند بوده و با اعلام تحریم ازسوی قرآن زشتی آن آشکارتر شده است چنانکه در دنباله آیه مزبور می فرماید: ﴿...﴾ (همانا آن عمل، زشتکاری و مایه خشم (خداوند) و بدراهی است). چنین وصفی البتّه، ناپسندی ازدواج مزبور را قبل از تحریم قرآن کریم نیز نشان می دهد.

\* \* \*

﴿...﴾ رجوع به مسؤولان امور این آیه شریفه کسانی را سرزنش نموده است که چون از **اخبار ویژه ای** آگاه می شدند، آن ها را در میان مردم پراکنده می کردند با آنکه لازم بود اخبار مزبور را به **رسول خدا ص و فرمانداران** خودشان گزارش کنند. أمّا آیا اُولی الامر یا فرمانداران آنان چه کسانی بودند؟ این مسئله در میان مفسّران محلّ اختلاف است و در تعیین مصادیق اُولی الامر، به تفاوت سخن گفته اند. در اینجا لازمست ابتدا درباره مفهوم اُولی الامر تحقیق کنیم سپس به تعیین مصداق آن ها بپردازیم. اُولی الامر که در این آیه شریفه ذکر آن رفته،

کسانی بودند که مسئولیت «امن» و «خوف» مسلمانان را برعهده داشتند چنانکه در آیه کریمه با «**مِنْ بَيَانِيَّه**» کلمه امر توضیح داده شده است و می فرماید (أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ). پیداست که چنین امری، از نوع احکام دینی و حلال و حرام نبوده است زیرا تبلیغ و انتشار احکام مزبور منع نشده ولی آیه شریفه از «إِذَاعَهُ» یعنی انتشار اخبار امن و خوف درمیان مردم نهی می کند. بنابراین، امر مورد بحث به اصطلاح زمان ما «**امور نظامی**» و اخبار مربوط به صلح و جنگ است. اینک باید دید که مرجع اخبار مذکور در صدر اسلام - غیر از پیامبر اکرم ص - چه کسانی به شمار می آمدند؟ گروهی از مفسران قدیم آن ها را **علماء** و فقهای دانسته اند که با رسول خدا ص ملازم بودند چنانکه **حسن بصری** و **قتاده بن دعامة** و **زجاج** و جزایشان براین قول رفته اند. برخی از مفسران **أشعری** مانند **فخر رازی** قول مزبور را تقویت نموده و گفته اند: آنچه وابسته به امن و خوف است که ذکرش در آیه شریفه آمده، ویژه اخبارنظامی نیست تا به علماء مربوط نباشد بلکه شامل همه احکام تکلیفی می گردد چنانکه رازی می نویسد: «**الْأَمْنُ وَالْخَوْفُ حَاصِلٌ فِي كُلِّ مَا يَتَعَلَّقُ بِبَابِ التَّكْلِيفِ**»<sup>(1)</sup>. ولی رأی وی با مفاد آیه شریفه نمی سازد زیرا چنانکه گفتیم آیه کریمه انتشار اخبارمزبور را منع می نماید و در صورتی که آن اخبار، احکام تکلیفی را بازگو می کردند، انتشار آن ها ممنوع نبود. بعضی از ائمه **معتزله** چون **ابوعلی جبائی** گفته اند که مراد از فرمانداران، **أمرای سپاه** بوده اند، نه علماء و فقهاء! چنانکه **جبائی** گفته است: «**هَذَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّ أَوْلَى الْأَمْرِ مَنْ لَهُ الْأَمْرُ عَلَى النَّاسِ بِوَلَايَةٍ**»<sup>(2)</sup>. یعنی: «این سخن (که مراد از فرمانداران، علماء هستند) روا نیست زیرا اولى الامر کسانی هستند که از

1- به تفسیر مفاتیح الغیب، ج 3، ص 271 نگاه کنید.

2- به تفسیر التبیان، اثر شیخ طوسی، ج 1، ص 453 بنگرید.

نظر مذکور صحیح است زیرا چنانکه گفتیم آیه کریمه از **إِذَا عَه** (یا انتشار) اخبار مزبور نهی فرموده است و این موضوع با اخبار نظامی یا صلح و جنگ مناسبت دارد، نه با مسائل فقهی . بنابراین، **أُولَى** الأمر در این آیه شریفه همان فرماندهان سپاه و والیان عصر رسول اکرم ص بودند. **أَمَّا** صاحب تفسیر «**المیزان**» این رأی را نپذیرفته و فرمانداران را «**امامان معصوم**» می-شمرد. ولی **أَوَّلًا** همه امامان † در روزگار رسول خدا ص حضور نداشتند تا بنا به مفاد آیه شریفه جای ملامت از افراد باشد که چرا به امامان † رجوع نکردند؟! و **جُزِ** امام علی ؑ کسی از ائمه † با رسول اکرم ص معاصر نبود و **حسین** عَلَیْهِمَا السَّلَام نیز پس از هجرت رسول خدا ص زاده شدند و در زمان نزول این سوره (نساء) کودک بودند و در امور سیاسی و نظامی، مرجع مردم شمرده نمی شدند. **ثانیاً** امامان اهل بیت † غالباً در تقیّه به سر می بردند و گاهی (همچون موسی بن جعفر ؑ) گرفتار زندان بودند و مرجع امور نظامی

1- تفسیر المیزان، ج 3، ص 20 بنگرید.

و سیاسی و امن و خوف قرار نمی‌گرفتند ولی آیه شریفه از **جمعی** سخن می‌گوید که امور مردم را برعهده داشتند و آنان در عصر رسول خدا ص به گواهی تاریخ جز فرمانداران سپاه و والیان شهرها کسی نبود و البته امام **علی** ۷ هم یکی از آنان بلکه سرآمدشان به شمار می‌آمد.

\* \* \*



در این آیه شریفه، طعام اهل کتاب برای مسلمانان حلال شده و طعام مسلمین نیز برای اهل کتاب حلال گشته است. یعنی مسلمانان اجازه دارند اهل کتاب را به میهمانی دعوت کنند یا ضیافت ایشان را بپذیرند. اینک باید تحقیق کرد که مقصود از «طعام» در آیه مزبور چیست و آیا همه خوردنیها را دربردارد یا غذای مخصوصی از آن، اراده شده است؟ فقیه نامدار امامیه، احمد بن محمد مشهور به مقدّس اردبیلی در کتاب «رُبْدَةُ النِّبَانِ فِي أَحْكَامِ الْقُرْآنِ» در تفسیر این آیه می‌نویسد: **فَقَوْلُهُ تَعَالَى «طَعَامُهُمْ حِلٌّ لَكُمْ» يُرَادُ بِهِ الْحُبُوبُ** <sup>(1)</sup>. چنانکه ملاحظه می‌شود مرحوم مقدّس اردبیلی «طعام» را به معنای «حُبُوب» یعنی دانه‌های غذائی همچون گندم و جو و غیره تفسیر نموده است (ضمناً در نقل آیه کریمه دچار خطا شده). دانشمند و فقیه دیگری از امامیه، به نام مقداد بن عبدالله سُیُورِی مشهور به **فاضل مقداد** نیز در کتاب «**كَنَزُ الْعِرْفَانِ فِي فَهْمِ الْقُرْآنِ**» همین قول را از امامیه گزارش نموده می‌نویسد: **«وَأَمَّا أَصْحَابُنَا فَحَمَلُوا الطَّعَامَ هَيْهُنَا عَلَى الْحُبُوبِ وَ شِبْهَهَا مِنَ الْجَامِدَاتِ»** <sup>(2)</sup>. یعنی: «أَمَّا يَارَانِ مَا، طعام را در اینجا بر دانه‌های غذائی و مانند آن‌ها از موادّ جامد، حمل نموده‌اند».

1- به زبده البيان، كتاب الطَّهارة، ص 39 نگاه كنيد.  
2- به كنز العرفان، ج 2، كتاب المَطاعِم و المَشارب، ص 311 بنگريد.

با وجود این‌ها باید انصاف داد که طعام در آیه کریمه به معنای عامّ خود (ما يُؤْكَلُ) به کار رفته است همانگونه که در برخی از آیات ملاحظه

[آل عمران: 93] (هر خوراکی بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه که اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرد). حتّی لفظ طعام در قرآن برای غذاهای **گوشتی** نیز استعمال شده است چنانکه

خدايتعالی به بنی اسرائیل می فرماید:          

(زمانی را به یاد آرید که گفتید ای موسی ما هرگز بر غذایی یکنواخت شکیبایی نمی‌ورزیم) و مقصود بنی اسرائیل از «**طعام واحد**» غذایی مرکب از «**مَنّ**» و **سَلوی** (یعنی مرغ بریان) بود به‌طوری‌که در آیه 57 از سوره شریفه بقره آمده است :





اما دليل برآنكه در آيۀ مورد بحث ، واژه  
«طعام» به «حُبوب» اختصاص ندارد اينست كه لفظ  
طعام، دو بار در آيۀ مزبور آمده و بار دوم مي -  
فرمايد: ﴿فَمِنْهُنَّ حَبْـطٌ خَالِئٌ مِنْ غُلْحَمٍ﴾ يعني:

1- به مختار الصّاح، ص 236 نگاه کنید.

«طعام شما مسلمانان نیز برای اهل کتاب حلال است» از طرفی تردید نیست که مسلمین اجازه دارند علاوه بر حبوب، انواع غذاهای خود را - پخته و ناپخته - به اهل کتاب بفروشند یا هدیه دهند. همچنین باید توجه داشت که اگر مراد از «طعام» گندم و جو ... بود، حلال بودن آنها به اهل کتاب اختصاص نداشت، مگر شرعاً نمی‌توان گندم و جو را به غیر اهل کتاب فروخت یا بخشید؟ از این‌ها گذشته، از سیاق آیه کریمه یعنی

﴿وَمَا يَصْدُقُ عَلَيْهِ طَعَامُهُمْ فَهُوَ حَلٌّ مَا لَمْ يُعْلَمْ تَحْرِيمُهُ مِنْ دَلِيلٍ مِثْلِ الْمَغْصُوبِ وَالنَّجَسِ وَهَذَا الْقَوْلُ غَيْرُ بَعِيدٍ لِأَنَّهُ الْمُتَبَادِرُ فَيَنْبَغِي الْحَمْلُ عَلَيْهِ﴾<sup>(1)</sup>. یعنی: «و گفته شده که مراد از طعام، اعم از حبوب است چنانکه از ظاهر آیه برمی آید. پس هرچیزی که صدق طعام کند، حلال است مگر حرمتش با دلیلی جداگانه معلوم شود مانند غذایی غصبی یا نجس باشد. و این قول بعید نیست زیرا متبادر به ذهن است و جادارد که آیه بر آن حمل شود».

فاضل مقداد نیز در پایان بحث خود در بخش «مطاعم و مشارب» به همین نتیجه رسیده است و می نویسد:

«إِنَّ عِنْدِي فِي كَلَامِ الْأَصْحَابِ إِشْكَالًا تَقْرِيرُهُ : أَنَّ الْخُبُوبَ وَغَيْرَهَا مِنَ الْجَامِدَاتِ دَاخِلَةٌ فِي الطَّيِّبَاتِ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَمَا يَصْدُقُ عَلَيْهِ طَعَامُهُمْ فَهُوَ حَلٌّ مَا لَمْ يُعْلَمْ تَحْرِيمُهُ مِنْ دَلِيلٍ مِثْلِ الْمَغْصُوبِ وَالنَّجَسِ وَهَذَا الْقَوْلُ غَيْرُ بَعِيدٍ لِأَنَّهُ الْمُتَبَادِرُ فَيَنْبَغِي الْحَمْلُ عَلَيْهِ﴾<sup>(1)</sup>. یعنی: «و گفته شده که مراد از طعام، اعم از حبوب است چنانکه از ظاهر آیه برمی آید. پس هرچیزی که صدق طعام کند، حلال است مگر حرمتش با دلیلی جداگانه معلوم شود مانند غذایی غصبی یا نجس باشد. و این قول بعید نیست زیرا متبادر به ذهن است و جادارد که آیه بر آن حمل شود».

فاضل مقداد نیز در پایان بحث خود در بخش «مطاعم و مشارب» به همین نتیجه رسیده است و می نویسد:

«إِنَّ عِنْدِي فِي كَلَامِ الْأَصْحَابِ إِشْكَالًا تَقْرِيرُهُ : أَنَّ الْخُبُوبَ وَغَيْرَهَا مِنَ الْجَامِدَاتِ دَاخِلَةٌ فِي الطَّيِّبَاتِ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَمَا يَصْدُقُ عَلَيْهِ طَعَامُهُمْ فَهُوَ حَلٌّ مَا لَمْ يُعْلَمْ تَحْرِيمُهُ مِنْ دَلِيلٍ مِثْلِ الْمَغْصُوبِ وَالنَّجَسِ وَهَذَا الْقَوْلُ غَيْرُ بَعِيدٍ لِأَنَّهُ الْمُتَبَادِرُ فَيَنْبَغِي الْحَمْلُ عَلَيْهِ﴾<sup>(1)</sup>. یعنی: «و گفته شده که مراد از طعام، اعم از حبوب است چنانکه از ظاهر آیه برمی آید. پس هرچیزی که صدق طعام کند، حلال است مگر حرمتش با دلیلی جداگانه معلوم شود مانند غذایی غصبی یا نجس باشد. و این قول بعید نیست زیرا متبادر به ذهن است و جادارد که آیه بر آن حمل شود».

1- به زبده بیان، کتاب المطاعم و المشارب، ص 634 نگاه کنید.

يَجُوزُ إِلَّا لِنُكْتَةٍ أَوْ فَضِيلَةٍ كَعَطْفِ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ. فَأَيُّ نُكْتَةٍ هَذَا اقْتَضَتْ  
الإخراجُ والعطفُ على قولِكُم (1)؟!

ی‌عنی: «نزد من درمورد سخن اصحاب (فقهای امامیه) اشکالی هست و تقریرش چنین است که : حُبُوب و غیر آن از موادّ غذائی همگی در کلمه «طَبَّات» داخل هستند در آنجا که خداوند می‌فرماید (امروز، طَبَّات برای شما حلال شده است) بنابراین لزومی نداشته که حقّ تعالی از حبوبِ اهل کتاب ذکری به میان آورد و اگر تصوّر شود که این امر از باب عطف خاص بر عام است، اهل بلاغت تصریح کرده‌اند که چنین عطفی جایز نیست مگر برای نکته‌ای یا فضیلتی - مانند فضیلت جبرئیل و میکائیل بر فرشتگان دیگر که در آیه 98 از سوره بقره به عنوان عطف خاص بر عام آمده است - ولی در این امر که به قول شما، گندم اهل کتاب علاوه بر عموم طَبَّات، بر مسلمین حلال شده! چه نکته‌ای وجود دارد که لازم آمده از طَبَّات خارج گردد و به آن عطف شود؟!».

ملاحظه می‌کنید که **فاضل مقداد** نیز با این اشکال فنی، قول مشهور میان اصحاب را جدّاً به خطر افکنده است و لذا با اطمینان می‌توان گفت که مرادِ آیه شریفه، حلال بودن **عموم** غذاهای اهل کتاب برای مسلمانان است، نه خصوص گندم یا جو. «إِلَّا مَا أَخْرَجَهُ الدَّلِيلُ» (2) (چنانکه در سخن مقدّس اردبیلی گذشت). و از اینجا بدین نتیجه می‌رسیم که اهل کتاب، ذاتاً نجس نیستند (برخلاف قول مشهور) زیرا در گذشته اهل کتاب، مانند سایرین بیشتر غذاها را با دست می‌شستند و پخت و پز می‌کردند و در صورتی‌که ایشان

ذاتاً ناپاک بودند، طعام آنها بر مسلمانان حلال نبود. این مسئله، امروز نیز از مسائل قابل

1- به کنز العرفان، ج2، ص 312 نگاه کنید.

2- مانند گوشت خوک و مُردار و شراب که به نصّ قرآن کریم تحریم شده است.

✠✡✧✧✧ (جُز این نیست که مشرکان ، پلیدند) و اهل کتاب، عقایدشان به شرک آلوده شده لذا پاک شمرده نمی‌شوند! ولی این سخن، استوار نیست زیرا مراد از «**الْمُشْرِكُونَ**» در آیه شریفه ، بُت پرستانند، به قرینه آنکه در پی جمله مذکور می - فرماید: **فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا** (پس به مسجد الحرام بعد از امسالشان نزدیک نشوند). ولی اهل کتاب را با مسجد الحرام کاری نبود و آن را محترم نمی‌شمردند و قبلاً هم بدانجا نمی‌آمدند و قبله ایشان درسرزمین فلسطین بود و بت پرستان به مسجد الحرام رفت و آمد می‌کردند. <sup>(2)</sup> به علاوه ،

1- و خدا بر شما در دین حرج قرار نداد.  
2- در قرآن مجید «المُشْرِكِينَ» به کفار اهل کتاب عطف شده است مانند

در نجاست مشرکان اختلاف است که آیا مراد از آن، پلیدی ظاهری است؟ یا باطنی نظیر آنچه فرمود :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي اتَّخَذُوا فَتَكُونُوا مِنَ الْخَالِقِينَ﴾ [يونس: 100] یعنی: «(خداوند) پلیدی را بر کسانی می نهد که عقل را به کار نمی‌برند».

\* \* \*

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي اتَّخَذُوا فَتَكُونُوا مِنَ الْخَالِقِينَ﴾ (مراد آنست که هرکس پیامبری یا پیشوای دادگری را بگشود چنانست که همه مردم را کشته باشد و چون کسی را از مرگ نجات دهد همانند نجات همه مردم است؟! خدای سبحان که در کلام خود، غلو و افراط را روا نمی دارد پس مقصود از آیه کریمه چیست ؟ مفسران سلف و خلف در اینباره آراء گوناگونی اظهار داشته اند. در تفسیر مجمع البیان از قول عبدالله بن عباس روایت شده که در معنای آیه شریفه گفت: یعنی «إِنَّ مَنْ قَتَلَ نَبِيًّا أَوْ إِمَامًا عَدِلَ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (1)

(مراد آنست که هرکس پیامبری یا پیشوای دادگری را بگشود چنانست که همه مردم را کشته باشد ) . این قول با ظاهر آیه شریفه نمی سازد زیرا از عموم (مَنْ قَتَلَ نَفْسًا) خصوص قتل پیامبر و امام برنمی آید. قول دیگر از آن ابوعلی جبائی و عبدالجبار همدانی (از معتزلی‌ها) است چنانکه در کتاب «تنزیه القرآن عن المطاعن» قاضی عبدالجبار نوشته است: «أَنَّهُ مِنْ حَيْثُ يُقْتَدَى بِهِ وَ يُسَهَّلُ سَبِيلُ الْقَتْلِ

﴿...﴾ و امثال

این‌ها) و معطوف غیراز معطوف علیّه است.

1- مجمع البیان، ج2، ص 81.

**لِغَيْرِهِ** <sup>(1)</sup> **عَظُمَ إِثْمُهُ كَمَا قَالَ ۝** : **مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَاعْلَمَ وَزُرُهَا وَوزُرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** <sup>(2)</sup> (از آنروکه شیخ ص قاتل، سرمشق سایرین قرار می‌گیرد و راه کشتن را برای دیگران آسان می‌سازد، گناهش بزرگ شمرده می‌شود چنانکه رسول خدا ۝ فرمود: هرکس سنت بدی را پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه کسانی که تا روز رستاخیز بدان عمل می‌کنند، برعهده او است). این قول هرچند از رأی نخستین بهتر به نظر می‌رسد ولی تنها با بنیانگذار قتل (یعنی **پسر آدم ۝** که برادرش را کُشت) تطبیق می‌شود. به علاوه، نسبت به قتل‌های پنهان که کسی (جُز خدا) از آن‌ها آگاه نشده تا سرمشق قرار گیرد، شمول ندارد و با عمومیت آیه کریمه موافق نیست.

قول دیگر را ابوجعفر **طبری** در تفسیرش از **ابن زید** نقل کرده که وی گفته است: **«يَجِبُ عَلَيْهِ الْقَتْلُ مِثْلُ لَوْ أَنَّهُ قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»** <sup>(3)</sup>. (کشتن قاتل یکتن، همانگونه واجب است که وی همه مردم را کشته باشد). در اینجا ابن زید از **قصاص مُشابه** درباره کسی که یکتن یا همه را کشته باشد سخن گفته ولی قرآن کریم در این آیه از قصاص بحثی ندارد و **ماهیت عمل** را در قتل فردی و جمعی، مشابه می‌شمارد و ایندو امر با یکدیگر تفاوت دارند. تفسیر ابن زید شبیه رأی **مجاهد** است که **کیفر مشابه آخروی** را درمورد قتل فردی و جمعی، مطرح نموده و گفته است: **«لَوْ قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا كَانَ جَزَاءُهُ جَهَنَّمَ...»** <sup>(4)</sup> (اگر کشته یکتن، همه مردم را هم کشته باشد باز کیفر او دوزخ خواهد بود) ! به نظر می‌رسد که مفسران جدید، از قدماء به تفسیر صحیح آیه شریفه نزدیک‌تر شده‌اند و دقت بیشتری در فهم آیه نموده‌اند. در تفسر مشهور **«المنار»** که

1- در تنزیه القرآن به جای «لِغَيْرِهِ» کلمه «وَ غَيْرِهِ» آمده که درست نیست.

2- تَنْزِيَهُ الْقُرْآنُ غَنِ الْمُطَاعِنِ، ص 116.

3- جامع البیان، ج 8، ص 354.

4- جامع البیان، ج 8، ص 351.

بر سایر تفاسیر در عصر جدید تقدّم دارد،  
 در برابر این سؤال که چرا قتل یکتن با قتل  
 همگان مقایسه شده؟ می‌نویسد: «لأنّ الواحد يُمثّل النوع في جُمْلته  
 فَمَنْ اسْتَحْلَ دَمَهُ بِغَيْرِ حَقٍّ يَسْتَحِلُّ دَمَ كُلِّ وَاحِدٍ كَذَلِكَ»<sup>(1)</sup> (زیرا که فرد  
 انسانی نماینده نوع بشر است بنابراین، کسی که  
 خون فرد بی‌گناهی را به ناحق حلال شمارد، خون هر  
 بی‌گناهی را نیز حلال خواهد شمرد). تفسیر  
 «المیزان» و «فی ظلال القرآن» هم براین قول  
 رفته‌اند و سخنانی نزدیک به آن را آورده‌اند.  
 سخن این مفسران را باید توضیح داد تا مطلب  
 روشن‌تر گردد. معلوم است قاتلی که فرد بی‌گناهی  
 را می‌کشد، قصد انتقام گرفتن از وی را ندارد  
 (زیرا ستمی در حق او روا نداشته) بلکه اغراض  
 خاصی، قاتل را به این جنایت برانگیخته است پس  
 اگر قاتل مزبور، با هرانسان بی‌گناه دیگری  
 روبرو شود و همان اغراض درمیان آید، قصد کشتن  
 وی را نیز خواهد کرد. به همین قیاس، چنانچه  
 مثلاً شخصی ملاحظه کند که فرد ناشناسی در رودی  
 خروشان افتاده و در معرض هلاکت قرار دارد.  
 آنگاه همّت بر نجات وی بربندد و او را از مرگ  
 رهایی دهد، البتّه در صورتی که شخص دیگری را به  
 چنان حالی ملاحظه کند، از نجات وی نیز دریغ  
 نخواهد ورزید. بنابراین عمل آن نجات دهنده،  
 ارزش عمومی دارد و محدود به فرد خاص و معینی  
 نیست. مفسران جدید، این معنی را بدرستی  
 دریافته‌اند و از اینجا معلوم می‌شود که قرآن  
 کریم - قرن‌ها پیش‌از این - برای نشان دادن زشتی  
 «قتل نفس» و اُهمیّت «نجات جان انسان» بر چه  
 نکته روانشناختی و ظریفی تکیه نموده که حتی  
 بسیاری از دانشمندان و مفسران از درک آن  
 ناتوان مانده‌اند!

\* \* \*



﴿وَإِذَا قُضِيَ الصَّلَاةُ فَانْتَبِهُوا ۖ فَمَاذَا بَدَأُوا بِأَعْيُنِهِمْ هُمْ يَصْنَعُونَ﴾  
 ﴿فَإِذَا رُجِعَ النَّاسُ إِلَىٰ رَبِّهِمْ أَتَوْا مُسْوَدًّا ۖ وَهُمْ فِي شَكٍّ﴾  
 ﴿فَإِذَا رُجِعَ النَّاسُ إِلَىٰ رَبِّهِمْ أَتَوْا مُسْوَدًّا ۖ وَهُمْ فِي شَكٍّ﴾  
 ﴿فَإِذَا رُجِعَ النَّاسُ إِلَىٰ رَبِّهِمْ أَتَوْا مُسْوَدًّا ۖ وَهُمْ فِي شَكٍّ﴾  
 ﴿فَإِذَا رُجِعَ النَّاسُ إِلَىٰ رَبِّهِمْ أَتَوْا مُسْوَدًّا ۖ وَهُمْ فِي شَكٍّ﴾

(وَإِذَا رُجِعَ النَّاسُ إِلَىٰ رَبِّهِمْ أَتَوْا مُسْوَدًّا ۖ وَهُمْ فِي شَكٍّ)

در میان شیعه امامیه شهرت دارد که آیه شریفه فوق، درباره انفاق علی ۷ در رکوع نماز نازل شده است. ولی متأسفانه روایات این موضوع، خالی از اختلاف و اشکال نیست. مثلاً در روایت محمدبن مسعود عیاشی آمده که علی ۷ نماز نافله می‌خواند «وَهُوَ رَاكِعٌ فِي صَلَاةٍ تَطْوُعُ»<sup>(۱)</sup> و در روایت محمد بن یعقوب کلینی آمده که امام ۷ در رکعت دوم از نماز ظهر بود «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ۷ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَقَدْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ»<sup>(۲)</sup>. باز در روایت عیاشی می‌خوانیم که علی ۷ انگشتی خود را به سائل بخشد «فَنَزَعَ خَاتَمَهُ فَأَعْطَاهُ السَّائِلَ»<sup>(۳)</sup> ولی در روایت کلینی آمده است که حضرتش جامه خویش را بدو بخشید «فَطَرَحَ الْحُلَّةَ إِلَيْهِ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ أَنْ أَحْمِلَهَا»<sup>(۴)</sup>. در همین روایت آمده که جامه مزبور هزار دینار قیمت داشت «عَلَيْهِ حُلَّةٌ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ»<sup>(۵)</sup> و بعید است که امام علی ۷ با آن زهد و پارسایی جامه هزار دیناری بر تن داشته باشد. در تفسیر «المیزان» به روایت از ابن عباس آورده که انگشتی علی ۷ از طلا بود! «خَاتَمٌ مِنْ ذَهَبٍ»<sup>(۶)</sup> و در مذهب امامیه مسلم شده که انگشتی طلا به دست کردن برای مردان جایز نیست. بنابراین، روایات مزبور از خطا و غلط مصون نمانده است. با اینهمه می-

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲۷.

۴- الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹.

۵- همان مدرک.

۶- تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۲.

توان پذیرفت که امام ۷ از مصداق درجه اول و روشن این آیه کریمه باشد (به طوری که خواهد آمد).

محمّد بن جریر طبری در تفسیرش به سند خود ذیل همین آیه از امام أبوجعفر باقر ۷ گزارش نموده که به ایشان گفته شد: «مَنْ الَّذِينَ آمَنُوا؟ قَالَ: الَّذِينَ آمَنُوا. قِيلَ بَلَّغْنَا إِيَّاهَا نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (مراد از الَّذِينَ آمَنُوا در این آیه کیست؟ فرمود: مؤمنانند! گفته شد به ما رسیده که این آیه در حقّ علی بن ابی طالب نازل شده است). امام باقر ۷ در پاسخ فرمود: «عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا»<sup>(1)</sup> (علی بن ابی طالب از مؤمنان است). یعنی آیه شریفه از مؤمنان سخن می گوید و علی ۷ هم از مؤمنان شمرده می شود و آیه کریمه در عین عمومیت شامل آن حضرت نیز می گردد. اما در مقام تفسیر و تدبّر در آیه شریفه، به چند نکته باید توجه داشت.

اول آنکه اسم موصول (الَّذِينَ) و افعال و ضمایر آیه به لفظ جمع آمده است «يُؤْمِنُونَ - يُؤْتُونَ - هُمْ - رَاكِعُونَ» و حمل جمع بر مفرد، خلاف اصل به شمار می آید و قرینه روشن لازم دارد و اگر چنین کاری صورت گیرد برای نکته ای است که در کلام لازم آید. شیخ طبرسی در «مجمع البیان» گوید آیه شریفه در خصوص علی ۷ نازل شده و علّت آنکه به لفظ جمع آمده اینکار بر سبیل تفخیم و بزرگداشت صورت گرفته است. وی می نویسد: «وَذَلِكَ أَنَّ أَهْلَ اللُّغَةِ قَدْ يَعْبُرُونَ بِلَفْظِ الْجَمْعِ عَنِ الْوَاحِدِ عَلَى سَبِيلِ التَّفْخِيمِ وَالتَّعْظِيمِ»<sup>(2)</sup>. ولی مقام آیه شریفه، مقام تعظیم نیست زیرا در آن صورت به جای «رَسُولُهُ» در آیه کریمه، لفظ «رَسُولُهُ» را ذکر می فرمود که بزرگداشت رسول خدا ص بیش از تعظیم علی ۷ لازم می آمد. و اگر گفته شود که با لفظ «رَسُول» تجلیل و بزرگداشت همراه است و نیاز به جمع بستن آن

1- تفسیر طبری، ج 8، ص 531.

2- مجمع البیان، ج 6، ص 129.

نیست. گوییم با لفظ «مؤمن» نیز تشریف و تجلیل وجود دارد پس لازم نبود که به لفظ جمع آید. به نظر من نکته درست را زمخشری در تفسیر «کشاف» دریافته است و می‌نویسد: «جاء به على لفظ الجمع وإن كان السبب فيه رجلاً واحداً ليرغب الناس في مثل فعله»<sup>(1)</sup> (آیه بر لفظ جمع آمده هرچند سبب نزول آن یکتا - علی - بوده است تا مردم در عمل به نظیر کار وی رغبت بندند). بنابراینچه زمخشری گفته: سبب نزول آیه، دلیل نمی‌شود که الفاظ آیه شریفه شکل عام به خود نگیرد و خصوصی شود زیرا قرآن کریم برای هدایت عموم نازل شده است. ازاینرو ملاحظه می‌کنیم که عمل علی - قبل از نزول آیه، صورت پذیرفته ولی لفظ آیه شریفه به صورت أفعال مضارع آمده «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» نه ماضی! و تمام کسانی را که بدان عمل تأسی کنند دربرمی‌گیرد. در اینجا مشکلی وجود دارد که اگر علی - در حال رکوع، انگشتی یا جامه ای را به فقیر بخشیده باشد، آیا لازم است که همه مؤمنان در حال رکوع نمازشان بدینکار اقدام کنند؟! البته پاسخ، منفی است و چنانکه گفتیم لازم نیست الفاظ آیه شریفه عیناً با سبب نزول آن منطبق باشد زیرا در نزول آیات، به مقاصد کلی و وسیعتری عنایت شده است و لذا برخی از مفسران جمله «وَهُمْ رَاكِعُونَ» را جمله حالیه برای «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» دانسته‌اند (نه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) که به جمله مذکور نزدیکتر است و گفته‌اند: «الأقرب يَمْنَعُ الأبعد». با این توضیح که اصطلاحاً رکوع در نماز، همان خم شدن به شمار می‌آید ولی رکوع در زکوّه، انفاق به همراه خضوع است چرا که «رکوع» در اصل لغت به معنای «خضوع» می‌آید همانگونه که در «لسان العرب» اثر ابن منظور می‌خوانیم (الرُّكُوعُ: الخُضُوعُ)<sup>(2)</sup> و در قرآن

1- کشاف، ج1، ص 649.

2- لسان العرب، ج8، ص 133.

\* \* \*

این آیه کریمه نشان می دهد که خداوند سبحان در روز رستاخیز همهٔ پیامبران خود را گرد می

آورد و از ایشان می پرسد: مردم دعوت شما را چگونه اجابت نمودند؟ پیام بران † در پاسخ می - گویند: ﴿كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَآمَنُوا بِهَا بِمَا كَانُوا كَافِرِينَ﴾

﴿وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ سَبِيلٌ﴾ ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مَبِيتٌ﴾ ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ فَهُوَ يَكْفُرْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾

(مارادراینباره دانشی نیست تویی که خود از همه امور پنهانی کاملاً آگاهی). در اینجا رسولان خدا از پاسخ پرسش خداوند، اظهار بی اطلاعی می - کنند. بنابراین لازمست پرسش خداوند را پی گیریم و معنای آن را بهتر دریابیم تا به علت نا آگاهی رسولان از پاسخ به پرسش مزبور پی ببریم.

سؤال **مَاذَا أُجِبْتُمْ؟** یک پرسش عام و فراگیر به شمار می آید. یعنی ای رسولان من، عموم کسانی که در دنیا دعوت شما را دریافتند، چه واکنشی از ایمان و کفر و طاعت و معصیت در برابر ر آن نشان دادند و در باطن هرکس چه گذشت؟ به علاوه، کسانی که پس از وفات شما با آن دعوتها روبرو شدند، چگونه بدانها پاسخ دادند؟ این پرسش وسیع با آگاهی از نیت مردم واحوال شخصی آنان به ویژه با احوال آیندگان، پیوند دارد و علم و احاطه بر آنها، مخصوص ذات احدیت - تعالی شأنه - است از اینرو پیامبران حق، پس از نفی آگاهی خود از این امور پنهانی، با تأکید وبه صورت حصر می - گویند: ﴿وَمَا كُنَّا بِأَعْيُنِنَا﴾ ﴿وَمَا كُنَّا بِأَعْيُنِنَا﴾ ﴿وَمَا كُنَّا بِأَعْيُنِنَا﴾

﴿وَمَا كُنَّا بِأَعْيُنِنَا﴾ (همانا تنها تو هستی که بر همه پنهانیها آگاهی کامل داری).

اما بیشتر مفسران - بی توجه به وسعت سؤال خداوند - گمان کرده اند که چون پیامبران † مدتی در میان مردم زیسته اند و شاهد حوادثی در روزگار خود بوده اند، نباید در برابر سؤال حقتعالی، سخن از **لَا عِلْمَ لَنَا** به میان آورند و لذا هرکدام به توجیه و تأویلی دست آویخته اند تا **نفی** را به اثبات مبدل سازند و از **لَا عِلْمَ لَنَا** معنای **إِنْ لَنَا عِلْمًا** را بدر آورند!

برخی دیگر از اصحاب تفسیر، به «حذف و تقدیر» در آیه شریفه قائل شده اند که برخلاف اصل است و بدون قرینه واضح در کلام، نتوان آن را پذیرفت

چنانکه در مجمع البیان، به روایتی از ابن عباس گزارش شده که گفت: «إِنَّ الْمُرَادَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمَنَا»<sup>(1)</sup> (مراد آنست که ما را در این باره دانشی نیست جز آنچه که تو به ما آموختی)! و معلوم نیست برای چه نکته بلاغی، استثنای آیه حذف شده است!

از مفسران معاصر، برخی اظهار این سخن را از سوی پیامبران به «رعایت ادب حضور»<sup>(2)</sup> و «طریق تأدب»<sup>(3)</sup> حمل نموده اند. ولی رعایت ادب، اقتضا ندارد تا پیامبران پاک با داشتن علم، از خود نفی علم کنند که مَعَادَ اللَّهِ به کذب می انجامد بلکه مقتضی است عرض کنند «اللَّهُمَّ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا» (خداوند! تو از ما به اجابت مردم آگاهتری) چنانکه در حدیث مشهور آمده که رسول خدا ص از یاران خود پرسید: «أَتَدْرُونَ مَا الْغَيْبُ هُ؟» (آیا می دانید که غیبت چیست؟) اصحاب، اظهار ادب نموده عرض کردند: «اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ» (خدا و رسولش بهتر می دانند) و نگفتند: هیچ نمی دانیم (لَا عِلْمَ لَنَا!).

برای حلّ نهایی مسئله، بنا بر روش همیشگی باید به خود قرآن کریم بازگردیم. در پس آیه مورد بحث از سورة شریفه مائده، خدایتعالی از عیسی بن مریم عَلَیْهَا السَّلَام یاد می کند و می فرماید که در روز رستاخیز از وی درباره امتش می پرسد و این از باب «ذکر خاص بعد از عام» محسوب می شود زیرا که اُمّت مسیح ۵ بیش از سایر اُمم در حق پیامبران به غلو افتاده اند تا آنجا که گفتند:

﴿...﴾ (خدا همان مسیح پسر مریم است)! خدای سبحان از مسیح می پرسد که: ﴿...﴾

1- مجمع البیان، ج 6، ص 230.

2- تفسیر المیزان، ج 6، ص 216.

3- تفسیر استاد زحیلی (التفسیر المنیر) ج 7، ص 107.

باید گفت: در صورتیکه گواهی انبیاء † را بر اُمّتشان «مطلق» فرض کنیم با توجّه به سخن مسیح U که گوید: **كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ**، لازم می‌آید که قاعده

1- تفسير الميزان، ج6، ص 216.



استوار «حمل مطلق برمقیّد» را به فراموشی نسپاریم. علاوه براین، قرآن کریم نشان می‌دهد که گواهی انبیاء در دنیا بر امت‌های خود، شهادت علنی و ظاهری بوده، نه باطنی! به دلیل آنکه

نوح نبی ﷺ اظهار داشته است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَأَتِيكُم بِآيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَبِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (1)

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَأَتِيكُم بِآيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَبِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (1) ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَأَتِيكُم بِآيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَبِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (1) ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَأَتِيكُم بِآيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَبِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (1)

[الشعراء: 112-113] (من چه دانشی به آنچه می‌کرده‌اند، دارم؟ حساب ایشان جز بر عهده‌ی خدای من نیست، اگر این امر را بفهمید!).

آری! انبیاء ﷺ آنچه را که در روزگار خود ملاحظه می‌کردند، هنگامی که مقتضی باشد در آخرت ابراز می‌دارند مثلاً پیامبر اکرم اسلام ص در دنیا از کافران قومش به خدایتعالی شکایت می‌برد که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي جَاءْتُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (2)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي جَاءْتُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (2) [الزخرف: 88] (خدای من، اینان قومی هستند که ایمان نمی‌آورند) و در آخرت هم به شیوه‌ی شکایت از کافران قریش، سخن خواهد گفت چنانکه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي جَاءْتُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (2)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي جَاءْتُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (2) [الفرقان: 30] (پیامبر

گوید: خدای من، همانا قوم این قرآن را مهجور قرار دادند). أمّا شکایت از دشمنان علنی با خبر داشتن از اعمال نهانی مردم و آینده‌ی اقوام تفاوت دارد و این علم ویژه‌ی حقتعالی است و پیامبران ﷺ جز لا علم لنا در برابر پرسش از آن، پاسخی ندارند چنانکه در آیه‌ی شریفه تصریح شده است.

1- کلمه «ما» در آیه‌ی شریفه یا «نافیه» است و یا «استفهامیه» که بر انکار دلالت دارد.



1- به ترجمه آقای الهی قمشه ای نگاه کنید.  
2- به ترجمه آقای شیخ عباس مصباح زاده بنگرید.

او را به صورت مردی درمی آوردیم و همان لباسی را که مردم می‌پوشند بر آنان می‌پوشانیم<sup>(1)</sup>! خطای این مترجمان از آنجا ناشی شده که فعل «لَبَسْنَا» را به جای «لَبَسْنَا» به فتح باء ترجمه کرده‌اند و لَبَسْنَا (که از مصدر لَبَس می‌آید) چون با کلمه «عَلَى» قرین شود معنای «خلط و اشتباه» می‌دهد، نه معنای جامه پوشاندن که مصدرش «لَبَس» به ضمّ اوّل بوده و در آیه شریفه نیامده است. ابن منظور در معجم «لسان العرب» می‌نویسد: اللّٰبِسُ بِالضَّمِّ: مصدرٌ قولِكَ لَبَسْتُ الثَّوبَ. و اللّٰبِسُ بِالْفَتْحِ مصدرٌ قولِكَ لَبَسْتُ عَلَيْهِ الأَمْرَ: خَلَطْتُ.<sup>(2)</sup> و آنگاه (ابن منظور) آیه شریفه را چنین توضیح می‌دهد:

«كَانَ رُؤَسَاءُ الْكُفَّارِ يَلْبَسُونَ عَلَى ضَعْفَتِهِمْ فِي أَمْرِ النَّبِيِّ ص فَقَالُوا هَلَّا أَنْزَلَ عَلَيْنَا مَلَكٌ؟ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا فَرَأَوْهُ (يعني الملك) رَجُلًا لَّكَانَ يَلْحَقُهُمْ فِيهِ مِنَ اللَّبَسِ مِثْلُ مَا لَحِقَ ضَعْفَتَهُمْ مِنْهُ»<sup>(3)</sup> (سران کفار امر پیامبر ص را بر ضعفای خود مشتبه می‌کردند و می‌گفتند: چرا بر ما فرشته‌ای فروفرستاده نشده است؟ خدایتعالی در پاسخ ایشان فرمود: و اگر فرشته‌ای فروفرستاده بودیم و آن‌ها، فرشته مزبور را به صورت مردی می‌دیدند، نظیر همان اشتباه بدانان می‌رسید که به ضعفای ایشان رسیده است). یعنی باز هم کافران می‌گفتند: این مرد، بشری همانند ما است و فرشته نیست! بنابراین، جمله «لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ» را لازمست بدین‌صورت ترجمه کرد که: «بر ایشان همان اشتباهی را فراهم می‌آوریم که هم اکنون در آن اشتباه هستند». پس سخن از جامه بر تن کردن در اینجا مطرح نیست که لزومی در گفتن آن نبوده است زیرا که اگر فرشته خداوند، به صورت مردی درآید و به سوی قومی

1- به تفسیر کاشف (اثر آقای محمّدباقر حجّتی و آقای بی - آزار شیرازی) ج3، ص 280 نگاه کنید.  
2- لسان العرب، ج6، ص 202.  
3- لسان العرب، ج6، ص 204.

فرستاده شود، البتّه با پیکر عریان نخواهد آمد!  
و ذکر اینکه «جامهٔ مردمان بر تن وی می‌پوشانیم»  
سخنی حشو و زائد شمرده می‌شود و در خور کلام  
خداوند نیست.

باید اذعان نمود: نخستین کس از مترجمان  
جدید قرآن که این نکته را به خوبی دریافته،  
شادروان ابوالقاسم پاینده بوده است. وی در  
مقدمهٔ زیبای خود بر ترجمه‌اش معنای صحیح «﴿۱۰۰﴾»  
را یادآور شده و سپس مترجمانی چند بر شیوهٔ او  
رفته‌اند و بحمد الله تعالی، آیهٔ شریفه را بدرستی  
ترجمه کرده‌اند.

\* \* \*

﴿۱۰۰﴾ ملکوت آسمانها و زمین  
﴿۱۰۰﴾ ملکوت آسمانها و زمین  
﴿۱۰۰﴾ ملکوت آسمانها و زمین  
﴿۱۰۰﴾ ملکوت آسمانها و زمین

در تفسیر آیاتی که از ابراهیم خلیل ۱ سخن  
می‌گویند، برخی از مفسّران به اشتباهات غریبی  
دچار شده‌اند. از جملهٔ آن‌ها، معنای مَلَكُوت آسمانها  
و زمین در سورة شریفهٔ انعام است. واژهٔ ملکوت  
که چهار مرتبه در قرآن کریم آمده به معنای مُلک  
یا پادشاهی و فرمانروایی است چنانکه ابن‌منظور  
در کتاب «لسان العرب» می‌نویسد: «مُلْكُ اللَّهِ تَعَالَى وَمَلَكُوتُهُ:  
سُلْطَانُهُ وَ عَظَمَتُهُ».<sup>(۱)</sup> بنابراین ملکوت خداوند در

آسمانها و زمین، فرمانروایی شکوهمند او بر  
کائنات، شمرده می‌شود که بر طبق آیهٔ 75 سورة  
انعام این فرمانروایی بر ابراهیم ۱ آشکار شد و  
او به یقین رسید. آیا شناختن ملکوت خدا برای  
دیگر مردمان نیز امکان‌پذیر است یا نه؟ قرآن  
کریم به این پرسش، پاسخی روشن می‌دهد و در آیهٔ

1- لسان العرب، ج 10، ص 492.

185 از سورة اعراف می فرماید: ﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُتَّبِعَةً سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ قَلِيلًا مِّنَ الْغَاثِ وَالْغُلَاظِ﴾<sup>(1)</sup>

فرمانروایی آسمانها و زمین و هرچه خدا آفریده است ننگریستند و اینکه شاید سرآمد عمر ایشان نزدیک شده باشد؟ پس به کدامین سخنان بعد از آن - قرآن - ایمان خواهند آورد؟. این آیه کریمه به وضوح دلالت دارد بر اینکه عموم مردم می توانند با نگاه عقلی در نظام آسمان و زمین، به

فرمانروایی با شکوه آفریننده جهان پی ببرند و کاملاً روشن است که مراد از رؤیت و نظر، دیدار ظاهری نیست بلکه بینش باطنی و عقلی است. آیه 75 از سورة شریفه أنعام، صورت **اجمالی** مشاهده و

تفکر ابراهیم U را برای شناخت فرمانروایی خداوند مطرح می سازد و سپس **اجمال** را به **تفصیل**

می برد و نشان می دهد که ابراهیم U چگونه با طلوع وافول ستاره و ماه و خورشید، به فرمانروای این نظام بدیع پی برد. ولی برخی از مفسران که با اعتماد به روایات ضعیف و حکایات عجیب، عادت به ورود در غرائب دارند، ملکوت خداوند را بدین

معنا پنداشته اند که ابراهیم U چندان را مشاهده کرد که در پنهانی زنا می کنند! و آنها را نفرین نموده روانه دیار مرگ ساخت تا سرانجام خدای

سبحان او را از این بدخواهی بازداشت! در تفسیر **المیزان** به نقل از تفسیر محمد بن مسعود **عیاشی**

چنین آمده است: «لَمَّا رَأَى (ابْرَاهِيمُ U) مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ التَفَتَ فَرَأَى رَجُلًا يَزْنِي فَدَعَا عَلَيْهِ فَمَاتَ ثُمَّ رَأَى آخَرَ فَدَعَا عَلَيْهِ فَمَاتَ حَتَّى رَأَى ثَلَاثَةً فَدَعَا عَلَيْهِمْ فَمَاتُوا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ إِنَّ دَعْوَتَكَ مُجَابَةٌ فَلَا تَدْعُ عَلَى عِبَادِي فَإِنِّي لَوِ شِئْتُ لَمْ أَخْلُقْهُمْ» الحديث<sup>(1)</sup> (چون ابراهیم U ملکوت

1- تفسیر المیزان، ج 7، مقایسه شود با تفسیر عیاشی، ج

آسمانها و زمین را دید نگاه کرد و مردی را دید که زنا می‌کند پس وی را نفرین نمود و آن‌مرد به هلاکت رسید سپس مرد دیگری را دید پس او را هم نفرین نمود و هلاک شد تا آنجا که بر سه تن نفرین کرد و همگی مُردند! آنگاه خداوند بدو وحی کرد که ای ابراهیم، دعای تو اجابت می‌شود ولی بندگان مرا نفرین مکن که اگر می‌خواستیم، آنها را نمی‌آفریدیم... تا آخر حدیث). تفسیر مذکور می‌خواهد این مفهوم را برساند که مراد از نظر در ملکوت آسمانها و زمین، رؤیت عموم اشیاء چه آشکار و چه پنهان است! و چنانکه ملاحظه شد این تفسیر با آیه 185 سورة کریمه اعراف نمی‌سازد و به علاوه، ارتباط آیه 75 سورة انعام با آیات بعد را به کلی اِنکار می‌نماید، همان آیاتی که از تفکر ابراهیم و در اجرام سماوی برای دستیابی به معرفت خداوند و نفی شرک بحث می‌کند.

\* \* \*





## نکاتی از سورة اعراف

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسٍ ۖ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِنَا وَلْيَكْفُرْ﴾  
 ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسٍ ۖ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِنَا وَلْيَكْفُرْ﴾  
 ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسٍ ۖ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِنَا وَلْيَكْفُرْ﴾

زمخشری درباره تفسیر این آیه شریفه از قول حسن بصری آورده است که: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا ص إِلَى الْعَرَبِ وَهُمْ قَدَرَةٌ مُجَبَّوَةٌ يَحْمِلُونَ ذُنُوبَهُمْ عَلَى اللَّهِ وَتَصْدِيقُهُ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا»<sup>(1)</sup>...

یعنی: «خدایتعالی، محمد ص را به سوی عرب فرستاد درحالی که ایشان عقیده به جبر داشتند و گناهان خود را به خدای سبحان نسبت می دادند و گواه درستی این معنا، آیه شریفه است که می فرماید: چون آنان به کارزشتی می پردازند گویند که پدرانمان را بر اینکار یافتیم و خدا ما را بدان امر کرده است»!

برخی از مفسران برجسته شیعه نیز در تفسیر آیه مزبور، بر همین رأی اعتماد نموده اند چنانکه شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش می نویسد: «وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا، و ما را خدای فرموده است. و این برای آن گفتند که ایشان مذهب جبری گفتندی. گفتند اگر خدایتعالی خواستی ما را بگردانیدی از این، و ما را اکراه کردی در خلاف این. فَهَذَا معنی قوله: وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا. و این قول برابر قول مُجْبِرَان است».<sup>(2)</sup>

أَمَّا از پاسخی که خداوند — جَلَّ وَ عَلَا — به سخن مشرکان می دهد، امر دیگری استنباط می شود که متأسفانه بر این مفسران پوشیده مانده است.

1- به تفسیر کشاف، ج2، ص99 نگاه کنید.  
 2- به تفسیر ابی الفتوح رازی، ج2، ص384 بنگرید.

خدا، به **زشتکاری** فرمان نمی دهد، آیا نادانسته به خدا نسبتی می دهید؟! \* بگو خداوند به عدالت فرمان داده است...».

از این پاسخ فهمیده می شود که بحث بر سر «**امر تشریعی**» یعنی قانونگذاری خدا بوده نه «**امر تکوینی**» که واداشتن و اجبار آدمی به کارهای زشت باشد! مشرکان عرب می گفتند: پدران ما نیز به کارهایی همانند ما می پرداختند لذا اعمال ما سابقه و «**مشروعیت**» دارد. آن ها بر کارهای منحرفانه خود (مانند **طواف عریان** پیرامون خانه کعبه) رنگ دینی می زدند و می گفتند: **وَالله أَمَرْنَا بِهَا** (خدا این امور را به ما دست ور داده است)! قرآن کریم در پاسخ ایشان می فرماید: اعمال شما، منکر و زشت است و خدایتعالی به کارهای زشت امر نمی کند، خدا به عدالت فرمان داده است. از اینرو اعمال پدرانتان هم – مانند زشتکاری شما – برخلاف دستور و قانون الهی بوده است و استناد به آن ها موجه نیست. پیدا است که این بحث درباره امر تکوینی همچون **جبر** پیش نیامده و با تشریع خدا پیوند دارد. اگر مشرکان عقیده جبر را پیش کشیده بودند و امر تکوینی را در نظر داشتند، مفهوم پاسخ خدایتعالی بدین صورت درمی آمد که: خداوند هرگز شمارا به فحشاء مجبور نمی کند، بلکه به عدالت و ادار کرده است و شما در اجرای عدالت مجبور هستید! و چنانچه کلام خدا چنین مفهومی را دربرداشت در آن صورت اعتراض به اعمال زشت مشرکان معنا نداشت!

ما اگر هماهنگ با رسم پیشین خود، به آیات دیگر از قرآن مجید رجوع کنیم و شاهی برای تفسیر مذکور بجوییم، نظیر همین ادعا و پاسخ را

در کتاب خدا می یابیم. در سورة شریفه نحل از قول مشرکان آمده است که گفتند: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَعْيُنَ وَالْأَلْأَبْصَارَ لَا تَجِدُ فِيهِ عِلْمًا شَيْئًا﴾ (النحل: 35) (اگر خدا می خواست ما هیچ چیزی غیر او را نمی پرستیدیم، نه ما و نه پدرانمان!). سپس خدای سبحان به آنان چنین پاسخ می دهد که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَقْرَءُوا الْقُرْآنَ إِلَّا جَدِّيًا﴾ (النحل: 36) (ای کسانی که کفر کنید، قرآن را نخوانید مگر با جدیّت).

[النحل: 35] (اگر خدا می خواست ما هیچ چیزی غیر او را نمی پرستیدیم، نه ما و نه پدرانمان!). سپس خدای سبحان به آنان چنین پاسخ می دهد که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَقْرَءُوا الْقُرْآنَ إِلَّا جَدِّيًا﴾ (النحل: 36) (ای کسانی که کفر کنید، قرآن را نخوانید مگر با جدیّت).

[36] (به یقین، ما در هر امتی رسولی فرستادیم - با این پیام - که خدا را پرستید و از پرستش هر معبودی غیر خدا، دوری گزینید). روشن است که آن ادعا و این پاسخ، متناسب با بحث جبر نیست. جبری انکار نمی کند که پیامبران به توحید دعوت نموده اند، جبری می گوید خداوند، ما را به پذیرفتن شرک وادار کرده است و لذا ما گناهی نداریم! در پاسخ آنها از اراده و اختیار انسانی باید سخن گفت، سخن از دعوت رسولان به توحید، هنگامی منطقی به نظر می رسد که مشرکان، بت پرستی را به فرمان و قانونگذاری خدا نسبت داده باشند.

شگفت است که علامه زمخشری با وجود تبخّر در تفسیر قرآن، آیه سورة نحل را نیز - مانند سورة انعام - حمل بر عقیده جبر نموده است و در ذیل آن می نویسد: «وَهَذَا مَذْهَبُ الْمُجْبِرَةِ بِعَيْنِهِ»<sup>(1)</sup> (این عقیده مشرکان، عیناً همان مذهب اهل جبر است) و ظاهراً با این تطبیق، قصد دارد بر «اشعریان» طعنه زند که آنان نیز همانند بت پرستان عرب می اندیشند! شگفت تر از ادعای زمخشری، دفاع اشعری ها است که آیه شریفه در سورة نحل را حمل بر معنای جبر نموده - اند ولی می گویند: «قَالَ الْمُشْرِكُونَ اسْتِهْزَاءً وَ أَهْلُ السُّنَّةِ اعْتِقَاداً»

(مشرکان سخن مزبور را از راه استهزاء گفته اند ولی اهل سنت - یعنی اشعریان - از روی اعتقاد این سخن را می گویند) ! چنانکه ابوالبرکات **نَسَفِی** در دفاعیه اش اظهار داشته است! <sup>(1)</sup> غافل از آنکه اساساً مقام بحث در سورهٔ انعام و نحل، مقام تشریع و قانونگذاری خدا است بدانگونه که گذشت. افسوس که معانی قرآن کریم در پاره ای از موارد، به سبب اختلافات مذاهب، از اذهان مفسران برجسته دور مانده و مورد غفلت قرار گرفته است!

در آیه شریفه فوق، دستور داده شده تا خدایتعالی را با «**نیکوترین نامها**» بخوانیم زیرا کلمه «**حَسَنی**» مؤنث «**أَحْسَن**» به معنای نیکوتر است. بنابراین ترجمه های قرآنی که «**الأَسْمَاءُ الحُسْنی**» را به «**نامهای نیک**» برگردانده اند<sup>(2)</sup>، خالی از تسامح نیستند. بخشی از نامهای مزبور در قرآن کریم آمده است چنانکه در سورة اسراء

می‌فرماید:

و در سورة الحشر

می‌خوانیم:

[الإسراء : 110] و در سورة الحشر:

فرماید:

[24] و در سورة طه می

- 1- به تفسیر کشاف، ج2، حاشیه صفحه 604 نگاه کنید.
- 2- به ترجمه های قرآنی اثر آقایان : ناصر مکارم شیرازی، مسعود انصاری، ابوالقاسم پاینده، مهدی الهی قمشه ای، محمد مهدی فولادوند و مصباحزاده نگاه کنید.



برند، نباید آن‌ها را همچون صفات الهی، نامحدود و «مطلق» تصوّر کنند.

علاوه براین، جملهٔ ﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ وَيُنْفِقُ لَكُمْ مِمَّا فِيكُمْ بِسْمِ اللَّهِ الْوَكِيلِ﴾ \*

﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ وَيُنْفِقُ لَكُمْ مِمَّا فِيكُمْ بِسْمِ اللَّهِ الْوَكِيلِ﴾ به دلیل تقدّم مبتدای آن بر خبرش، افادهٔ «حصر» می‌نماید یعنی بهترین نامها، مخصوص خداست. بنابراین نمی‌توان آیات ت کوینی خدا را به جای اسماء حُسنی نهاد (و آن‌ها را با امامان † تطبیق داد) زیرا همهٔ آیات تکوینی از آن حقتعالی است نه تنها نیکوترین آیات! برعکس اسماء که فقط نیکوترین آن‌ها را باید بر خدا اطلاق نمود و این نکته متأسفانه از نظر مفسّران نامبرده مخفی مانده است.

امّا حدیثی که نقل شد، از جمله احادیث آحادی- است که به دلیل عدم ملایمت با قرآن کریم، اعتبار لازم را ندارند.

\* \* \*

این آیه کریمه درمیان مفسران فِرَق اسلامی، محلّ گفتگو و تفاوت آراء قرار گرفته است. درعین حال، مفسران اِتِّفاق نظر دارند که این آیه از ماجرای در **غزوه بدر** سخن می‌گوید. در آن جنگ، رسول‌خدا ص مشتی خاک را برگرفت و به سوی سپاه دشمن افکند و فرمود: **شَاهَتِ الْوُجُوْه** (این چهره‌ها زشت باد). در پی این حادثه بلافاصله طوفانی شدید از خاک و شن برخاست و خاک را بر سر و چشم دشمن فروریخت و مؤمنان فرصت یافتند تا بردشمن بتازند و صفوفشان را درهم شکنند چنانکه ابوجعفر **طبری** و ابوعلی **طبرسی** و دیگران در تفاسیر خود گزارش نموده‌اند<sup>(۱)</sup>. در سوره شریفه انفال که از حوادث غزوه بدر سخن رفته است از رویداد مزبور با «**اشاره**» یاد شده چنانکه اسلوب قرآن کریم در حکایت از حوادث صدر اسلام چنین است. آنگاه درمیان آیات سوره انفال می‌فرماید: «**پس شما آنان را نکشتید ولی خدا آن‌ها را کشت و تو**

ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ  
فَتَنه ای  
آفتابی در یکی ذره نهان  
ذره ذره گردد افلاک و  
زمین  
صد هزاران خرمن اندر  
حَفَنه ای  
ناگهان آن ذره بگشاید  
دهان  
پیش آن خورشید چون جست  
از کمن !

**آنگاه که** (مشتی خاک را) **افکن‌دی، نیافکندی ولی خدا افکند!** در تفسیر این عبارت قرآنی، مفسران فِرَق، هرکدام (موافق با **مذهب کلامی خود**) سخنی خاص آورده‌اند. **اشاعره** که همه افعال بشر را از نیک و بد، به خدای سبحان نسبت می‌دهند و آفریده بلاواسطه خدا می‌شمرند، گفته‌اند: آیه شریفه دلالت دارد برای نکه ثبوت فعل برای غیرخدا، امری **مجازی** است و فاعل **حقیقی** در همه افعال، خدا است و بس! چنانکه **ابن‌منیر** در حاشیه **کشاف** می‌نویسد: «أَنَّ اللَّهَ أَثَبَّتَ الْفِعْلَ لِلْخَلْقِ وَنَفَاهُ عَنْهُمْ وَ لَا مَحْمِلَ لِذَلِكَ إِلَّا أَنْ تُبَوِّتَهُ لَهُمْ مَجَازٌ وَ الْفَاعِلُ الْخَالِقُ حَقِيقَةً هُوَ اللَّهُ تَعَالَى»<sup>(1)</sup>. (خداوند - در این آیه - فعل را برای خلق اثبات فرموده و سپس از ایشان نفی کرده است و این‌کار را بر هیچ چیزی نمی‌توان حمل کرد جز آنکه گفته شود ثبوت فعل برای خلق، امری **مجازی** است و فاعل و آفریننده **حقیقی** افعال، خدایتعالی است). **معتزلی‌ها** که به آزادی اراده و اختیار بشر قائلند و افعال وی را به خود او نسبت می‌دهند در تفسیر آیه شریفه گفته‌اند که: چون خدایتعالی خاک را به دیدگان دشمن فروبرد از اینرو فعل مزبور را به خود نسبت داد همانطور که اصل عمل را در عبارت آیه، به رسولش منسوب فرمود. چنانکه قاضی **عبدالجبار معتزلی** در کتاب «تَنْزِيهِ الْقُرْآنِ عَنِ الْمَطَاعِنِ» آورده است: «أَنَّهُ صَ كَانَ يَرْمِي يَوْمَ بَدْرٍ وَاللَّهُ تَعَالَى بَلَغَ بِرَمِيَّتِهِ الْمُقَاتِلَ فَلِذَلِكَ أَضَافَهُ تَعَالَى إِلَى نَفْسِهِ كَمَا أَضَافَ الرَّمِيَّةَ أَوَّلًا إِلَيْهِ»<sup>(2)</sup> (پیامبر ص در روز بدر مشتیی از خاک را برگرفته به سوی دشمن افکند و خدایتعالی آن را به جنگاوران دشمن رسانید ازاینرو خداوند، فعل مزبور را به خود نسبت داد چنانکه در آغاز کلام آن را به پیامبر ص منسوب داشت.) و بااین تفسیر، فعل خدا را از فعل بشر تفکیک نموده است. دربرخی از تفاسیر **شیعه** چون تفسیر

1- به حاشیه ابن‌منیر بر تفسیر **کشاف** (ج2، ص207) نگاه کنید.

2- تنزیه القرآن عن المطاعن، ص159.



شیخ ابوالفتوح رازی می‌خوانیم که: «حقّ تعالی این فعل را اضافه با خود کرد از آنجا که توفیق و تسدید و تسبیب و تأیید از او بود<sup>(1)</sup>» و این قول را می‌توان میان رأی اشاعره و مفوّضه دانست که مفهوم «الْأَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» را بیاد می‌آورد. **صوفیان** معنای آیه شریفه را به مقام **اتّحاد** یا **جمع** حمل کرده‌اند. **عبدالرزاق کاشانی** در «شرح منازل السائرین» می‌نویسد: **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى. وَجَهَ الْإِسْتِشْهَادِ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى الْجَمْعِ سَلْبُ الرَّمْيِ عَنِ الرَّئِيِّ صَ مَعَ صُدُورِهِ عَنْهُ ظَاهِرًا كَمَا دَلَّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: إِذْ رَمَيْتَ. فَاثْبَاتُهُ لِلَّهِ لِلدَّلَالَةِ عَلَى فَنَاءِ رَسْمِ الرَّئِيِّ صَ فِي الْحَقِّ بِالْكُلِّيَّةِ فَكُلُّ مَا صَدَرَ عَنْهُ فَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَهُوَ مَعْنَى الْجَمْعِ<sup>(2)</sup>!** (وجه گواه آوردن این آیه بر مقام **جمع**، آنست که آیه مزبور از پیامبر ص سلب رمی نموده است باینکه ظاهراً این فعل از او سرزده چنانکه می‌فرماید: **إِذْ رَمَيْتَ!** پس اثبات رمی برای حقّ تعالی دلالت بر آن دارد که پیامبر ص از حیث تعین بکلی در حقّ فانی بود و هرچه از وی صادر می‌شد، فعل خدایتعالی بود و این همان معنای **جمع** است). بدینصورت مذاهب اسلامی هرکدام، رأی ویژه مذهبی خود را در تفسیر آیه کریمه نشان داده - اند.

برای تفسیر صحیح آیه شریفه باید به چند نکته توجه داشت: **نخست** آنکه آیه مزبور به اتفاق مفسران، از امری «معجزه‌آمیز و خارق العاده» حکایت می‌نماید، نه از احوال عادی. بنابراین نمی‌توان آن را به همه اعمال بشری تعمیم داد و مانند **اشاعره** نتیجه گرفت که: پس همه افعال عباد، ازسوی خداوند آفریده می‌شوند و آنان در پدید آوردن اعمال خود، هیچ نقشی ندارند! قیاس معجزات با اعمال عادی، قیاسی مع الفارق و باطل است. **دوم** آنکه در معجزات انبیاء † غالباً **بدایت**

1- به تفسیر روح الجنان و روح الجنان، اثر ابوالفتوح رازی، ج2، ص 520 بنگرید.

2- شرح منازل السائرین، باب الجمع، ص 262.

فعل به پیامبر نسبت داده شده و **نهایت** آن، به حق تعالی. چنانکه **موسی** ۷ عصا را می افکند و خدا آن را به صورت افعی نیرومندی درمی آورد. یا **عیسی** ۷ گِل را به شکل پرنده ای می سازد و در آن می دمد، و خدایتعالی آن را پرنده حقیقی می کند

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِلَّا بِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّنَ الْحَدِيدِ أَلْقَاهُ اللَّهُ فَوَثَّقَ بِهِ السُّيُوفَ لِقَوْمٍ يُفْسِدُونَ﴾ [آل

عمران: 49] در آیه مورد بحث نیز فعل رسول ص از فعل خدا تفکیک می شود زیرا فعل «رَمَى» از افعال **متعدی** و مفعول طلب است ولی مفعول ها در این آیه حذف شده اند و لازمست بدینصورت در **تقدیر** گرفته شوند:

**وَمَا رَمَيْتَ إِلَّا [الطُّوفَانَ] إِذْ رَمَيْتَ [قَبْضَةً مِّنْ تُرَابٍ] وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى [ذَلِكَ الطُّوفَانَ].**

یعنی: «تو (آن طوفان را) به راه نینداختی در آن هنگام که (مشتی خاک را) ریختی ولی خدا (آن طوفان را) به راه انداخت».

بدینصورت **بدایت** معجزه به پیامبر خدا ص نسبت داده شده و **نهایتش** (مانند دیگر معجزات) منسوب به خدایتعالی می شود و قول **صوفیه** در این مقام، خالی از اعتبار است.<sup>(1)</sup> **سوم** آنکه نظریه «تسبیب» که ذکرش در تفسیر **ابوالفتوح** آمده برای عبارت

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِلَّا بِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّنَ الْحَدِيدِ أَلْقَاهُ اللَّهُ فَوَثَّقَ بِهِ السُّيُوفَ لِقَوْمٍ يُفْسِدُونَ﴾

کاملاً صحیح و موافق با نص آیات در سوره شریفه انفال است چنانکه در آن سوره از نزول ملائکه به فرمان الهی و تثبیت مؤمنان و بیم افکندن در دل های کافران و دخالت فرشتگان در پیکار، به وضوح سخن رفته است و به اعتبار همین «تسبیب» فعل مذکور، به خدایتعالی منسوب می شود

1- قول صوفیه در فناء، با آیات تقریعی قرآن کری م

مانند: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِلَّا بِمِثْقَلِ ذَرَّةٍ مِّنَ الْحَدِيدِ أَلْقَاهُ اللَّهُ فَوَثَّقَ بِهِ السُّيُوفَ لِقَوْمٍ يُفْسِدُونَ﴾

(التوبه: 43) و امثال آن نیز سازگاری ندارد زیرا اگر هرکاری پیامبر اکرم ص انجام می داد عیناً فعل خدایتعالی بود، در آن صورت ازسوی خداوند ملامت نمی شد.

\* \* \*

1- مجمع البيان، جزء 9، ص 148

أَمَّا بَرُخَىٰ از اهل تفسیر به مناسبت آنکه واژه غنیمت گاهی برای اموری وسیعتر از بازمانده های جنگ بکار می رود (مانند اینکه گویند : «اغْتَنِمُوا فُرْصَ الْخَيْرِ»، فرصت های نیک را غنیمت شمارید) معنای آیه را تعمیم داده اند و آن را شامل ارباح مکاسب و دستاورد غَوَاصان و مَلَّاحان و فرآورده گنجها و معادن و جُز اینها نیز دانسته اند چنانکه صاحب تفسیر «المیزان» مرقوم داشته است:

یعنی: «این حکم به چیزهایی وابستگی دارد که نام غنیمت بر آنها نهاده می‌شود، خواه غنیمتی باشد که از راه جنگ با کُفّار گرفته شده یا از غیر این طریق مانند عموم چیزهای ی که در لغت نام غنیمت بر آنها اطلاق می‌گردد چون سودهای کسب و معامله یا منافع غَوّاصی و مَلّاحی یا آنچه از معادن استخراج می‌کنند و هرچند مورد نزولِ آیه، غنیمت جنگ است ولی مورد، مخصّص نیست!»!

باید گفت صحیح است که مورد مخصّص نیست  
از این رو حکم آیه شریفه تنها شامل «غنائم جنگ  
بدر» نمی‌گردد و غنائم جنگهای دیگر را نیز به -  
طور عموم دربرمی‌گیرد. ولی حکم آیه از غنیمت  
جنگی به سود معاملات یا ملاحی و غواصی تسری پیدا  
نمی‌کند زیرا قرائن و سیاق مطلب، آیه شریفه را  
به موضوع جنگ اختصاص می‌دهد و مورد نزول، غیر از  
«قرائن تخصص دهنده» است.

در آیه 39 از سوره مبارکه انفال خدایتعالی می‌فرماید:

بدست می آید تعیین می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ﴾<sup>(1)</sup>. آنگاه حکم غنیمتی را که  
 غنیمت می خوانیم: ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ﴾<sup>(2)</sup>. به علاوه در ذیل همان آیه  
 ﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ﴾<sup>(3)</sup>. چنانکه

ملاحظه می شود آیه شریفه غنیمت، در محاصره قرائنی قرار دارد که همگی از رویداد جنگ حکایت می نمایند و ربطی به ملاحی و غوآصی و بازرگان ی ندارند! معنای عدم تخصیص مورد، **تعویض موضوع** نیست، **توسعه در افراد** آن است. یعنی حکم مزبور اختصاص به جنگ بدر (مورد نزول) ندارد و حکمی کلی برای همه جنگهاست چنانکه تعبیر (مِنْ شَيْءٍ) نیز انواع کالاهای دشمنان را که در جنگ به جای گذاشته اند، دربر می گیرد.

آری، پرداخت **خمس کنوز و معادن** و... واجب است ولی طریق اثبات آن، سُنّت بشمار می آید، نه قرآن. اما درخصوص «**خمس ارباح مکاسب**» مشکلات حل نشدنی، وجود دارد که یکی از فقهای معاصر در «**کتاب الخمس**» بدانها اشاره فرموده<sup>(4)</sup> و در هر صورت، جای بحث از آن در فقه است نه در تفسیر قرآن کریم.

\* \* \*

- 1- و با آنها کارزار کنید تا فتنه از میان برود...
- 2- و بدانید که از هرچیز غنیمت گرفتید...
- 3- اگر شما به خدا و به آنچه بر بنده خویش فروفرستادیم ایمان دارید، در روز جدایی (حق از باطل)، در روزی که دو گروه (مؤمن و کافر) بایکدیگر برخورد نمودند...
- 4- به «کتاب الخمس» اثر آیت الله منتظری از صفحه 149 تا 152 نگاه کنید.



می‌کنند، تورا بسند<sup>(1)</sup>. «ای ششمی می‌نویسد: «ای پیامبر، خدا و مؤمنانی که از تو پیروی کردند تو را بس است<sup>(2)</sup>. هفتمی می‌نویسد: «ای پیامبر، خدا تورا بس است و مؤمنانی که تورا پیروی کرده- اند<sup>(3)</sup>» هشتمی نوشته است: «ای پیامبر، تورا خداوند و مؤمنان پیرو تو، بس<sup>(4)</sup>...».

این مترجمان، جمله «وَمَنْ اتَّبَعَكَ» را عطف به لفظ جلاله «اللّه» دانسته‌اند درحالی که جمله مزبور به- معنای «وَحَسْبُ مَنْ اتَّبَعَكَ...» می‌آید یعنی: خدا برای مؤمنانی که پیرو تو هستند نیز کافی است. گواه این معنا آیات متعدّد قرآنی است که کفایت را در انحصار خدایتعالی می‌شمرد چنانکه می‌فرماید:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ ﴿وَمَنْ اتَّبَعَكَ﴾ ﴿وَحَسْبُ مَنْ اتَّبَعَكَ﴾ [آل عمران: 173]. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ ﴿وَمَنْ اتَّبَعَكَ﴾ ﴿وَحَسْبُ مَنْ اتَّبَعَكَ﴾ [التوبة: 129]. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ ﴿وَمَنْ اتَّبَعَكَ﴾ ﴿وَحَسْبُ مَنْ اتَّبَعَكَ﴾ [الزمر: 38]. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ ﴿وَمَنْ اتَّبَعَكَ﴾ ﴿وَحَسْبُ مَنْ اتَّبَعَكَ﴾ [الطلاق: 3]. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ ﴿وَمَنْ اتَّبَعَكَ﴾ ﴿وَحَسْبُ مَنْ اتَّبَعَكَ﴾ [التوبة: 59].

در تمام این آیات شریفه، مقام کفایت به خداوند اختصاص داده شده و به هیچ‌وجه ذکر از دیگران نرفته است به ویژه آیه کریمه ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ که به روشنی مفهوم حصر را می‌رساند.

- 1- به ترجمه قرآن از آقای عبدالحمّد آیتی بنگرید.
- 2- به ترجمه قرآن از آقای جلال مجتبوی نگاه کنید.
- 3- به ترجمه قرآن از آقای حسین استادولی بنگرید.
- 4- به ترجمه قرآن از آقای علی موسوی گرمارودی نگاه کنید.

از ترجمه های فارسی قرآن که بگذریم در برخی از تفاسیر فارسی نیز این خطا ملاحظه می شود چنانکه در تفسیر «کاشف» آمده است: «در آیه فوق خطاب به پیامبر می فرماید: **خدا و پیروان با ایمانت تورا کفایت می کنند**»<sup>(1)</sup>.

بعضی از تفاسیر عربی، هردو قول را نقل کرده اند، مثلاً در «المیزان» مؤلف محترم می نویسد: «**فَالْمُرَادُ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - يَكْفِيكَ اللَّهُ بِنَصْرِهِ وَ بِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**» (مراد آنست که - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - خداوند به یاری خود و به یاری مؤمنانی که از تو پیروی کردند، کفایت می کند). آنگاه در پی سخن مزبور گوید: «**وَرُبَّمَا قِيلَ إِنَّ الْمَعْنَى: حَسْبُكَ اللَّهُ وَ حَسْبُ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**»<sup>(2)</sup> (چه بسا گفته شده معنای آیه اینست که: خدا تورا و پیروان مؤمنت را کافی است).

پیدا است که مؤلف، قول دوم را که با «رُبَّمَا قِيلَ» آورده، ضعیف تر از رأی نخست می شمرد. شاید این اشتباه از آنجا ناشی شده باشد که ملاحظه کرده اند در **دو آیه قبل**، قرآن کریم می فرماید:

﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - يَكْفِيكَ اللَّهُ بِنَصْرِهِ وَ بِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: 62]

یعنی: «و اگر خواستند بر تو نیرنگ زنند پس خدا تو را کافی است، او همان کسی است که به یاری خود و مؤمنان، تورا تأیید فرمود». ولی چنانکه ملاحظه می شود، این آیه شریفه نیز «کفایت» را تنها به خدایتعالی نسبت می دهد و به هنگام سخن از «تأیید پیامبر» ذکر مؤمنان را به میان می آورد. پس تردید نباید داشت که انحصار کفایت به خداوند، امری مُسَلَّم و قرآنی

1- تفسیر کاشف، اثر آقایان محمدباقر حجتی و ب ی آزار شیرازی، ج 5، ص 218.

2- تفسیر المیزان، ج 9، ص 124.



محسوب می‌شود و خدا اهل توکل را کافی است اما  
 راه پشتیبانی و کارسازی یا رفع مشکل را خود  
 بهتر می‌داند و در هر صورت، امرش نافذ و حکمش  
 قطعی و ردّ نشدنی است



[21].

\*

\*

\*



[illegible]

در این آیه شریفه چند نکته هست که باید  
مورد توجه مذاهب تفسیری قرار گیرد . **نخست** آنکه  
آیه کریمه تصریح نموده در عصر نبوی، افرادی  
**منافق** در مدینه حضور داشته اند  
خود را از یاران رسول خدا ص معرفی می نمودند .  
بنابراین، افراط برخی از مفسران **سُنی** که سعی  
دارند همه اصحاب رسول الله ص را از مؤمنان راستین  
به شمار آورند، گمانی باطل و نوعی خوش خیالی است  
و با نص قرآن کریم سازش ندارد مگر آنکه برای  
لفظ «**صحابه**» حدود و قیود مشخصی قائل شویم، نه  
آنکه همه معاصران رسول اکرم ص را که به دیدار  
پیامبر ص نائل آمدند، **صحابه** پیامبر شماریم .

ازسوی دیگر برخی از مفسران **شیعی** نیز کوشیده -  
اند تا اکثر **پیشگامان** مهاجروانصار را که درآیه  
100 از همین سوره ستوده شده اند، مردمانی بی -  
ایمان و منافق معرفی کنند که این نیز انصافاً  
ادعائی باطل و تهمتی نارواست و با مفاد

آیه شریفه<sup>(1)</sup> نمی‌سازد و به «تخصیص اکثر» می‌انجامد که درخور کلام خدا نیست و در سخنان جدی جایی ندارد.

**دوم** آنکه در آیه کریمه تصریح شده که پیامبر خدا ص، منافقان مزبور را نمی‌شناخته است ﴿...﴾ ولی بیشتر مفسران پافشاری غریبی دارند که نشان دهند رسول خدا ص همه منافقان روزگارش را می‌شناخته و از احوال خصوصی آنان آگاه بوده است! چنانکه به عنوان نمونه، یکی از ایشان می‌نویسد: «البته این اشاره به علم عادی و معمولی پیغمبر است ولی هیچ منافات ندارد که او از طریق وحی و تعلیم الهی به اسرار آنان کاملاً واقف گردد»<sup>(2)</sup>! باید پرسید: وقوع این امر از کجا و در کدام آیه به اثبات رسیده که خدای سبحان به تعلیم خود، پیامبر ص را از اسرار منافقان کاملاً آگاه ساخته است؟! هیچ‌مدرک موثقی در میان نیست و حتی برخلاف این - تصوّر، قرآن کریم دلالت دارد بر اینکه برخی از منافقان نزد پیامبر ص می‌آمدند و از بی اعتباری زندگی دنیا و پارسایی خود چنان سخن می‌گفتند که رسول خدا ص را به شگفتی می‌افکندند درحالی‌که

1- چنانکه می‌فرماید: ﴿...﴾

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان راضی شده و آنان نیز از خدا خشنود گشتند و برای ایشان باغستانهایی فراهم آورده که نهرها بر زمین آنها روان گردد درحالی‌که همیشه در آن باغها زندگی می‌کنند و رستگاری بزرگ همین است».

2- تفسیر نمونه، ج 8، ص 112.

سرسختانه با او دشمنی داشتند ! چنانکه می -  
فرماید : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الصَّالِفِينَ﴾  
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الصَّالِفِينَ﴾  
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الصَّالِفِينَ﴾  
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الصَّالِفِينَ﴾  
[البقرة :

204] (از مردمان کسی است که گفتارش درباره زندگی این دنیا تو را به شگفتی می آورد و خدا را برآنچه در دل دارد گواه می گیرد و حال آنکه سخت ترین دشمنان است) !

آری امکان شناسایی منافقان از راه وحی، قابل انکار نیست و قرآن کریم از ام ر مزبور در سوره محمدص چنین یاد می کند : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الصَّالِفِينَ﴾  
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الصَّالِفِينَ﴾

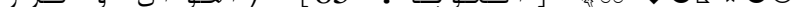
[محمد: 30] (اگر بخواهیم آنان را به تو نشان می دهیم پس ایشان را به سیمایشان می شناسی) ولی هنگامی که از وقوع این شناسایی سخن می گوید، کار را به امور و حیانی نس بت نمی دهد و می فرماید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الصَّالِفِينَ﴾

[محمد: 30] (همانا ایشان را از شیوه گفتارشان می شناسی) و رسول اکرم ص در وصف منافقان فرموده است : «الْمُنَافِقُ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا انْتَمَنَ<sup>(1)</sup>» (منافق چون به سخن پردا زد، دروغ می گوید

و چون وعده دهد، خلاف می کند و چون امین شمرده شود، خیانت می ورزد) ! با اینهمه، از آنجا که منافقان اغلب به ظاهر سازی و پنهان کاری می پرداختند، شناسایی اسرار قلبی همه ایشان برای پیامبرص میسر نبود (چنانکه در آیه 204 سوره بقره گذشت) و از اینرو قرآن کریم در سوره توبه که پس از سوره محمدص نازل شده، خطاب به رسول - گرامی اسلام ص می فرماید : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقَ﴾

سَوِّمَ أَنكِهِ آيَةُ كَرِيمَةٍ خَبَرْمِي دَهْدِ كِه مَنَافِ قَانِ  
دوبار (پیش از قیامت) گرفتار عذاب خواهند شد

[التوبة: 101]


 [التوبة : 85] (اموال و فرزندان)

دوم ضربه‌های روحی است که پس از مرگ (و پیش-از قیامت) بر آنان واردخواهدشد چنانکه در سورة أنفال آمده است: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَشْجَارُ فَتَبْلُغُ أَرْبَابَ النَّاسِ﴾

[illegible]

---

فرشتگان، کافران را می‌میرانند، بر رویها و  
پشته‌های آنان ضربه می‌زنند).

\*

\*

\*





## نکته‌ای از سوره یونس

این آیه شریفه از آیاتی است که به سوابق پیامبر اسلام ص اشاره دارد و پیشینه وی را نشانه‌ای بر درستی ادعای او می‌شمرد زیرا که پیامبر ص مدت چهل سال قبل از رسالتش در میان قوم خود زندگی کرد و در خلال سالهای مزبور، هیچکس درباره مباحث قرآنی کمترین سخنی از وی نشنید که اگر وحی خداوندی در کار نبود و قرآن مجید کار خود او بود قطعاً در آن مدت، بخشی از مباحث قرآن را - لا اقل در میان نزدیکانش - مطرح می‌نمود. پس منشأ نزول آیات را بر نفس مطهر وی در جای دیگری باید جستجو کرد.

متأسفانه برخی از مترجمان قرآن دربرگردان فارسی این آیه مهم، دچار خطا شده اند و معنای جمله «وَلَا أَدْرِيكُمْ بِهِ» را درنیافته‌اند و چنین پنداشته‌اند که کلمه «أَدْرِيكُمْ» صیغه متکلم وحده از فعل مضارع است که با ضمیر «کُم» همراه شده! درحالی‌که کلمه مزبور، صیغه مفرد غائب از فعل ماضی است که به مفعول «کُم» تعلق گرفته و اگر فعل متکلم مضارع بود، به شکل «أَدْرِيكُمْ» می‌آمد. بنابراین ترجمه صحیح آیه شریفه چنین است که: «بگو اگر خدا خواسته بود، این قرآن را بر شما نمی‌خواندم و نه او از آن آگاهتان می‌ساخت همانا غمری را پیش از قرآن در میان شما بسربردم پس آیا اندیشه نمی‌کنید؟»


همانگونه که گفته شد چندتن از مترجمان قرآن در اینجا به خطای صرفی افتاده اند چنانکه یکی از ایشان می‌نویسد: «بگو اگر خدا می‌خواست من آن را بر شما تلاوت نمی‌کردم و شما را از آن آگاه نمی‌ساختم<sup>(1)</sup>!» (و البتّه جمله اخیر درست نیست). دیگری نوشته است: «من قرآن را بر شما تلاوت نمی‌کردم و نه شما را از آن باخبر می‌ساختم<sup>(2)</sup>!» سومی مرقوم داشته است: «بگو اگر خواسته بود خدای، نخواندمی آن را بر شما و نه اعلام کرده بودم شما را به آن<sup>(3)</sup>!» چهارمی ترجمه نموده است: «بگو اگر خدا می‌خواست من تلاوت نمی‌کردم آن را برایتان و نمی‌نمودم از آن آگاهتان<sup>(4)</sup>!» پنجمی نوشته است: «بگو (ای رسول) اگر خدا نخواستی هرگز بر شما تلاوت این قرآن نمی‌کردم و شما را به احکام و حقایق آن آگاه نمی‌ساختم<sup>(5)</sup>!» به‌طوری‌که ملاحظه شد تمام این ترجمه‌ها، فعل ماضی «أَدْرَيْكُم» را صیغۀ متکلم وحده از مضارع گمان کرده اند و گرفتار اشتباه شده اند با آنکه در قرآن کریم همین کلمه مکرّر به صورت «أَدْرَيْكَ» آمده و مترجمان مزبور آن را به‌خوبی می‌شناسند. در عین حال، مایۀ مسرت است که نویسندگانی هم در ترجمۀ آیۀ مورد بحث راه خطا نپیموده و مفهوم آن را به‌درستی بازگو کرده اند.

\* \* \*

- 
- 1- به ترجمۀ قرآن، اثر آقای عبدالحمّد آیتی نگاه کنید.
  - 2- به ترجمۀ قرآن، اثر آقای محمدباقر بهبودی (با عنوان معانی القرآن) ص 212 بنگرید.
  - 3- به ترجمۀ قرآن، اثر آقای مصباح‌زاده بنگرید.
  - 4- به ترجمۀ قرآن، اثر آقایان محمدباقر حجتی و عبدالکریم بی‌آزار شیرازی (در تفسیر کاشف، ج 6، ص 91) نگاه کنید.
  - 5- به ترجمۀ قرآن، اثر آقای مهدی الهی قمشه‌ای بنگرید.



## نکته‌ای از سوره هود


 از بیّنه برخوردار است و شاهد خدایی کیست؟



درتفسیر این‌بخش ازآیه کریمه، اختلاف غریبی  
 میان مفسران دیده می‌شود. برخی از اهل تفسیر  
 دارنده بیّنه  را رسول خدا ص دانسته‌اند چنانکه  
 طبری این‌قول را از قتاده و حسن بصری آورده است  
 و بعضی مصداق آن را هر دین‌باوری دانسته‌اند که  
 دارای حجت بوده و از دلیلی روشن برخوردار باشد  
 چنانکه طبرسی می‌نویسد: «قِيلَ الْمَعْنَى بِهِ كُلُّ مُحِقٍّ يَدِينُ بِحُجَّةٍ وَبَيِّنَةٍ».  
 آنگاه مفسران درباره «شاهد» به اختلاف رفته‌اند.  
 دسته‌ای آن را به «جبرئیل» و گروهی آن را به  
 «زبان پیامبرص» و برخی آن را به «امام علی (ع)  
 تفسیرنموده‌اند. سپس دراینکه «أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» اشاره  
 به کدام گروه دارد؟ به تفاوت سخن گفته‌اند و  
 رویهمرفته، خواننده تفاسیر را به جای «هدایت»  
 به «حیرت» افکنده‌اند!





أمّا باکمک گرفتن ازشواهدقرآنی، می‌توان  
 ازاختلافات مزبور بیرون آمد زیرا جمله «أُولَئِكَ  
 يُؤْمِنُونَ بِهِ» نشان می‌دهد که دارندگان بیّنه، جمع  
 مؤمنان به‌شمار می‌آیند و ان‌حصار آن به رسول خدا  
 ص، تفسیر موجهی نیست. گواه قرآنی این امر را  
 نیز درسوره کریمه محمد می‌یابیم که می‌فرماید:











کسی که بر دلیلی روشن از خدای خویش است  
همانند کسانی است که کردار ناپسندشان برای آن‌ها  
آراسته شده و از هوای نفسانی خود پیروی کرده -  
اند؟! . در مورد گواه خداوند (شاهد مِنْهُ) نیز در  
قرآن کریم بارها به تأکید می خوانیم که


























































































































تورا گواه و نویددهنده و بیم رسان فرستادیم).  
 أَمَّا جَمَلُهُ «أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» مفهومی روشن است و برخلاف  
 رأی بعضی از مفسّران، نتوان آن را با گروهی  
 تطبیق داد که در آیه شریفه ذکری از آنان نرفته  
 است! شگفت آنکه برخی از اهل تفسیر خواسته اند

تا میان آراء مختلف را جمع کنند چنانکه صاحب تفسیر المیزان مرقوم داشته است: «وَالظَّاهِرُ أَنَّ الْمُرَادَ بِالْبَيِّنَةِ فِي الْمَقَامِ هُوَ هَذَا الْمَعْنَى الْأَخِيرَ الْعَامَّ بِقَرِيقِ قَوْلِهِ بَعْدُ: (أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ) وَإِنْ كَانَ الْمُرَادُ بِهِ بِحَسَبِ الْمَوْرِدِ هُوَ النَّبِيُّ ص»<sup>(۱)</sup> (ظاهر آنست که مراد از

بیّنہ در این مقام، معنای عامّ این کلمه است که  
 اخیراً آم ده، به قرینۀ آنکہ در بخش بعدی آیہ  
 فرمود: **أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ**، هرچند برحسب مورد، مراد  
 از آن پیامبر ص (است) ! علّت این توجیہ آنست کہ  
 ظاهراً مفسّر محترم خواسته تا از روایتی کہ  
 در این بارہ رسیدہ فاصلہ نگیرد و آیۀ شریفہ را  
 بدانسو سوق دہد زیرا در روایت مزبور می خوانیم:  
**«أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ هُوَ الشَّاهِدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَرَسُولُ اللَّهِ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ»** (2).

1- الميزان، ج 10، ص 188.

2- الميزان، ج 10، ص 199.

أما این روش تفسیر، در جایی که بتوان قرآن کریم را با شواهد خود تفسیر نمود، موجه نیست همانگونه که مفسر محترم در مقدمه تفسیرش مرقوم داشته است: **قَالَ عَلِيٌّ (وَهُوَ) يَصِفُ الْقُرْآنَ: «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ»<sup>(1)</sup>**. **هَذَا هُوَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ وَالصِّرَاطُ السَّوِيُّ الَّذِي سَلَكَهُ مُعَلِّمُو الْقُرْآنِ وَ هُدَاتُهُ صَلَّوْا اللَّهُ عَلَيْهِمْ<sup>(2)</sup>** (علی و هنگامی که قرآن را وصف می نمود، فرمود: «هربخشی از آن، از بخش دیگر سخن می گوید و هرپاره ای از آن بر پاره دیگر گواهی می دهد.» این روش تفسیر، همان راه راست و طریق میانه ای است که آموزگاران قرآن و رهنمایان آن † سپرده اند).

پس آنچه از پژوهش در آیه کریمه برمی آید اینست که: عموم مؤمنان بر دلیلی روشن از سوی خدای خود هستند که همان کتاب الهی باشد و شاهد خداوندی که کتاب خدا را برایشان تلاوت می کند هم جز رسول خدا کسی نیست.

ضمناً در پایان آیه شریفه اشاره شده که قرآن، امام مؤمنان و مایه رحمت برایشان شمرده می شود چنانکه پیش از آن، تورات حائز این مقام بوده است.

1- نهج البلاغه، خطبه 133.

2- المیزان، ج 1، ص 10.



آیه 52 و 53 را در اینجا بیشتر مترجمان و مفسران قرآن، گزارشی از سخنان **یوسف** دانسته- اند<sup>(1)</sup> و برخی (که در اقلیت اند) ایندو آیه را حکایتی از اعتراف **زلیخا** به گناه خود و پاکدامنی یوسف دانسته اند و روشن است که دسته اول، ارتباط د و آیه اخیر را با آیه نخست انکار نموده اند.

ظاهر این دو آیه در عین آنکه بر حقیقت گویی و خضوع گوینده دلالت دارد، از اعتراف به خطاکاری نیز دور نیست چه اعلام می دارد:

1- به ترجمه‌های اخیر قرآن از آقایان استادولی و مجتبی‌وی و انصاری و خرمشاهی و آیتی و گرمارودی و قمشه ای و پاینده نگاه کنید.

تبرئه نمی کنم) ﴿١٠٠﴾ (من خود را از گناه  
 کننده است) و در جایی که قرار است یوسف ۷ از  
 هر نوع خیانتی تبرئه شود، نسبت دادن این سخنان  
 به او، چندان مناسبت ندارد و اعتراف مزبور در  
 چنین جایگاهی لا اقل **ایهام** گناهکاری گوینده را  
 به ذهن می آورد. بنابراین حتی جای تواضع و  
 شکسته ن فسی در اینجا نیست (که هر سخن جایی و  
 هر نکته مقامی دارد). از اینرو مناسبتر آن به  
 نظر می رسد که سخن مزبور از **زلیخا** باشد به ویژه  
 که آن سخنان با اعتراف زلیخا همراه شده و ذکری  
 از یوسف ۷ در میان نیامده است چنانکه می فرماید:  
 گفت: اینک حقیقت ثابت و آشکار شد، من از یوسف  
 کام خواستم و او از راستگوییان است. سپس در مقام  
 تعلیل می گوید: ﴿١٠١﴾ [این اعتراف برای  
 آنستکه وی (یوسف) بداند من در غیابش خیانت بدو  
 نکردم و خدا نیز نگد خائن را به مقصود نمی  
 رساند] و البته این سخن را زلیخا در حضور  
 پادشاه به هنگامی گفت که یوسف در زندان بود (۱).  
 اما همانگونه که گفتیم متأسفانه اکثر مترجمان  
 و مفسران قرآن برخلاف ظاهر این آیات حکم نموده  
 و در ترجمه آیه اخیر نوشته اند: «(یوسف گفت):

1- از همینرو پادشاه بلافاصله دستور داد تا یوسف را از زندان به نزد وی آورند: قَالَ الْمَلِكُ اَنْثُونِي بِهِ...



اینکار برای آنست که وی (یعنی عزیزمصر) بداند  
 من در غیابش خیانت بدو نکردم و خدا نیرنگ  
 خائن را به مقصود نمی‌رساند! ازاین مترجمان  
 ومفسران محترم بایدپرسیدکه مگر عزیز مصر نمی -  
 دانست که یوسف ۷ در غیاب وی، خیانت بدو نکرده  
 بلکه زلیخا گناهکار بوده است؟ مگر نه آنکه  
 عزیزمصر پس از دیدن پیراهن یوسف (که از پشت  
 پاره شده بود ) به زلیخا گفت :

﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْۤ اَتٰكَ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْۤ اَتٰكَ﴾  
 ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْۤ اَتٰكَ﴾ (برای گناهت آمرزش بخواه که قطعاً تو  
 گناهکار هستی)؟ مگر نه آنکه عزیز مصر فهمید که  
 تهمت زلیخا به یوسف ، سخنی ساختگی و نیزنگی  
 زنانه است؟ ازهمین‌رو بدو گفت : ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْۤ اَتٰكَ﴾  
 ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْۤ اَتٰكَ﴾ (این از نیرنگ شما زنان است که  
 نیرنگتان بزرگ است )؟ پس دیگر چه جای آن بود  
 که یوسف ۷ بگوید: من پیشنهاد پرسش از زنان  
 دربار را به میان آوردم تا عزیزمصر بداند که  
 نسبت بدو در غیابش خیانت نکرده‌ام؟!

اساساً یوسف ۷ درصدد نبود تا عزیزمصر را  
 ازپاکدامنی وخیانت نکردن خود، دوباره باخبر  
 سازد زیرا به تصریح قرآن م جید، عزیز مصر و  
 اطرافیانش پس از دیدن **نشانه‌های صدق یوسف** ،  
 تصمیم گرفتند تا او را چندی زندانی کنند شاید  
 سروصدای حادثه خاموش گردد و آبروی خانوادگی عزیز  
 حفظ شود همانگونه که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْۤ اَتٰكَ﴾ ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْۤ اَتٰكَ﴾  
 ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْۤ اَتٰكَ﴾ [سپس به نظرشان آمد  
 بعد ازاینکه نشانه‌های (صداقت یوسف را ) دیدند،  
 او را تا مدتی زندانی کنند]. بنابراین دیگر  
 جایی برای آگاه ساختن عزیز بر بی گناهی یوسف ۷

نمانده بود . اما یوسف می خواست تانظر پادشاه مصر (ونه عزیزمصر) را بر بیگناهی خود جلب کند از اینرو به رفیق زندانش که قرار بود ساقی پادشاه شود گفت : پس از آزادی، مرا نزد سرورت یاد کن (أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ) و نیز برای اثبات پاکدامنی خود به سوی شاه پیام فرستاد تا از زنان درباری پرس و جو کند و ماجرای مجلس زلیخارا بپرسد . در اینجا بود که با گواهی زنان دربار که گفتند :

زلیخا به اعتراف ناگزیر شد و از «وسوسه نفس» سخن گفت و یوسف را تبرئه نمود . برخی از مفسران باور نکرده اند که زلیخا در مقام تعلیل از لغزش خود، وساوس «نفس اماره» را یاد کند و نجات از شر نفس را موکو ل به رحمت خداوند شمارد . چنانکه صاحب تفسیر «المیزان» مرقوم داشته است : «لَيْسَ بِالْحَرِيِّ أَنْ يَصْدُرَ مِنْ امْرَأَةٍ أَحَاطَتْ بِهَا الْأَهْوَاءُ»<sup>(1)</sup> (سزاوار نیست که این سخنان از زنی سرزده باشد که هواهای نفسانی او را احاطه کرده بودند) ! ولی آیا سزاوار است که یوسف پاک نفس — آنهم در مظان اتهام — گفته باشد : مرا نفس اماره، بسیار به بدکاری فرمان می دهد<sup>(2)</sup> مگر خدایم رحم کند !

آیا این سخن، زیبنده نفس یوسف است که از پاکترین نفوس بشری بود یا سزاوار نفس زلیخا؟! به علاوه، زلیخا سالیانی را پس از آن حادثه، پشت سر گذاشته بود با اینحال، از کجا می توان اثبات کرد که در طی آن مدت و بعد از آن رسوایی، از کار خود در دل پشیمان نشده بود و در احاطه همان «هواهای نفسانی» قرار داشت؟ مگر او نبود که به

1- به تفسیر المیزان، ج 11، ص 219 نگاه کنید.

2- باتوجه به اینکه لفظ «أَمَارَةٌ» صیغه مبالغه است.

تصریح قرآن گفت : ﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا الْأَشْيَارَ﴾  
 آشکار شد، من بودم که کام از او خواستم و او  
 از راستگویان است» چرا این اعتراف را به زلیخا  
 نسبت می‌دهیم ولی دنباله اش را از وی بعید می -  
 دانیم و انکار می‌کنیم؟!  
 \* \* \*



## نکته‌ای از سوره رعد

﴿وَلَا يَخَافُ الْعَذَابَ﴾ (سوره رعد، آیه ۱۶۶)  
 ﴿وَلَا يَخَافُ الْعَذَابَ﴾ (سوره رعد، آیه ۱۶۶)  
 ﴿وَلَا يَخَافُ الْعَذَابَ﴾ (سوره رعد، آیه ۱۶۶)  
 ﴿وَلَا يَخَافُ الْعَذَابَ﴾ (سوره رعد، آیه ۱۶۶)  
 ﴿وَلَا يَخَافُ الْعَذَابَ﴾ (سوره رعد، آیه ۱۶۶)

در ترجمه آیه فوق مشکلی وجود ندارد و مترجمان قرآن کریم همگی آیه شریفه را تقریباً بدین صورت ترجمه کرده اند: «و کسانی که به کفر گراییده اند می گویند تو فرستاده (خدا) نیستی، بگو کافی است که خدا میان من و میان شما شاهد باشد و آن کس که دانش کتاب نزد اوست». فهم اینکه خداوند بر رسالت پیامبر شاهد بوده، دشوار نیست زیرا خدایتعالی با ن زول قرآن به سوی فردی درس ناخوانده و اُمّی، برحقیقت رسالت وی گواهی داده است و اثبات نموده که معلومات دینی او از علم الهی سرچشمه گرفته است چنانکه در

آیه ۱۶۶ از سوره نساء می فرماید: ﴿وَلَا يَخَافُ الْعَذَابَ﴾ (سوره نساء، آیه ۱۶۶)  
 ﴿وَلَا يَخَافُ الْعَذَابَ﴾ (سوره نساء، آیه ۱۶۶)  
 ﴿وَلَا يَخَافُ الْعَذَابَ﴾ (سوره نساء، آیه ۱۶۶)

(ولی خدا بدانچه به سوی تو نازل کرده شهادت می دهد که آن را بنابر دانش خود فرو فرستاده است). چیزی که درباره آن، مفسران به اختلاف سخن گفته اند، بخش اخیر آیه شریفه یعنی: «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» است. برخی از اهل تفسیر چون حسن بصری و مجاهد و سعید بن جبیر، آن کس را (که دانش کتاب نزد او است) حضرت باریتعالی دانسته اند ولی این قول به تکرار در آیه کریمه می انجامد و به علاوه بنابر این تفسیر، لازم می آید که عطف صفت بر موصوف در آیه شریفه صورت پذیرفته باشد و این کار

با بلاغت قرآن مجید سازگار نیست. برای فرار از این اشکال، مفسران مزبور به **اختلاف قرائت** روی آورده اند و آیه شریفه را به صورت «وَمِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ» خوانده اند<sup>(1)</sup> که قرائتی شاذ و مخالف با قرائت مشهور است و به قول **طبری**: قاریان قدیم **حجاز و عراق و شام** همگی آیه کریمه را برخلاف این قرائت خوانده اند<sup>(2)</sup>. مفسران **شیعی**، تعبیر «وَمِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ» را با امیرمؤمنان **علی** تطبیق داده اند و گفته اند که آیه درباره ایشان نازل شده است چنانکه در تفسیر **مجمع البیان** و **روح الجنان** و **المیزان** ملاحظه می شود. این قول هرچند بنابر این اعتبار، صحیح است که امیرمؤمنان **علی** دانی قرآن بلکه آموزگار قرآن، پس از رسول خدا ص بوده است ولی این آیه را نمی توان با آن بزرگوار تطبیق داد زیرا آیه کریمه در مقام **احتجاج** با مخالفان برآمده و از شاهی بر رسالت پیامبر ص سخن می گوید و در جایی که کفار سخن خود پیامبر ص را - که داناتر به کتاب خدا بوده - نمی پذیرفتند، چگونه گواهی **شاگرد پیامبر ص** را درباره او می توانستند قبول کنند؟! اگر کسی در مثل به منکران ادعای خود بگوید: **فرزندم مرا تصدیق می کند و او گواه من است!** آیا می تواند انتظار داشته باشد که منکرانش، سخن فرزندش را درباره وی بپذیرند؟! و آیا اینگونه احتجاج با مخالفان اساساً صحیح است؟

قول **سوم** (که اصح اقوال شمرده می شود) آنستکه مراد از آیه شریفه: فردی (یا افرادی) از علمای اهل کتابند که بنا بر **بشارات** کتب پیشین، می توانستند رسالت پیامبر اسلام ص را به اثبات رسانند و بر صدق دعوی ایشان گواه باشند چنانکه از **ابن عباس** و دیگران گزارش شده است و در تفسیر

1- به تفسیر طبری، ج 13، ص 584 نگاه کنید.

2- به تفسیر طبری، ج 13، ص 587 بنگرید.

1- به تفسیر مجمع البیان، جزء 13، ص 192 نگاه کنید.  
2- المیزان، ج 11، ص 409.

دوم» ضمن کتب سیره و تاریخ آمده است<sup>(1)</sup>. این- گروه ها پس از بازگشت به مدینه، مردم آن شهر را به اسلام دعوت می نمودند و چون یهودیان مدینه با اهالی آنجا رابطه داشتند از رسالت پیامبر و نزول قرآن مجید، خبر می یافتند و از آنجا که بنابر آیه 89 از سوره بقره، در انتظار پیامبر جدیدی بودند، برخی از آنان رسالت نبوی را تصدیق می نمودند<sup>(2)</sup> و از اینرو در چند سوره از سور مکی - در برابر مشرکان - بر ایمان آنان احتجاج شده است. به عنوان نمونه در سوره کریمه شعراء آیه 197 می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ قَدْ أَفْسَدُوا لِلدِّينِ مَا كَانَتْ تَطَوَّرُ﴾ (آیا برای ایشان نشانه ای نیست که دانیان بنی اسرائیل قرآن را می شناسند؟! ) و در آیه 10 از سوره شریفه أحقاف می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ قَدْ أَفْسَدُوا لِلدِّينِ مَا كَانَتْ تَطَوَّرُ﴾ (شما به قرآن کفر ورزیدید ولی شاهی از بنی اسرائیل به مانند آن گواهی داده است). که مراد از آن شاهد، عبدالله بن سلام از علمای یهود بوده است و لذا از خود وی گزارش نموده اند که گفت: أَنزَلَ فِي: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ<sup>(3)</sup>

1- به سیره ابن هشام، ج 2، ص 27 به بعد، تحت عنوان «بدء إسلام الأنصار» و تاریخ طبری، ج 2، ص 353 به بعد، نگاه کنید.

2- در تفسیر المیزان (ج 11، ص 410) آمده است: «وَقَدْ أَثْبَتَ التَّارِخُ أَنَّ الْيَهُودَ مَا كَانُوا يُعَانِدُونَ النَّبِيَّ الْعَرَبِيَّ فِي أَوَائِلِ الْيَعْتِ وَ قَبْلَهَا ذَاكَ الْعِنَادُ الَّذِي سَاقَتْهُمْ إِلَيْهِ حَوَادِثُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» (تاریخ ثابت کرده است که یهود در اوایل بعثت و پیش از آن، نسبت به نبوت عربی لجاجت نمی ورزیدند، همان لجاجتی که رویدادهای بعد از هجرت آنان را به سوی خود سوق داد).

3- به تفسیر طبری، ج 13، ص 582 نگاه کنید.



---

(آیه مزبور، درباره من نازل شده است ) و البتّه  
سخن وی را قرآن مجید، تصدیق می نماید و گروهی  
از مفسّران قدیم نیز براین قول رفته‌اند.

\* \* \*



[illegible]

در این آیه شریفه صحنه ای از روز رستاخیز جلوه گر شده که در آنجا همگی در پیشگاه خداوند حضور دارند تا پاداش و کیفر کارخویش را ببینند. افراد ضعیف‌النفس به مستکبران و گمراه - کنندگان خود گویند: ما در دنیا پیرو شما بودیم آیا امروز می‌توانید بخشی از عذاب خدا را از ما دور کنید؟ مستکبران پاسخ می دهند: ﴿لَا بَأْسَ عَلَيْنَا﴾ (اگر

خدا ما را ره نمایی کرده بود ما نیز شمارا  
هدایت می‌کردیم)! معنای این جمله چیست ؟ این  
پاسخ با آن‌پرسش چه ارتباطی دارد؟  
مترجمان و مفسران قرآن مجید دراین باره به -  
اختلاف سخن گفته اند. برخی از ایشان، سخن مزبور  
را به «هدایت در دنیا» مربوط دانسته اند چنانکه  
یکی از آنان مرقوم داشته است : [ در پاسخ می -  
گویند: اگر خداوند ما را (به راه رستگاری )  
رهنمود می‌کرد، ما هم شمارا به (راه نجات )  
رهنمود می‌کردیم (ولی ما خود گمراه بودیم و شما

را نیز همراه کردیم (1). دیگری نیز به اختصار نوشته است: «اگر ما را از خدا سعادت هدایت بود، ما هم شما را هدایت می کردیم (2)»! این برداشت از مفهوم هدایت در آن مرحله، درست نیست زیرا پاسخ مستکبران با سؤال مریدان خود مناسب به نظر نمی رسد. ضعفاء در اینجا سؤال نمی کنند که چرا شما ما را به راه راست هدایت نکردید تا مستکبران پاسخ دهند که خود ما از هدایت الهی محروم بودیم و گرنه، شما را رهنمایی می کردیم (3)! سؤال مریدان این خواهد بود که: آیا اینک می توانید چیزی از عذاب خدا را از ما کاسته و ما را کفایت کنید؟ بنابراین، مقصود از ﴿وَمَا كُنَّا بِهَدَايِهِمْ لَدِينٍ﴾ یا رفع آن است که برای خود مستکبران ممکن نبود، نه هدایت در دنیا به راه راست که هنگامش سپری شده بود! و از اینرو در پی آن سخن آمده که مستکبران گویند:

﴿وَمَا كُنَّا بِهَدَايِهِمْ لَدِينٍ﴾ (برما یکسان است که زاری و بی تابی کنیم یا شکیبایی ورزیم، برای ما هیچ گریزگاهی نیست). این معنای سراسر است و استوار را نه تنها برخی از مترجم ان قرآن بلکه متأسفانه بعضی از مفسران محترم نیز درنیافته اند. زمخشری با آن چیرگی در ادب عربی و تسلط در تفسیر، پاسخ مستکبران را به ضعفاء چنین بیان می کند که: «أَنَّ اللَّهَ لَوْ هَدَاهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ لَهَدَوْهُمْ وَلَمْ يُضِلُّوهُمْ إِمَّا مُؤَرِّكِينَ الذَّنْبَ فِي ضَلَالِهِمْ وَإِضْلَالِهِمْ عَلَى

1- به ترجمه و تفسیر نور، اثر آقای مصطفی خرم دل نگاه کنید.

2- به ترجمه قرآن از آقای مهدی الهی قمشه ای بنگرید.

3- هرچند ضعفاء این اعتراض را در مرحله دیگر به میان خواهند آورد. به سوره کریمه سبأ آیه 31 و 32 و 33 نگاه کنید.



راه دوزخ هدایت کنید!) یا در باره مستضعفان می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىَٰ فَيَمُوتَ بَعْدَ ذَٰلِكَ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النساء: 98] (توانایی هیچ راه‌کاری را ندارند و به هیچ طریقی، هدایت نمی‌شوند).

جای مسرت است که بعضی از مترجمان محترم قرآن، معنای آیه شریفه را به خوبی دریافته‌اند<sup>(1)</sup> و نیز برخی از مفسران گرانمایه حق تفسیر را در اینباره اداء کرده‌اند چنانکه، ابوجعفر طبری در تفسیر «جامع البیان» می‌نویسد:

يَقُولُ عَزَّ ذِكْرُهُ: قَالَتِ الْقَادَةُ عَلَى الْكُفْرِ بِاللَّهِ لَتَتَّبِعَهَا - لَوْ هَدَانَا اللَّهُ - يَعْزُونَ: لَوْ بَيَّنَّ اللَّهُ لَنَا شَرِّهَا نَدْفَعُ بِهِ عَذَابَهُ عَنَّا الْيَوْمَ - لَهْدَيْنَاكُمْ - لَبَيَّنَّا ذَلِكَ لَكُمْ حَتَّى تَدْفَعُوا بِهِ الْعَذَابَ عَنْ أَنْفُسِكُمْ<sup>(2)</sup>.

یعنی: خدای تعالی می‌فرماید: پیشوایان کفر، به پیروانشان گویند اگر خدا ما را هدایت کرده بود یعنی راهی را برایمان روشن ساخته بود که از آن راه عذابش را امروز از خود دفع کنیم، حتماً شما را هدایت می‌کردیم یعنی قطعاً برای شما روشنگری می‌نمودیم تا از آن طریق، عذاب را از خودتان دور سازید».

و همچنین شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر «روح الجنان» مرقوم داشته است:

«مستضعفان گویند متکبران و جبّاران را، ما در دنیا تبع شما بودیم و به شما اقتداء کردیم، ما را از عذاب هیچ کفایت خواهید کردن؟ و بعضی از عذاب ما برخواهید داشتن؟... مستکبران گویند: (لَوْ هَدَانَا اللَّهُ...) اگر خدای ما را هدایت دادی و راه نمودی به خلاصی، ما نیز شمارا راه می‌نمودیم. چون ما را برای خود راه خلاصی پیدا نیست برای

1- از میان آنان می‌توان از آقایان مجتبوی و استادولی و موسوی گرمارودی... نام برد.

2- به تفسیر «جامع البیان»، ج 13، ص 626 نگاه کنید.

---

شما چه خواهیم کردن؟ !<sup>(1)</sup>» و همین است معنای صحیح آیه شریفه.

\* \* \*

---

1- به تفسیر «رَوْحُ الْجِنَانِ وَ رُوحُ الْجَنَانِ»، ج 3، ص 214 بنگرید.





## نکته‌ای از سوره حجر

﴿وَاللَّهُ يَخْتَارُ﴾ (سوره حجر، آیه ۱۷)  
 ﴿وَاللَّهُ يَخْتَارُ﴾ (سوره حجر، آیه ۱۷)  
 ﴿وَاللَّهُ يَخْتَارُ﴾ (سوره حجر، آیه ۱۷)  
 ﴿وَاللَّهُ يَخْتَارُ﴾ (سوره حجر، آیه ۱۷)  
 ﴿وَاللَّهُ يَخْتَارُ﴾ (سوره حجر، آیه ۱۷)  
 ﴿وَاللَّهُ يَخْتَارُ﴾ (سوره حجر، آیه ۱۷)  
 ﴿وَاللَّهُ يَخْتَارُ﴾ (سوره حجر، آیه ۱۷)  
 ﴿وَاللَّهُ يَخْتَارُ﴾ (سوره حجر، آیه ۱۷)  
 ﴿وَاللَّهُ يَخْتَارُ﴾ (سوره حجر، آیه ۱۷)  
 ﴿وَاللَّهُ يَخْتَارُ﴾ (سوره حجر، آیه ۱۷)

خدای تعالی در آیه فوق می فرماید: «بادها را بارورکنان فرستادیم، پس از آسمان آبی فرود آوردیم که شمارا بدان سیرابتان کردیم و شما خزانه دار آن نبودید». درباره این سؤال که بادها چه چیزی را بارور می کنند؟ مترجمان و مفسران قرآن، پاسخهای گوناگون داده اند و اغلب به نکته دقیقی در آیه شریفه توجه نکرده اند. از مترجمان قرآن کریم، یکی نوشته است: «ما بادها را باردارکننده [درختان] فرستادیم<sup>(۱)</sup>». دیگری مرقوم داشته: «بادها را بارورسازان [ابرها] فرستادیم<sup>(۲)</sup>». ترجمه دیگر، ابر و گیاه را قرین هم ساخته و نوشت ه است: «ما بادها را برای بارورساختن [ابرها و گیاهان] فرستادیم<sup>(۳)</sup>». مفسران قدیم قرآن مجید نیز مانند مترجمان، به اختلاف سخن گفته اند. طبری از قول ابن عباس گزارش نموده که در تفسیر آیه شریفه گفت: تَلْقُحُ السَّحَابِ<sup>(۴)</sup> (بادها، ابرها را باردار می کنند) و از

- 
- 1- به ترجمه قرآن از آقای مجتبوی نگاه کنید.
  - 2- به ترجمه قرآن از آقای داریوش شاهین بنگرید.
  - 3- به ترجمه قرآن از آقای مکارم شیرازی نگاه کنید.
  - 4- تفسیر طبری، ج 14، ص 44.



مزبور منحرف سازد و معنای ذهنی خود را به آیه تحمیل نماییم.  
از مفسران جدید، **سید قطب** (رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى) بدین نکته توجه نموده و حق مطلب را اداء کرده است<sup>(1)</sup>.

با دقت در آیات قرآنی ملاحظه می‌کنیم که قرآن مجید مکرر از تأثیر بادهای در تراکم ابرها، برای نزول باران سخن گفته است. آیات شریفه ذیل شاهد این مدعا است:

﴿فَإِذَا سَاوَاهُ الْمُنْجِبَاتُ﴾ (الأعراف: 57).

یعنی: «اوست آنکس که بادهای را برای نوید دادن پیشاپیش رحمت خود می‌فرستد تا چون ابری سنگین را حمل کند آن را به سرزمینی مُرده می‌رانیم سپس آب را از آن فرومی‌فرستیم...».

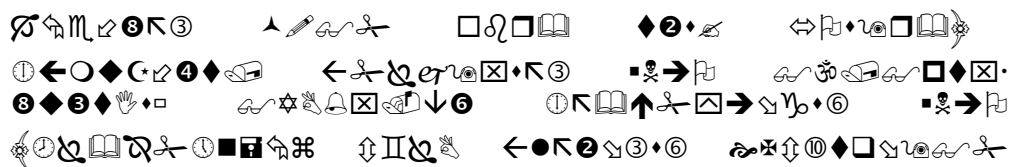
و نیز می‌فرماید:

﴿فَإِذَا سَاوَاهُ الْمُنْجِبَاتُ﴾ (الروم: 48).

یعنی: «خداست آنکس که بادهای را می‌فرستد تا ابری را برانگیزند سپس آن را در آسمان هرگونه که بخواهد می‌گسترانند و آن را پاره‌های متراکم می‌سازد پس، دانه باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌ریزد...»

و همچنین فرموده است:


1- به تفسیر «فی ظلال القرآن» اثر آن‌مرحوم، ج 4، پاورقی ص 2134 نگاه کنید.



[النور: 43].

یعنی: «آیا ندیدی که خدا ابری را می راند سپس اجزاء آن را گردمی آورد پس انبوهش می سازد آنگاه باران را می بینی که از خلال آن بیرون می ریزد...».

حتی قرآن کریم در سیاق **قسم**، از ابرهایی که آبستن بارانند یاد نموده و می فرماید:



سوگند به ابرهایی که حامل باری گرانند ( ). اما از آبستن شدن درختان به وسیله بادها سخنی در قرآن کریم نمی یابیم. شاید دلیلش آن باشد که تلقیح نباتات، بر همه کس آشکار نیست و قرآن مجید معمولاً از **آیات آشکار طبیعت** برای نمایش قدرت و حکمت خدایتعالی شاهد می آورد.

\* \* \*



﴿الأنبياء: 8﴾ [الأنبياء: 8] بنابراین اهل ذکر، به قول ابن عباس علمای اهل کتاب (تورات) اند.

ما برای حلّ این اختلاف، مانند همیشه لازم است به خود قرآن مجید بازگردیم و کتاب خدا را در اینباره «حکم» قرار دهیم. آیه شریفه مورد بحث، نظیری در سورة انبياء ص دارد. در آنجا می-

فرماید: ﴿...﴾

﴿...﴾

﴿الأنبياء: 7-8﴾ یعنی: «و

ما پیش از تو جز مردانی را به رسالت نفرستادیم، پس از اهل ذکر - اگر نمی دانید - بپرسید \* و ما آن ها را پیکری قرار ندادیم که غذا نخورند و آنان جاویدان نبوندند». این آیات شریفه در پاسخ به

ایراد مشرکان آمده که می گفتند: ﴿...﴾

﴿...﴾ آیا

این (محمّدص) جز بشری همانند شما است؟!]

چنانکه در آیه سوّم از همان سورة انبياء ملاحظه می کنیم. بنابراین معلوم می شود که پرسش از اهل ذکر، مربوط به این امر است که آیا پیامبران

گذشته (مانند ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و موسی و هارون و جز ایشان) مردانی از جنس بشر بودند؟ یا تنها محمّدص است که با وجود بشریت،

ادّعی رسالت می کند؟ پس هنگامی که «موضوع سؤال» مشخص شد، آن گاه یافتن کسانی که باید از آن ها جواب سؤال را فراگرفت، آسان می گردد. و واضح است

که امامان اهل بیت † یا اهل قرآن، مرجع سؤال کافران نبودند زیرا آن ها جواب رسول اکرم ص را در پاسخ خود قبول نداشتند تا چه رسد به آنکه

خاندان و شاگردان وی را مرجع پرسش قرار دهند و پاسخ آنان را بپذیرند! سؤال، از بشریت

«إسراء» می‌فرماید:

﴿قَالَ قَرَّبْتُكُمْ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ۚ إِنَّكُمْ أَعْيُنُكُمْ عَلَيْكُمْ غَافِلُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ عَلَيْهِمْ مَغْفِرَةٌ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ﴾

مردم را – چون هدایت به سویشان آمد – از اینکه ایمان آورند، بازداشت جُزهمین که گفتند: آیا خدا، بشری را به رسالت فرستاده است؟ بگو اگر در زمین فرشتگانی گام می زده و مستقر بودند، همانا بر آنها فرشته‌ای را از آسمان به رسالت فرومی‌فرستادیم». چنانکه ملاحظه می شود، شبهه‌ای که قرآن کریم در اینجا از قول کافران مطرح فرموده، همان ایرادی است که در آیهٔ سوّم از سورة انبیاء می‌خوانیم و قرآن در این سوره به شکل

1- برخی اشکال نموده اند که چگونه ممکن است قرآن کریم، مردم را به علمای اهل کتاب ارجاع دهد؟ باینکه ممکن است ایشان پرسندگان را از اسلام من حرف سازند! باید دانست که قرآن مردم را در همه موارد به علمای اهل کتاب ارجاع نداده (تا آنان را گمراه سازند!) بلکه در اینجا تنها پرسش از بشریت انبیاء سلف مطرح شده که از علمای مزبور پرسیده شود.

---

دیگری (یعنی تناسب مُرْسَل با مُرْسَلُ عَلَیْهِمْ ) آن را پاسخ داده است.

\*

\*

\*



## نکته‌ای از سورهٔ اِسرائ

﴿وَالرُّبُوبُ سَبِيلًا بِالْمُغَالَبَةِ﴾<sup>(1)</sup> یعنی: «(اگر با خداوند عرش، معبودهایی بودند) ایشان بر آن می‌شدند تا به‌سوی کسی که پادشاهی و ربوبیت از آن اوست، راهی را برای غلبه بجویند». همین معنا را صاحب تفسیر المیزان اختیار نموده و می‌نویسد: «أَيُّ طَلَبُوا سَبِيلًا إِلَيْهِ لِيَغْلِبُوهُ»<sup>(2)</sup> علی من له الملك»<sup>(3)</sup>. یعنی: «آنان راهی به‌سوی وی می‌جستند تا بر کسی که پادشاهی از آن اوست غلبه کنند». معنای مذکور را آلوسی در تفسیر «روح المعانی» نیز آورده و از آن دفاع می‌کند.<sup>(4)</sup>

چند تن از مترجمان قرآن نیز از این تفسیر تبعیت نموده‌اند و در ترجمهٔ آیه کریمه نوشته‌اند: «بگو اگر با او معبودهایی بودند - چنانکه (مشرکان) می‌گویند - آنگاه ایشان به‌سوی خداوند عرش، راهی می‌جستند». آیا این آیه کریمه چه مفهومی را می‌رساند؟ زمخشری در تفسیر «کشاف» این قول را در تفسیر آیه مزبور برگزیده که: «طَلَبُوا إِلَى مَنْ لَهُ الْمُلْكُ وَالرُّبُوبُ سَبِيلًا بِالْمُغَالَبَةِ»<sup>(1)</sup> یعنی: «(اگر با خداوند عرش، معبودهایی بودند) ایشان بر آن می‌شدند تا به‌سوی کسی که پادشاهی و ربوبیت از آن اوست، راهی را برای غلبه بجویند». همین معنا را صاحب تفسیر المیزان اختیار نموده و می‌نویسد: «أَيُّ طَلَبُوا سَبِيلًا إِلَيْهِ لِيَغْلِبُوهُ»<sup>(2)</sup> علی من له الملك»<sup>(3)</sup>. یعنی: «آنان راهی به‌سوی وی می‌جستند تا بر کسی که پادشاهی از آن اوست غلبه کنند». معنای مذکور را آلوسی در تفسیر «روح المعانی» نیز آورده و از آن دفاع می‌کند.<sup>(4)</sup>

چند تن از مترجمان قرآن نیز از این تفسیر تبعیت نموده‌اند و در ترجمهٔ آیه کریمه نوشته‌اند: «بگو اگر با او خدایان دیگری بود -

1- الکشاف، ج2، ص 669

2- ضمیر در «لِيَغْلِبُوهُ» زائد است و «لِيَغْلِبُوا عَلَى مَنْ لَهُ الْمُلْكُ» صحیح است.

3- المیزان، ج13، ص 113.

4- روح المعانی، ج15، ص 113.

چنانکه آنان گویند - آنگاه همه به خدای صاحب  
عرش راهی می‌جستند [تا او را از خدایی **فروکشند**  
و خود فرمانروای جهان گردند] <sup>(1)</sup>». یا نوشته‌اند:  
«بگو اگر با او معبودانی (دیگر) بودند چنانکه  
(خود) می‌گویند آنگاه هریک سوی صاحب عرش راهی  
(برای **مقابله و مبارزه**) می‌جستند <sup>(2)</sup>». یا مرقوم  
داشته‌اند: «بگو اگر می‌بود با خدا معبودان دیگر  
- چنانکه می‌گویند - آنگاه طلب می‌کردند به سوی  
خداوند عرش، راه **مُنازعت** را <sup>(3)</sup>» و امثال این  
ترحمه‌ها.

بر این تفاسیر و ترجمه ها، از دیدگاه قرآنی اشکالی دقیق وارد است زیرا در آیه شریفه، رهیابی به سوی خداوند عرش با کلمه «إِلَى» همراه شده، نه با کلمه «عَلَى» تا بر مفهوم **استعلاء** و **غلبه** دلالت نماید. یعنی در آیه کریمه نیامده: «إِذَا لَابَتَعُوا عَلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا» درحالی که رسم قرآن کریم اینست که راه جستن برای غلبه بر کسی را با کلمه

«علی» قرین می‌کند مانند :

☎🕒☒0🕒📈🔗      0Ⅱβ&🔗3■📊◆↖      ☎✂️☐↗↔🔗📄🗑️      •☒•☐

[النساء : 34] و نیز :







[النساء : 90] و همجنین :

الشورى: ١٠٠

[illegible]





[الشوری: 42]. و هنگامی که قرآن می‌خواهد از

راه تقرّب به خدا سخن گوید واژه «إلى» را به

II ♦ ﴿﴾ : میان می آورد چنانکه می فرماید:

1- به ترجمه قرآن، اثر آقای حسین استادولی نگاه کنید.

2- به ترجمه قرآن، اثر آقای مسعود انصاری بنگرید.

3- به ترحمہ قرآن، اثر محدث دہلوی نگاہ کنید.

. [المزمّل : 19]

بخشنده را - پس از آفرینش آسمانها و زمین - بر

اشاره می‌نماید که خدای رحمن پس از آفرینندگی،

جهان را وانگذاشته پادشاهی و فرمانروایی بر کائنات دارد. مشرکان عرب هم خدا را در مقام فرمانروای بزرگ جهان باور داشتند اَمّا معبودهای موهومی را نیز عبادت می‌کردند و از اینجاست که

1- کلمه «لَو» در «لَو كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ» به اصطلاح نحوی «امتناعیه» به‌شمار می‌آید و در اینحال برای فرض محال به‌کار رفته است.

قرآن کریم آنان را بر بندگی غیر خدا سرزنش می نماید.

**شاهد** معنایی که از آیه شریفه برمی آید، آیه دیگری در همین سوره (اسراء) است که در آن می خوانیم:

﴿وَلَا يَخَافُ الْعَذَابَ﴾ [الاسراء: 56-57].

یعنی: «بگو کسانی را که جز او پنداشته اید، بخوانید پس آن‌ها اختیار ندارند تا زبانی را از شما دفع کنند و نه آن را دگرگون سازند \* آن-کسانی که ایشان می‌خوانند، خود به سوی خداوندشان تقرّب می‌جویند...» (و گواهی روشن قرآن در این مسئله ما را کفایت می‌کند).

در عین حال همانطور که گذشت مفسران قدیمی قرآن نیز بر این قول رفته اند چنانکه ابوجعفر طبری و ابوعلی **طبرسی** در تفسیرشان از **مجاهد وقتاده** آورده اند که در معنای آیه شریفه گفته اند: «لَطَبُوا طَرِيقًا يَقْرِبُهُمْ إِلَى مَالِكِ الْعَرْشِ وَالتَّمَسُّوا الزَّلْفَةَ عِنْدَهُ لِعَلَّيْهِمْ بَعْلُوهُ عَلَيْهِمْ وَعَظَمَتِهِ»<sup>(1)</sup> یعنی: «(آن معبودهای فرض شده) راهی می-جستند تا ایشان را به خداوند عرش نزدیک کند و تقرّب نزد وی را درخوا ست می نمودند، چون برتری او را بر خود و عظمت وی را می دانستند».

با این همه، صاحب تفسیر «روح المعانی» و تفسیر «المیزان» از قول نخست دفاع نموده و آن را قوی تر شمرده اند و برای اثبات نظرشان، به آیه بعد تمسک جسته اند که می فرماید:

﴿وَلَا يَخَافُ الْعَذَابَ﴾ [الاسراء: 56-57].

1- جامع البیان، ج 14، ص 605 و مجمع البیان، ج 15، ص 52 عبارت متن از مجمع البیان نقل شده است).

[الإسراء: 43] (او منزّه و برتر است از آنچه می‌گویند، بسیار برتر!)

ولی به نظر ما، تنزیه این آیه شریفه که قول مشرکان را در اساس شرک، باطل می‌شمرد با مدلول فرضی آیه پیشین، ناسازگاری ندارد و گرنه لازم می‌آید که با مدلول روشن

آید که با مدلول روشن  
 ﴿وَمَا يَكْفُرُ بِهِ إِلَّا الْأَبْرَارُ يَكْفُرُونَ بِهِ﴾ نیز ناسازگار باشد که هیچ مفسّری آن را نمی‌پذیرد.

\*

\*

\*



## نکته‌ای از سوره کُهِف

﴿لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَتُكَ فَإِنَّهُمْ بِآيَاتِنَا أَشْفَىٰ﴾ (سوره کُهِف، آیه ۲۵)  
 ﴿لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَتُكَ فَإِنَّهُمْ بِآيَاتِنَا أَشْفَىٰ﴾ (سوره کُهِف، آیه ۲۵)  
 ﴿لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَتُكَ فَإِنَّهُمْ بِآيَاتِنَا أَشْفَىٰ﴾ (سوره کُهِف، آیه ۲۵)  
 ﴿لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَتُكَ فَإِنَّهُمْ بِآيَاتِنَا أَشْفَىٰ﴾ (سوره کُهِف، آیه ۲۵)  
 ﴿لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَتُكَ فَإِنَّهُمْ بِآيَاتِنَا أَشْفَىٰ﴾ (سوره کُهِف، آیه ۲۵)  
 ﴿لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَتُكَ فَإِنَّهُمْ بِآيَاتِنَا أَشْفَىٰ﴾ (سوره کُهِف، آیه ۲۵)  
 ﴿لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَتُكَ فَإِنَّهُمْ بِآيَاتِنَا أَشْفَىٰ﴾ (سوره کُهِف، آیه ۲۵)  
 ﴿لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَتُكَ فَإِنَّهُمْ بِآيَاتِنَا أَشْفَىٰ﴾ (سوره کُهِف، آیه ۲۵)  
 ﴿لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَتُكَ فَإِنَّهُمْ بِآيَاتِنَا أَشْفَىٰ﴾ (سوره کُهِف، آیه ۲۵)  
 ﴿لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَتُكَ فَإِنَّهُمْ بِآيَاتِنَا أَشْفَىٰ﴾ (سوره کُهِف، آیه ۲۵)

در این آیه شریفه سخن از آن رفته که اگر کسی به غار اصحاب کُهِف<sup>(۱)</sup> سرمی‌کشید و بر اهل کُهِف می‌نگریست، از آنان روی برتافته گریزان می‌شد و سخت می‌ترسید ﴿لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَتُكَ فَإِنَّهُمْ بِآيَاتِنَا أَشْفَىٰ﴾ مفسران قرآن در سبب ترسناک بودن آن‌ها، اقوالی آورده اند که برخی از اقوال مزبور با قرآن کریم سازگار نیست. به‌عنوان نمونه زمخشری در تفسیر کُشَاف با تعبیر «قِيلَ» که معمولاً آن را برای نقل قول ضعیفی می‌آورند، چنین می‌نویسد: «قِيلَ - لِطَوْلِ أَظْفَارِهِمْ وَشُعُورِهِمْ وَعَظَمِ اجْسَامِهِمْ»<sup>(۲)</sup>! (گفته شده که سبب ترسناک بودن ایشان، دراز شدن ناخن‌ها و موها و تنومندی اجسام آنان بوده است!) در تفسیر «کُشَفِ الْأَسْرَارِ» اثر میبُدی نزدیک به همین معنا آمده و نوشته است: «لَأَنَّ أَظْفَارَهُمْ وَشُعُورَهُمْ طَالَتْ وَأَعْيَنَهُمْ مُفْتَحَةً»<sup>(۳)</sup> (زیرا که ناخن‌ها و موهایشان دراز شده و چشمانشان بازبود!) شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان نیز

1- کُهِف به معنای غار وسیع است و هر غاری را کُهِف نمی‌گویند.

2- تفسیر کُشَاف، ج 2، ص 709.

3- کُشَفِ الْأَسْرَارِ، ج 5، ص 660.





فاش شد (چنانکه در تفاسیر به تفصیل آمده است)، نه از شکل و شمایل آنکس که برای خرید طعام آمده بود. بنابراین، قول مزبور صحیح نیست و حق آنست که خدایتعالی اصحاب کُهِف و غارشان را ترسناک فرم و د تا کسی بدانان سرزنند و از احوالشان - تا رسیدن موعد مقرّر - آگاه نگردد چنانکه شیخ طبرسی در تفسیرش مرقوم داشته است: «وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ مَنَعَهُم بِالرُّعْبِ لئَلَّا يَصِلَ إِلَيْهِمْ أَحَدٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ فِيهِمْ»<sup>(1)</sup>.

همانگونه که خداوند - جَلَّ وَعَلَا - سگ آنان را در آن - مدت طولانی به پاسداری در آستانه غار گمارد

و درندگان محفوظ و در امان مانند. وَذَلِكَ مِنْ عَجِيبِ آيَاتِهِ تَعَالَى شَأْنُهُ.

\* \* \*



یکی از مترجمان مشهور قرآن در ترجمه آیه مزبور مرقوم داشته است : «چنین نیست! بلکه بزودی ازپرستش خدایان باطل روی بگردانند و به خصومت آنها برخیزند»<sup>(۱)</sup>. مترجم دیگری می‌نویسد: «هرگز! بزودی به عبادت آن معبودان کافرخواهندشد

1- به ترجمه قرآن، اثر آقای مهدی الهی قمشه ای بنگرید.

II 𐌆 𐌚 𐌛 𐌜 𐌝 𐌞 𐌟 𐌠 𐌡 𐌢 𐌣 𐌤 𐌥 𐌦 𐌧 𐌨 𐌩 𐌪 𐌫 𐌬 𐌭 𐌮 𐌯 𐌰 𐌱 𐌲 𐌳 𐌴 𐌵 𐌶 𐌷 𐌸 𐌹 𐌺 𐌻 𐌼 𐌽 𐌾 𐌿 𐍀 𐍁 𐍂 𐍃 𐍄 𐍅 𐍆 𐍇 𐍈 𐍉 𐍊 𐍋 𐍌 𐍍 𐍎 𐍏 𐍐 𐍑 𐍒 𐍓 𐍔 𐍕 𐍖 𐍗 𐍘 𐍙 𐍚 𐍛 𐍜 𐍝 𐍞 𐍟 𐍠 𐍡 𐍢 𐍣 𐍤 𐍥 𐍦 𐍧 𐍨 𐍩 𐍪 𐍫 𐍬 𐍭 𐍮 𐍯 𐍰 𐍱 𐍲 𐍳 𐍴 𐍵 𐍶 𐍷 𐍸 𐍹 𐍺 𐍻 𐍼 𐍽 𐍾 𐍿 𐎀 𐎁 𐎂 𐎃 𐎄 𐎅 𐎆 𐎇 𐎈 𐎉 𐎊 𐎋 𐎌 𐎍 𐎎 𐎏 𐎐 𐎑 𐎒 𐎓 𐎔 𐎕 𐎖 𐎗 𐎘 𐎙 𐎚 𐎛 𐎜 𐎝 𐎞 𐎟 𐎠 𐎡 𐎢 𐎣 𐎤 𐎥 𐎦 𐎧 𐎨 𐎩 𐎪 𐎫 𐎬 𐎭 𐎮 𐎯 𐎰 𐎱 𐎲 𐎳 𐎴 𐎵 𐎶 𐎷 𐎸 𐎹 𐎺 𐎻 𐎼 𐎽 𐎾 𐎿 𐏀 𐏁 𐏂 𐏃 𐏄 𐏅 𐏆 𐏇 𐏈 𐏉 𐏊 𐏋 𐏌 𐏍 𐏎 𐏏 𐏐 𐏑 𐏒 𐏓 𐏔 𐏕 𐏖 𐏗 𐏘 𐏙 𐏚 𐏛 𐏜 𐏝 𐏞 𐏟 𐏠 𐏡 𐏢 𐏣 𐏤 𐏥 𐏦 𐏧 𐏨 𐏩 𐏪 𐏫 𐏬 𐏭 𐏮 𐏯 𐏰 𐏱 𐏲 𐏳 𐏴 𐏵 𐏶 𐏷 𐏸 𐏹 𐏺 𐏻 𐏼 𐏽 𐏾 𐏿 𐐀 𐐁 𐐂 𐐃 𐐄 𐐅 𐐆 𐐇 𐐈 𐐉 𐐊 𐐋 𐐌 𐐍 𐐎 𐐏 𐐐 𐐑 𐐒 𐐓 𐐔 𐐕 𐐖 𐐗 𐐘 𐐙 𐐚 𐐛 𐐜 𐐝 𐐞 𐐟 𐐠 𐐡 𐐢 𐐣 𐐤 𐐥 𐐦 𐐧 𐐨 𐐩 𐐪 𐐫 𐐬 𐐭 𐐮 𐐯 𐐰 𐐱 𐐲 𐐳 𐐴 𐐵 𐐶 𐐷 𐐸 𐐹 𐐺 𐐻 𐐼 𐐽 𐐾 𐐿 𐑀 𐑁 𐑂 𐑃 𐑄 𐑅 𐑆 𐑇 𐑈 𐑉 𐑊 𐑋 𐑌 𐑍 𐑎 𐑏 𐑐 𐑑 𐑒 𐑓 𐑔 𐑕 𐑖 𐑗 𐑘 𐑙 𐑚 𐑛 𐑜 𐑝 𐑞 𐑟 𐑠 𐑡 𐑢 𐑣 𐑤 𐑥 𐑦 𐑧 𐑨 𐑩 𐑪 𐑫 𐑬 𐑭 𐑮 𐑯 𐑰 𐑱 𐑲 𐑳 𐑴 𐑵 𐑶 𐑷 𐑸 𐑹 𐑺 𐑻 𐑼 𐑽 𐑾 𐑿 𐒀 𐒁 𐒂 𐒃 𐒄 𐒅 𐒆 𐒇 𐒈 𐒉 𐒊 𐒋 𐒌 𐒍 𐒎 𐒏 𐒐 𐒑 𐒒 𐒓 𐒔 𐒕 𐒖 𐒗 𐒘 𐒙 𐒚 𐒛 𐒜 𐒝 𐒞 𐒟 𐒠 𐒡 𐒢 𐒣 𐒤 𐒥 𐒦 𐒧 𐒨 𐒩 𐒪 𐒫 𐒬 𐒭 𐒮 𐒯 𐒰 𐒱 𐒲 𐒳 𐒴 𐒵 𐒶 𐒷 𐒸 𐒹 𐒺 𐒻 𐒼 𐒽 𐒾 𐒿 𐓀 𐓁 𐓂 𐓃 𐓄 𐓅 𐓆 𐓇 𐓈 𐓉 𐓊 𐓋 𐓌 𐓍 𐓎 𐓏 𐓐 𐓑 𐓒 𐓓 𐓔 𐓕 𐓖 𐓗 𐓘 𐓙 𐓚 𐓛 𐓜 𐓝 𐓞 𐓟 𐓠 𐓡 𐓢 𐓣 𐓤 𐓥 𐓦 𐓧 𐓨 𐓩 𐓪 𐓫 𐓬 𐓭 𐓮 𐓯 𐓰 𐓱 𐓲 𐓳 𐓴 𐓵 𐓶 𐓷 𐓸 𐓹 𐓺 𐓻 𐓼 𐓽 𐓾 𐓿 𐔀 𐔁 𐔂 𐔃 𐔄 𐔅 𐔆 𐔇 𐔈 𐔉 𐔊 𐔋 𐔌 𐔍 𐔎 𐔏 𐔐 𐔑 𐔒 𐔓 𐔔 𐔕 𐔖 𐔗 𐔘 𐔙 𐔚 𐔛 𐔜 𐔝 𐔞 𐔟 𐔠 𐔡 𐔢 𐔣 𐔤 𐔥 𐔦 𐔧 𐔨 𐔩 𐔪 𐔫 𐔬 𐔭 𐔮 𐔯 𐔰 𐔱 𐔲 𐔳 𐔴 𐔵 𐔶 𐔷 𐔸 𐔹 𐔺 𐔻 𐔼 𐔽 𐔾 𐔿 𐕀 𐕁 𐕂 𐕃 𐕄 𐕅 𐕆 𐕇 𐕈 𐕉 𐕊 𐕋 𐕌 𐕍 𐕎 𐕏 𐕐 𐕑 𐕒 𐕓 𐕔 𐕕 𐕖 𐕗 𐕘 𐕙 𐕚 𐕛 𐕜 𐕝 𐕞 𐕟 𐕠 𐕡 𐕢 𐕣 𐕤 𐕥 𐕦 𐕧 𐕨 𐕩 𐕪 𐕫 𐕬 𐕭 𐕮 𐕯 𐕰 𐕱 𐕲 𐕳 𐕴 𐕵 𐕶 𐕷 𐕸 𐕹 𐕺 𐕻 𐕼 𐕽 𐕾 𐕿 𐖀 𐖁 𐖂 𐖃 𐖄 𐖅 𐖆 𐖇 𐖈 𐖉 𐖊 𐖋 𐖌 𐖍 𐖎 𐖏 𐖐 𐖑 𐖒 𐖓 𐖔 𐖕 𐖖 𐖗 𐖘 𐖙 𐖚 𐖛 𐖜 𐖝 𐖞 𐖟 𐖠 𐖡 𐖢 𐖣 𐖤 𐖥 𐖦 𐖧 𐖨 𐖩 𐖪 𐖫 𐖬 𐖭 𐖮 𐖯 𐖰 𐖱 𐖲 𐖳 𐖴 𐖵 𐖶 𐖷 𐖸 𐖹 𐖺 𐖻 𐖼 𐖽 𐖾 𐖿 𐗀 𐗁 𐗂 𐗃 𐗄 𐗅 𐗆 𐗇 𐗈 𐗉 𐗊 𐗋 𐗌 𐗍 𐗎 𐗏 𐗐 𐗑 𐗒 𐗓 𐗔 𐗕 𐗖 𐗗 𐗘 𐗙 𐗚 𐗛 𐗜 𐗝 𐗞 𐗟 𐗠 𐗡 𐗢 𐗣 𐗤 𐗥 𐗦 𐗧 𐗨 𐗩 𐗪 𐗫 𐗬 𐗭 𐗮 𐗯 𐗰 𐗱 𐗲 𐗳 𐗴 𐗵 𐗶 𐗷 𐗸 𐗹 𐗺 𐗻 𐗼 𐗽 𐗾 𐗿 𐘀 𐘁 𐘂 𐘃 𐘄 𐘅 𐘆 𐘇 𐘈 𐘉 𐘊 𐘋 𐘌 𐘍 𐘎 𐘏 𐘐 𐘑 𐘒 𐘓 𐘔 𐘕 𐘖 𐘗 𐘘 𐘙 𐘚 𐘛 𐘜 𐘝 𐘞 𐘟 𐘠 𐘡 𐘢 𐘣 𐘤 𐘥 𐘦 𐘧 𐘨 𐘩 𐘪 𐘫 𐘬 𐘭 𐘮 𐘯 𐘰 𐘱 𐘲 𐘳 𐘴 𐘵 𐘶 𐘷 𐘸 𐘹 𐘺 𐘻 𐘼 𐘽 𐘾 𐘿 𐙀 𐙁 𐙂 𐙃 𐙄 𐙅 𐙆 𐙇 𐙈 𐙉 𐙊

[الأحقاف: 5-6].

یعنی: «کیست گمراه تر از آنکس که غیر از خدا کسی را می خواند که تا روز رستاخیز بدو پاسخ نمی دهد و آن ها از دعای ایشان بی خبرند \* و

- 1- به ترجمه قرآن، اثر آقای داریوش شاهین نگاه کنید.
- 2- به ترجمه قرآن، اثر آقای عبدالمحمد آیتی بنگرید.
- 3- به ترجمه قرآن، اثر محدث دهلوی نگاه کنید.
- 4- تفسیر کشاف، ج3، ص41.





## نکاتی از سوره طه

(پیامبر ص از چه چیز رنج می‌برد؟! خدایتعالی در این دو آیه کریمه می فرماید: «ما این قرآن را بر تو فرو فرستادیم برای اینکه به رنج افتری \* بلکه (آن را فرستادیم) برای پند دادن هرکسی که (از خدا) پروا می‌کند» کلمه «إِلَّا» در اینجا برای استثنای منقطع بکار رفته و به قول مُبَرَّد (از اُئْمَةُ نحو عربی) به معنای «لَکِن» می‌آید و «تَذْکِرَةٌ» چنانکه زمخشری گفته در مقام مفعولٌ لَهُ (مفعولٌ لِأَجْلِهِ) آمده است. این دو آیه شریفه نظایر فراوان در قرآن کریم دارند و رسول خدا ص را آرام می کنند که از انکار مخالفان و سرسختی آنان در رنج و تعب نباشد و توقع ن داشته باشد که جُز پرواکنندگان از حق، کسی دل به ایمان سپارد. ولی برخی از مفسران درباره آیه نخست شأن نزول غریبی آورده اند که با مدلول آن نمی سازد. سیوطی در تفسیر «الذُّرُّ الْمُنْثَوْر» از قول ابن عباس می نویسد: «إِنَّ النَّبِيَّ ص أَوَّلُ مَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ كَانَ يَقُومُ عَلَى صُدُورِ قَدَمَيْهِ إِذَا صَلَّى فَأَنْزَلَ اللَّهُ: طه مَا أُنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»<sup>(1)</sup>

(پیامبر خدا ص در آغاز نزول وحی، به هنگام نماز بر پنجه های پایش می ایستاد، آنگاه خدا این آیه را فرو فرستاد که: ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا رنج بکشی)!

در تفاسیر شیعی نیز این معنا را آورده اند چنانکه فیض کاشانی در تفسیر «صافی» از امام

1- الذُّرُّ الْمُنْثَوْر، ج4، ص288.

باقر v روایت می‌کند که: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُومُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ طَهُ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»<sup>(1)</sup> (رسول خدا ص بر سر پنجه پاهای خود می ایستاد و خدای سبحان این آیه را فروفرستاد که: ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا رنج بکشی).! در همین کتاب آمده است که: «حَتَّى تَوَرَّمتَ قَدَمَاهُ» (تا آنجا که پاهای پیامبر ص متورم شد)!

همچنین از قول ابن عباس آورده اند که گفت: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَرْبِطُ نَفْسَهُ بِحَبْلِ كَى لَا يَنَامُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَهُ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»<sup>(2)</sup> [رسول خدا ص چون برای نماز شب برمی‌خاست، خود را با ریشمانی می‌بست تا به خواب نرود (وسقوط نکند) آنگاه خدا این آیه را فروفرستاد که: ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی].

این شأن نزول‌ها، جای تأمل دارند! و برفرض که بپذیریم رسول خدا ص در نماز خود چنان عمل می‌کرد، مدلول آیه شریفه مرتبط با آن عمل نیست زیرا در آیه بعد می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ لِحِزْبِكَ الْكَلِمَ الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةَ﴾ و این جمله، پیامبر ص را دلداری می‌دهد و اشارت می‌کند که هرکس از قرآن پند نمی‌آموزد بلکه اهل خشیت از آن برخوردار و متذکر خواهند شد (پس نباید بر منکران، اندوه خورد و به رنج افتاد) و نظیر این معنا را در سورة شریفه كهف می‌بینیم که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ لِحِزْبِكَ الْكَلِمَ الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةَ﴾ ﴿وَلَا تَجْعَلْ لِحِزْبِكَ الْكَلِمَ الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةَ﴾ ﴿وَلَا تَجْعَلْ لِحِزْبِكَ الْكَلِمَ الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةَ﴾

1- الصّافی فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 59.

2- الذّر المنثور، ج 4، ص 288.

3- و 2- از جمله معانی واژه «لَعَلَّ» چنانکه ابن هشام در مغنی گوید: الإشفاق من المکروه (ترساندن از امر ناخوشایند) است که با کلمه «مبادا» در فارسی برابر می‌آید (به مغنی اللّیب، ص 379 نگاه کنید).

3- الکشاف، ج 3، ص 50.



﴿يَعْنِي: «اگر آنان بدین سخن ایمان نیاوردند مبادا<sup>(2)</sup> جان خود را از اندوه هلاک سازی!» یا می-فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّيِّئَاتِ﴾ [الكهف: 6]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّيِّئَاتِ﴾ [فاطر: 8] «پس جانت از اندوه هایی که بر ایشان می بری به هلاکت نرو». و در آیات دیگر نیز مکرر آمده است که تنها اهل خشیت از قرآن اندرز می گیرند مانند آنچه که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّيِّئَاتِ﴾ [الأعلى: 10] یعنی: «هرکس که (از خدا) می ترسد، پند خواهد گرفت» یا می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّيِّئَاتِ﴾ [النازعات: 45] و امثال این آیات.

زمخشری در کشاف، حق این تفسیر را اداء نموده و نوشته است: «مَا نَزَلَ عَلَيْكَ الْقُرْآنُ (﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّيِّئَاتِ﴾) لَتَتَّعَبَ بِفَرْطِ نَفْسِكَ عَلَيْهِمْ وَعَلَى كُفْرِهِمْ وَ تَحَسُّرِكَ عَلَى أَنْ يُؤْمِنُوا كَقَوْلِهِ تَعَالَى: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسًا»<sup>(3)</sup> یعنی: «قرآن بر تو نازل نشده تا به رنج و تعب افتی و برکافران و کفرشان اندوه بسیار خوری و در حسرت باشی که چرا ایمان نمی آورند مانند آنچه خدایتعالی فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّيِّئَاتِ﴾ [الشعراء: 3] «مبادا خود را هلاک سازی که چرا آنان مؤمن نمی شوند.»

در تفسیر «المیزان» نیز سخنی قریب به معنای مذکور آمده و مرقوم داشته است: «فَالْمَعْنَى: مَا أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ لَتَتَّعَبَ نَفْسَكَ فِي سَبِيلِ تَبْلِيغِهِ بِالتَّكَلُّفِ فِي حَمْلِ النَّاسِ عَلَيْهِ»<sup>(1)</sup> یعنی: «معنای آیه اینست که: ما قرآن را بر تو فرونفرستاده ایم تا خود را در راه تبلیغ آن، به رنج افکنی و مردم را با تکلف، به پذیرش آن واداری!»

البته می‌توان گفت که پیامبر اکرم ص از رنج- کشیدن در راه عبادت خدا و تبلیغ قرآن نهی نشده ولی از رنج اندوه بر «انکار کافران» منع گشته است زیرا که درباره امرنخستین خدایتعالی می- فرماید: ﴿وَمَا يَكْفُرُ الْكَافِرُ﴾ (1)

﴿وَمَا يَكْفُرُ الْكَافِرُ﴾ (پس هنگامی که (از کارت) فارغ شدی رنج عبادت برخود هموارکن\* و به‌سوی خداوندت روی آور). و درباره امر دوم خدایتعالی، پیامبر را به صبر و استقامت فرامی خواند چنانکه می‌فرماید: ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ﴾ (2) (پس چنانکه مأمور شده ای پایداری کن) و نیز می‌فرماید: ﴿وَبِصْرٍ وَإِسْتِقَامَةٍ﴾ (پس بر حکم خداوند خود شکیبایی بورز). و صبر و استقامت، معمولاً در برابر سختی‌ها تحقق می‌پذیرد.

\* \* \*

﴿وَمَا يَكْفُرُ الْكَافِرُ﴾ (پس هنگامی که (از کارت) فارغ شدی رنج عبادت برخود هموارکن\* و به‌سوی خداوندت روی آور). و درباره امر دوم خدایتعالی، پیامبر را به صبر و استقامت فرامی خواند چنانکه می‌فرماید: ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ﴾ (2) (پس چنانکه مأمور شده ای پایداری کن) و نیز می‌فرماید: ﴿وَبِصْرٍ وَإِسْتِقَامَةٍ﴾ (پس بر حکم خداوند خود شکیبایی بورز). و صبر و استقامت، معمولاً در برابر سختی‌ها تحقق می‌پذیرد.

دومین آیه کریمه‌ای که لازمست از **سوره طه** بدان بپردازیم، این آیه شریفه است که می‌فرماید: «در (خواندن) قرآن - پیش از آنکه وحیش به سوی تو انجام پذیرد - شتاب مکن و بگ و خدای من، مرا دانش افزای». **دانش افزای**.

در تفسیر مزبور گفته اند که رسول خدا ص به هنگام وحی - پیش از آنکه سخنان فرشته تمام شود - همراه با او، آیات قرآنی را می خواند آنگاه این آیه کریمه نازل شد و او را از شتاب در قرائت نهی

1- مصدر این کلمه، «نَصَب» به معنای رنج کشیدن است.

2- سوره هود، آیه 112.

نمود چنانکه در تفسیر «مجمع البیان» آمده است :  
 «مَعْنَاهُ لَا تَعْجَلْ بِتِلَاوَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ جِبْرَائِيلُ مِنْ إِبْلَاغِهِ فَإِنَّهُ صَ كَانَ يَقْرَأُ مَعَهُ وَيَعْجَلُ بِتِلَاوَتِهِ مَخَافَةً نَسْيَانِهِ... وَهَذَا كَقَوْلِهِ: (لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ) عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَالْحَسَنِ وَالْجُبَّائِيَّ». <sup>(1)</sup> [معنای آیه اینست که: پیش-از فراغت جبریل از ابلاغ قرآن، در خواندن آن شتاب مکن زیرا که پیامبر ص به همراه فرشته، قرآن را می خواند مبادا آن را فراموش کند. و این سخن، نظیر گفتار خدایتعالی است که فرمود: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ [القیامت: 16]. قول مذکور از ابن عباس و حسن بصری و جبائی گزارش شده است].  
 تفاسیر جدید نیز این قول را برگزیده اند. اما در تفسیر «المیزان» پس از نقل قول مزبور می نویسد:

«فَلَوْلَا عِلْمٌ مَا مِنْهُ بِالْقُرْآنِ قَبْلَ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ لِعَجَلِهِ بِقِرَاءَةِ مَا لَمْ يَنْزِلْ مِنْهُ بَعْدُ» <sup>(2)</sup>  
 یعنی «اگر (برای پیامبر ص) دانشی از قرآن پیش از نزول آن وجود نداشت نمی توانست در خواندن چیزی که هنوز نازل نشده شتاب ورزد»!  
 در این تفسیر، نویسنده می خواهد بگوید که چون رسول خدا ص در خواندن وحی شتاب می ورزید، بنابراین پیش از نزول آیات از آن ها آگاهی داشت! و این سخن عجیبی است که با مدلول آیه مورد بحث نمی سازد زیرا که رسول خدا ص فرمان یافت تا شتاب نورزیده پس از «پایان گرفتن وحی» آن را بخواند (نه همراه با قرائت جبریل ص) و در صورتیکه پیامبر ص از مفاد وحی آگاه بود، قید پایان گرفتن (مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ) لازم نمی آمد بلکه می فرمود پیش از آنکه وحی به تو رسد، شتاب نورز و آن را بخوان (وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُوحَىٰ إِلَيْكَ) ! علاوه بر این، آیات متعددی در قرآن کریم به نحو اطلاق دلالت دارند براینکه

1- تفسیر مجمع البیان، ج 16، ص 147.

2- تفسیر المیزان، ج 14، ص 232.

پیامبر اکرم ص پیش از نزول وحی از مفاد آن بی-  
اطلاع بود و رویدادهایی که در صدر اسلام پیش آمد  
مانند «حادثهٔ إفک» و «پرسش دربارهٔ أصحاب کهف»  
و «فتنهٔ وحی» و امثال این ها، همگی گواه بر  
این معنا شمرده می شوند. خدایتعالی می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَءُوا حَتَّىٰ تَخْرُجُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ لَا تَقْرَءُوا حَتَّىٰ تَغْسِلُوا رُءُوسَكُمْ فَإِنَّكُمْ لَا تَعْلَمُونَ مَا تَعْلَمُونَ﴾ [النساء: 113] (خدا چیزهایی به تو  
آموخت که آنها را نمی دانستی و فضل خدا بر تو  
بزرگ است).

\* \* \*

خدایتعالی دراین آیه از قرآن کریم می فرماید:  
 «آیا کسانی که کافرشدند ندیدند که آسمانها و  
 زمین بسته بودند سپس آندو را بازکردیم و (حیات)  
 هر چیز زنده ای را از آب مقرر داشتیم، آیا پس  
 ایمان نمی آورند؟».

1- التفسير القرآني للقرآن، ج 9، ص 868.

«ظاهراً مفهومی که از این کلمات برمی آید اینست که کائنات در بدو امر به صورت توده ای (MASS) بوده است. بعدها (خداوند آن را) به قسمتهای مختلف منقسم ساخته است».<sup>(1)</sup>

غالب مترجمان فارسی قرآن نیز، آیه شریفه را چنان ترجمه نموده اند که همین معنا از آن برمی آید به گونه ای که یکی از ایشان مرقوم داشته است: «... آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر بازکردیم...».<sup>(2)</sup> دیگری می نویسد: «... آسمانها و زمین هردو به هم پیوسته بودند و ما آنها را از هم جدا ساختیم...».<sup>(3)</sup> سومی نوشته است: «... آسمانها و زمین به هم بسته بودند (یکی بودند) و ما آنها را از یکدیگر شکافتیم...».<sup>(4)</sup> چهارمی مرقوم داشته: «... آسمانها و زمین هردو به هم پیوسته بوده اند پس ما آن دو را از هم جدا ساختیم...».<sup>(5)</sup>

به گمان بعضی این رأی، با تئوری جدید علمی که از تشکیل نظام جهان بحث می کند نیز منطبق است و لذا باید آن را مغتنم شمرد! ولی این تفسیر، با مشکلی حل نشدنی روبرو است و از اینرو درخور اعتماد نیست و شاهد قرآنی هم ندارد! اشکال مزبور اینست که در این آیه شریفه، کافران ملامت شده اند که چرا ندیدند (یا ندانستند) که آسمانها و زمین در آغاز آفرینش با یکدیگر متّصل بودند و خداوند آنها را از هم جدا فرمود؟ و بر این مبنا، چرا ایمان نمی آورند؟! (أَفَلَا يُؤْمِنُونَ؟) و معلوم است که کافران، علم غیب نداشتند تا بدانند که در آغاز آفرینش، آسمان ها و زمین با یکدیگر متحد و به هم ملتصق بودند! این چه

1- تفهیم القرآن، ج 3، ص 230 (باترجمه دکتر آفتاب اصغر).

2- ترجمه قرآن، اثر آقای ناصر مکارم شیرازی.

3- ترجمه قرآن، اثر آقای محمدمهدی فولادوند.

4- ترجمه قرآن، اثر آقای داریوش شاهین.

5- ترجمه قرآن، اثر آقای محمدصادق تهرانی.

دلیلی است! و چرا باید توقع داشت یا ادعا نمود که آن‌ها از آغاز جهان خبر داشتند و از اینرو ایشان را درخور ملامت شمرد؟! مگر نه آنستکه تئوری مزبور اخیراً پدید آمده و در عصر پیامبر اکرم ص فلاسفه و دانشمندان یونان هم از آن با خبر نبودند تا چه رسد به کفار جاهل عربستان؟!

شاید برخی از مترجمان گمان کرده اندکه در این آیه شریفه، روی سخن با کافران عصر ما است! درحالی‌که جمله: «**أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا**» نشان می‌دهد که قرآن مجید با آوردن فعل ماضی منفی (جحد) ادعا دارد که پیش از نزول این آیه شریفه نیز کافران از بسته بودن و باز شدن آسمان و زمین آگاه و مطلع بودند! لذا می‌فرماید: آیا کسانی‌که **کافر شدند، ندیدند و ندانستند؟** بنابراین، مفهوم آیه شریفه باید جز آن باشد که برخی از مفسران و مترجمان قرآن بدان گرویده اند. آثاری که از مسلمانان صدر اسلام رسیده و ابوجعفر **طبری** و ابوعلی **طبرسی** آورده اند، نشان می‌دهد که مفسران قدیم عرب مانند **عکرمه** و **عطیه** و **ابن زید** عقیده داشتندکه مراد از بسته شدن آسمان، **نباریدن باران** و مقصود از بسته بودن زمین، **نرویدن گیاهان** بوده است و این، امر محسوسی شمرده می‌شد که عرب بارها آن را دیده بود و می‌دید که در پرتو چه تدبیر شگفتی، آسمان و زمین بازمی‌شوند و جهان خرم و آباد می‌گردد. **طبری** می‌نویسد: «**قَالَ ابْنُ زَيْدٍ: كَانَتْ السَّمَاءُ رَتْقًا لَا يَنْزِلُ مِنْهَا مَطَرٌ وَكَانَتِ الْأَرْضُ رَتْقًا لَا يَخْرُجُ مِنْهَا نَبَاتٌ فَفَتَقَهُمَا اللَّهُ فَأَنْزَلَ مَطَرَ السَّمَاءِ وَشَقَّ الْأَرْضَ فَأَخْرَجَ نَبَاتَهَا**»<sup>(1)</sup>. (ابن زید گفته است که: آسمان بسته بود، بارانی از آن فرود نمی‌آمد و زمین بسته بود، گیاهی از آن نمی‌رویید، آنگاه خدا هردورا بگشود و باران آسمان را فروفرستاد و زمین را شکافت و گیاهش را برآورد).

1- تفسیر طبری، ج 16، ص 258.

این معنا در اخبار امامیه از ابوجعفر باقر  
 و نیز گزارش شده است که (در تفسیر آیه مزبور)  
 به عمرو بن عبید معتزلی فرمود: «كَانَتِ السَّمَاءُ رَتْقًا لَا تُنْزَلُ  
 الْقَطْرَ وَكَانَتِ الْأَرْضُ رَتْقًا لَا تُخْرِجُ النَّبَاتَ فَفُتِقَ السَّمَاءُ بِالْقَطْرِ وَفُتِقَتِ الْأَرْضُ  
 بِالنَّبَاتِ».<sup>(1)</sup> (آسمان بسته بود و دانه های باران را  
 فرو نمی فرستاد و زمین بسته بود و گیاهان را  
 بیرون نمی آورد آنگاه آسمان به قطره های باران و  
 زمین به گیاهان، باز شدند).<sup>(2)</sup>  
 شاهد قرآنی این تفسیر را در سوره مبارک  
 طارق باید جست که می فرماید:

﴿تَرَى الْأَرْضَ كَامِنَةً ثُمَّ يَنْفُثُ مِنْهَا أَنْبَاتٍ﴾  
 ﴿تَرَى الْجِبَالَ كَوَافًا ثُمَّ يَبْهَثُ فِي الْأَرْضِ الْأَنْبُسَ﴾  
 ﴿فَتُخْرِجُ مِنْهَا أَسْوَاقَ غَلٍّ تَارِيَةً﴾  
 ﴿تَرَى السَّمَاءَ فَتُفْتَقُهَا وَتَرَى الْبَحْرَ يَنْفُثُ مِنْهُ دُجَانًا﴾  
 ﴿فَتُخْرِجُ مِنْهَا سَبْأَ خَلٍّ تَارِيَةً﴾  
 ﴿تَرَى السَّمَاءَ فَتُفْتَقُهَا وَتَرَى الْبَحْرَ يَنْفُثُ مِنْهُ دُجَانًا﴾  
 ﴿فَتُخْرِجُ مِنْهَا سَبْأَ خَلٍّ تَارِيَةً﴾  
 [الطارق: 11-14].

«سوگند به آسمان بارنده و زمین شکافنده که  
 این (قرآن) گفتاری قاطع است و شوخی  
 نیست»!.

\* \* \*

1- تفسیر المیزان، ج 14، ص 309

2- با این تفسیر، رابطه صدرآیه با ذیل آن یعنی با جمله  
 ﴿فَتُخْرِجُ مِنْهَا سَبْأَ خَلٍّ تَارِيَةً﴾

﴿فَتُخْرِجُ مِنْهَا سَبْأَ خَلٍّ تَارِيَةً﴾ نیز روشن می شود که با گشوده شدن آسمان و  
 بارش باران، مایه حیات زندگان (از نبات و حیوان و  
 انسان) فراهم می آید.



اسلام و گواہی پیامبرص

⑦ ✎ × ◆ □    ↖ ↗ ⌚ 🔔    II 📄 🖱️    ♦ × ✓ 🔄 ☺ 🗑️ ⇅ ○ ← ☺ 🏠 📷 🌀 ✂

. 🕒 ✂ 📧 🔴 ⌚ 📐 ➡

دراینکه مرجع ضمیر [هُوَ سَمَّاکُمْ] خدایتعالی است یا ابراهیم؟ میان مترجمان و مفسران اختلافی دیده می‌شود که جای شگفتی دارد! زیرا قرینه‌ای که در پی آیه شریفه آمده (مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا) حل مسئله را آسان می‌کند. باوجود این، یکی از مترجمان می‌نویسد: «کیش‌پدرتان ابراهیم است. او پیش از این شمارا مسلمان نامید»<sup>(۱)</sup>! (مترجم،

1- به ترجمه قرآن، اثر آقای عبدالمحمد آیتی بنگرید.

ترجمه «وَفِي هَذَا» را از قلم افکنده است). دیگری می‌نویسد: «دین پدرتان ابراهیم را (بپادارید). او از قبل شمارا مسلمان نامید و در این (قرآن) رسول گواه شما باشد»<sup>(1)</sup>! (مترجم، معنای «وَفِي هَذَا» را که عطف به «مِنْ قَبْلُ» است بدرستی دریافته). اما سومی برخلاف آندو، نوشته است: «(نگهبان) روش (ربّانی) پدرتان ابراهیم، باشید. او بود که ازپیش شمارا مسلمان نامید و دراین (قرآن نیز همان آمده است)»<sup>(2)</sup>. وچهارمی همچنین می‌نویسد: «آئین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بودکه قبلاً شمارا مسلمان نامید ودراین (قرآن نیز همین مطلب آمده است)»<sup>(3)</sup>. شگفت آنکه مفسری مانند ابن‌زید معنای صحیح آیه کریمه را دریافته و بنا بر قول طبری گفته است: «هَذَا قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ (هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ)»<sup>(4)</sup>.

متأسفانه برخی ازاین مترجمان محترم وآن مفسر برجسته، توجه نداشته‌اند که «هُوَ سَمَّاكُم» در پی «هُوَ اجْتَبَاكُم» می‌آید. و مرجع ضمیر درهر دو بخش، یکی است و «فِي هَذَا» عطف به «مِنْ قَبْلُ» شده و معلوم است که ابراهیم و نقشی درفرستادن قرآن-مجید نداشته زیرا قرآن‌کریم، کلام خداوندی - جَلَّ ذِكْرُهُ - است نه سخن ابراهیم و. هرچند درسوره بقره آمده که ابراهیم و اسماعیل و از خداوند درخواست نمودند تا ازفرزندان ایشان، امتی

مسلمان پدید آید و عرض کردند: ﴿يَا اٰهٰرَٰنُ خُذْ زَكَرِيَّا وَاٰسَمٰٓءَٰلَٰهٖمُ اٰتُوا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ هٰٓؤُلَآءِ حٰقٌّ ۖ فَاٰتُوا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ هٰٓؤُلَآءِ حٰقٌّ ۚ﴾

﴿يَا اٰهٰرَٰنُ خُذْ زَكَرِيَّا وَاٰسَمٰٓءَٰلَٰهٖمُ اٰتُوا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ هٰٓؤُلَآءِ حٰقٌّ ۚ﴾ ﴿يَا اٰهٰرَٰنُ خُذْ زَكَرِيَّا وَاٰسَمٰٓءَٰلَٰهٖمُ اٰتُوا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ هٰٓؤُلَآءِ حٰقٌّ ۚ﴾ ﴿يَا اٰهٰرَٰنُ خُذْ زَكَرِيَّا وَاٰسَمٰٓءَٰلَٰهٖمُ اٰتُوا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ هٰٓؤُلَآءِ حٰقٌّ ۚ﴾

﴿يَا اٰهٰرَٰنُ خُذْ زَكَرِيَّا وَاٰسَمٰٓءَٰلَٰهٖمُ اٰتُوا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ هٰٓؤُلَآءِ حٰقٌّ ۚ﴾ [البقرة: 128] ولی این

درخواست نباید مایه اشتباه در رجوع ضمیر به

1- به ترجمه قرآن، اثر آقای داریوش شاهین نگاه کنید.

2- به ترجمه قرآن، اثر آقای محمد صادقی تهرانی بنگرید.

3- به ترجمه قرآن، اثر آقای محمد مهدی فولادوند نگاه کنید.

4- به تفسیر طبری، ج 16، ص 646 بنگرید.

خدایتعالی در سوره حج شود و قرینه «وَفِي هَذَا» را نادیده انگارند. پس معنای آیه شریفه اینست که: [او (خداوند) نام شمارا پیش از این و در این قرآن «مسلمین» نهاد]. ابوجعفر طبری - رَحِمَهُ اللَّهُ - در تفسیرش، قول ابن‌زید را چنین نقد می‌کند:

«وَلَا وَجْهَ لِمَا قَالَ ابْنُ زَيْدٍ مِنْ ذَلِكَ، لِأَنَّهُ مَعْلُومٌ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ ۖ لَمْ يُسَمَّ أُمَّةً مُّحَمَّدٌ ص مُّسْلِمِينَ فِي الْقُرْآنِ، لِأَنَّ الْقُرْآنَ أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِهِ بِذَهْرِ طَوِيلٍ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ: ﴿وَلَكِنَّ الَّذِي سَمَّاهُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ نَزُولِ الْقُرْآنِ وَفِي الْقُرْآنِ، اللَّهُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ﴾<sup>(1)</sup>.

یعنی: «سخن ابن‌زید در این‌باره، موجه نیست زیرا که معلوم است ابراهیم ۖ امت محمدص را در قرآن، مسلمین نام نهاد چرا که قرآن پس از گذشت روزگاری دراز بعد از ابراهیم ۖ نازل شده است و خدایتعالی می‌فرماید: [او شما را پیش از این و در این قرآن، مسلمین نام نهاد]. اما کسی که ما را پیش از نزل قرآن و در این قرآن، مسلمان نامید، خدای ازلی و ابدی است».

نکته‌ای دیگر در آیه 78 سوره شریفه حج میان مفسران مایه گفتگوست که چون فرمود: «ابراهیم پدر شماست» چه معنایی را اراده فرمود؟ قول راجح آنستکه: ابراهیم ۖ پدر روحانی امت اسلامی شمرده می‌شود به دلیل آنکه در سوره احزاب، خدایتعالی زنان پیامبر اسلام ص را «مادران مؤمنان» شمرده

خود پیامبر اکرم ص همچون پدر امت است و به همین قیاس، ابراهیم ۖ نیز پدر مسلمین به‌شمار می‌آید چنانکه خطاب آیه شریفه به عموم مسلمانان است. سؤمین نکته‌ای که در آیه کریمه، لازم به توضیح است گواهی رسول خدا ص بر امت و گواهی امت

1- به تفسیر طبری، ج 16، ص 646 بنگرید.

بردیگرمردم است. شیخ **طبرسی** در تفسیر «مجمع-البيان» می‌نویسد: «لِيَكُونَ مُحَمَّدٌ ص شَهِيداً عَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ وَالْقَبُولِ»<sup>(1)</sup> (تا محمد ص بر شما، به فرمانبرداری و پذیرفتن دعوتش گواه باشد). صاحب تفسیر **الميزان** نیز همین معنا را برگزیده و می‌نویسد: «الْمُرَادُ بِهِ شَهَادَةُ الْأَعْمَالِ»<sup>(2)</sup> (مقصود از این گواهی، شهادت بر اعمال است). ولی این تفسیر با آیات دیگر قرآن نمی‌سازد که نشان می‌دهند پیامبران خدا † از اعمال پنهانی مردم آگاهی نداشتند و در روز رستاخیز از این امور اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند مانند آیه شریفه:

﴿لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ سِرٌّ وَلَا سِرٌّ عَلَىٰ آلِهِ وَلَا عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ ۚ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ عِلْمِهِ أَلْوَنُ ۚ يَوْمَ يَقُولُ الْمَرْءُ لِقَوْمِهِ أَتُلْقُونَ عَلَىٰ آلِيَّ سِرًّا وَلَا أَدْرِكُهُمْ نَصْرٌ مِّنْ رَبِّي أَمْ لَهُمْ آلَاءٌ ۚ﴾<sup>(3)</sup>

[المائدة: 109] (روزی که خدا، رسولان را گرد می‌آورد، آنگاه می‌پرسد که چگونه مورد اجابت قرار گرفتید؟ گویند ما را [در اینباره] دانشی نیست تو خود از امور پنهانی آگاهی).

قول دیگری در تفسیر **طبری** و **طبرسی** آمده که مفاد آن، با قرآن کریم سازگاری دارد و نشان می‌دهد که رسول خدا ص گواه بر ابلاغ پیام خدا به مردم است نه گواه بر اعمال و نیات ایشان!

ابوعلی **طبرسی** در اینباره می‌نویسد: **معناه:** لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ فِي ابْلَاجِ رِسَالَةِ رَبِّهِ إِلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَهُ بِأَنْ تُبَلِّغُوا إِلَيْهِمْ مَا بَلَّغَهُ الرَّسُولُ إِلَيْكُمْ<sup>(3)</sup> یعنی: «مقصود آنست که رسول خدا در ابلاغ پیام خداوندش، بر شما گواه باشد و شما نیز پس از او گواه بر مردم باشید که آنچه را رسول به شما ابلاغ کرد، به آنان برسانید.»

1- مجمع‌البيان، ج 17، ص 132.

2- الميزان، ج 14، ص 453.

3- مجمع‌البيان، ج 17، ص 132 مقایسه شود با تفسیر طبری، ج 16، ص 627 که با کمی تغییر همین معنا را آورده است.





## نکاتی از سوره مؤمنون

(بازگردان من، پروردگار من، مرا بازگردان<sup>(1)</sup>...) در این عبارت، واژه «ارِجُونِ» که در اصل «ارِجُونِی» بوده و کسره نون، عوض از یاء محذوف است، به صورت مفرد (مرا بازگردان) ترجمه شده که خطا است. مترجم دیگر نیز به همین خطا افتاده و می‌نویسد: «تا آنگاه که مرگ به سوی کسی از آنان آید، گوید: پروردگارا مرا بازگردان<sup>(2)</sup>...» و دیگری هم نوشته است: «...» گوید: پروردگارا مرا به دنیا بازگردان<sup>(3)</sup>...» و چهارمین مترجم نیز نوشته است: «...» گوید: پروردگار من، برگردان مرا<sup>(4)</sup>...».

در تمام این ترجمه ها فعل جمع، به صورت مفرد به فارسی برگردانده شده و صحیح آنست که مرقوم می‌داشتند: «... مرا بازگردانید». اُمّا معنای این تعبیر چیست و چرا به لفظ جمع آمده است؟ مفسران

- 1- به ترجمه قرآن اثر آقای عبدالحمّد آیتی نگاه کنید.
- 2- به ترجمه قرآن، اثر آقای مسعود انصاری بنگرید.
- 3- به ترجمه قرآن، اثر آقای داریوش شاهین نگاه کنید.
- 4- به ترجمه قرآن، اثر آقای مصباح‌زاده بنگرید.

در این باره سه وجه را یاد نموده اند. یکی آنکه: در این آیه شریفه به جای **تکرار مفرد**، لفظ جمع به کار رفته است. یعنی به جای آنکه گفته شود: «رَبِّ ارْجِعْنِي، ارْجِعْنِي، ارْجِعْنِي» واژه «ارْجِعُونِ» آورده شده است. قول دوم آنکه: خطاب جمع برای خداوند تعالی، از راه تعظیم و بزرگداشت می‌آید<sup>(1)</sup>. سوم آنکه: خطاب در ابتدا به خداوند است (قَالَ رَبِّ) و این از باب **استغاثه** به درگاه اوست و سپس خطاب متوجه **فرشتگان** شده که به فرمان خدا جان آدمی را قبض می‌کنند و این قول موجه‌تر از سایر آراء است زیرا اولاً معنای مزبور را حدیثی از رسول خدا ص تأیید می‌نماید که در آن حدیث آمده خطاب گوینده، با فرشتگان است. **طبری** در تفسیرش می‌نویسد: «كَمَا ذَكَرَ ابْنُ جُرَيْجٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ»<sup>(2)</sup> (چنانکه ابن جریر یاد کرده است که این سخن را پیامبر خدا ص فرموده‌اند). ثانیاً قول اول ضعف دارد زیرا چه لزومی داشته که واژه «ارْجِعْنِي» در آیه تکرار نشود مگر در همین سوره شریفه نمی‌خوانیم: ﴿رَبِّ ارْجِعْنِي﴾ ﴿رَبِّ ارْجِعْنِي﴾ ﴿رَبِّ ارْجِعْنِي﴾ [المؤمنون: 36]؟ ثالثاً قول دوم نیز ضعیف است زیرا در قرآن کریم رسم بر این نیست که در مقام خط اب به خدایتعالی، لفظ جمع به کار برده شود و شاهی در این باره از قرآن مجید نداریم.

از مفسران قدیم به عنوان نمونه: **طبری** قول صحیح را برگزیده و می‌نویسد: «إِنَّمَا ابْتَدَىءَ الْكَلَامَ بِخِطَابِ اللَّهِ - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - لِأَنَّهُمْ اسْتَغَاثُوا بِهِ ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى مَسْأَلَةِ الْمَلَائِكَةِ»<sup>(3)</sup> (سخن آنان از راه استغاثه، با خطاب به خداوند آغاز گردیده سپس به درخواست از فرشتگان بازگشته‌اند).

1- زمخشری در کشاف بر این قول، شعری را گواه آورده است که درضمن آن گوید: أَلَا فَارْحَمُونِي يَا إِلَهَ مُحَمَّدٍ (بجای فارحمنی).

2- تفسیر طبری، ج 17، ص 108.

3- تفسیر طبری، ج 17، ص 108.



از مفسران جدید نیز صاحب تفسیر «المیزان» بر همین قول رفته و مرقوم داشته است: «الظَّاهِرُ أَنَّ الْخِطَابَ لِلْمَلَائِكَةِ الْمُتَصَدِّقِينَ لِقَبْضِ رُوحِهِ وَ (رَبِّ) اسْتَغَاثَةً مُعْتَرِضَةً بِحَذْفِ حَرْفِ النَّدَاءِ وَالْمَعْنَى: قَالَ - وَهُوَ يَسْتَغِيثُ بِرَبِّهِ - ارْجِعُون».<sup>(1)</sup> (ظاهر آنستکه خطاب به فرشتگانی تعلّق دارد که عهده دار قبض روح گوینده شده‌اند و «رَبِّ» استغاثه معترضه است که حرف نداء از آن حذف گشته و معنای سخن اینست که: گوید - درحالی که به خدای خود استغاثه می نماید - ای فرشتگان مرا بازگردانید). **شاهدی قرآنی** هم مفسران برای این طرز بیان آورده‌اند که آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ الْمَمْنُونِ﴾ در سوره قصص است. در اینجا زن فرعون مصر، ابتدا به او خطاب می‌کند و سپس به لفظ جمع (لَا تَقْتُلُوهُ) یارانش را مورد خطاب قرار می‌دهد.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ الْمَمْنُونِ﴾ در سوره قصص است. در اینجا زن فرعون مصر، ابتدا به او خطاب می‌کند و سپس به لفظ جمع (لَا تَقْتُلُوهُ) یارانش را مورد خطاب قرار می‌دهد.

از ترجمه‌های قرآن کریم، کمتر ترجمه‌ای عبارت «وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» را بدرستی به فارسی برگردانده است. به عنوان نمونه: یکی از مترجمان می نویسد: «به بی‌پناهان پناه می‌دهد و نیاز به پناه دادن ندارد».<sup>(2)</sup> مترجم در اینجا به معنای کلمه «عَلَيْهِ» توجه ننموده است. در ترجمه دیگر می‌خوانیم: «آن پناه دهنده ای که خود بی‌نیاز از حمایت و پناه است».<sup>(3)</sup> این ترجمه نیز اشکال ترجمه نخست را دارد. سؤمین مترجم می‌نویسد: «او به همه پناه

1- تفسیر المیزان، ج 15، ص 71.

2- به ترجمه قرآن، اثر آقای ناصر مک ارم شیرازی نگاه کنید.

3- به ترجمه قرآن، اثر خانم طاهره صفاری بنگرید.

دهد و حمایت کند و از او کس حمایت نتواند کرد<sup>(1)</sup>». چهارمین نوشته است: «او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود<sup>(2)</sup>». پنجمین مترجم مرقوم داشته است: «او پناه دهد و به او پناه داده نشود<sup>(3)</sup>» و... .

چنانکه اشاره نمودیم، مترجمان محترم کلمه «عَلَيْهِ» را در متن آیه شریفه، مورد توجه و دقت قرار نداده‌اند. آیه شریفه می‌فرماید: «او پناه می‌دهد و بر ضد او، کسی پناه داده نشود». یعنی «اگر خدایتعالی درباره مجرمی اراده عقوبت کند، هیچکس نمی‌تواند، شخص مجرم را پناه دهد و از عقوبت خدا برهاند. چنانکه زمخشری در «کشاف» می‌نویسد: «وَلَا يُغِيثُ أَحَدٌ أَحَدًا»<sup>(4)</sup> [هیچکس (در برابر خدا) به فریاد دیگری نرسد]. قاضی بیضاوی در «أنوار التنزیل و أسرار التأویل» می‌نویسد: «يُغِيثُ مَنْ يَشَاءُ وَيَحْرُسُهُ وَلَا يُغَاثُ أَحَدٌ وَلَا يَمْنَعُ مِنْهُ وَتَعْدِيَّتُهُ بِعَلَى لِتَضْمِينِ مَعْنَى النَّصْرَةِ»<sup>(5)</sup> (خدا هرکس را که خواهد به فریادش می‌رسد و نگهداری می‌کند و از هیچکس فریادرسی و دفاع نشود و کلمه يُجَارُّ با «عَلَى» متعدی شده تا معنای نصرت را دربر داشته باشد). طبرسی در «مجمع البیان» می‌نویسد: «مَنْ أَرَادَ بِسُوءٍ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَنَعِهِ أَحَدٌ»<sup>(6)</sup> (کسی که خداوند اراده بدی درباره اش کند، هیچکس بر جلوگیری از او توانایی ندارد) و خلاصه اینکه عموم مفسران بزرگ، بر این معنا اتفاق دارند و آیه کریمه به لحاظ مفهوم نظایری چند در قرآن مجید نیز دارد مانند اینکه می‌فرماید: ﴿لَا يَجِدُ أَصْفًا لِمَنْ يَدْعُوهُ سِوَى اللَّهِ﴾

1- به ترجمه قرآن، اثر آقای مهدی الهی قمشه ای نگاه کنید.

2- به ترجمه قرآن، اثر آقای محمدمهدی فولادوند بنگرید.

3- به ترجمه قرآن، اثر آقای داریوش شاهین نگاه کنید.

4- به تفسیر کشاف، ج 2، ص 200 بنگرید.

5- به تفسیر أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج 2، ص 113 نگاه کنید.

6- به مجمع البیان، جزء 18، ص 170 بنگرید.





بخش مزبور از آیه 63 سوره شریفه نور را برخی از مترجمان قرآن، چنین ترجمه نموده اند:

«آنچنان که یکدیگر را صدا می زنید، پیامبر را صدا مزنید<sup>(1)</sup>». مترجمی دیگر می نویسد: «پیامبر را میان خویش چنان فرا نخوانید که یکدیگر را فرا می خوانید<sup>(2)</sup>». سؤمین نوشته است: «وقتی که پیامبر را صدا می زنید اینطور خودمانی نباشید که گویی یکی از افراد خودتان را صدا می - زنید<sup>(3)</sup>». چهارمین مترجم مرقوم داشته: «خطاب کردن پیغمبر را میان خودتان مانند خطاب کردن همدیگر نکنید<sup>(4)</sup>». پنجمین مترجم می نویسد: «صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید<sup>(5)</sup>». ششمین مترجم نوشته است: «خطاب کردن پیامبر را در میان خود، مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی (دیگر) قرار مدهید<sup>(6)</sup>»...

- 1- به ترجمه قرآن، اثر آقای عبدالحمّد آیتی بنگرید.
- 2- به ترجمه قرآن، اثر آقای علی موسوی گرمارودی نگاه کنید.
- 3- به ترجمه قرآن، اثر خانم طاهره صفّارزاده بنگرید.
- 4- به ترجمه قرآن، اثر آقای ابوالقاسم پاینده نگاه کنید.
- 5- به ترجمه قرآن، اثر آقای ناصر مکارم شیرازی بنگرید.
- 6- به ترجمه قرآن، اثر آقای محمدمهدی فولادوند نگاه کنید.

همه این ترجمه‌ها بدون اینکه سیاق آیه را رعایت کنند، تحت تأثیر روایتی قرار گرفته‌اند که می‌گوید معنای آیه شریفه آنستکه در وقت خطاب به پیامبرص: **یا محمد و یا أبا القاسم** مگویید بلکه **یا نبی الله و یا رسول الله** بگویید و پیامبرص را با احترام صدا کنید. چنانکه **طبری** این معنا را از **مجاهد و قتاده** نقل کرده<sup>(1)</sup> (و خود آن را نمی‌پذیرد!) و امامیه نیز به روایت ضعیفی آن را از **أبوجعفر باقر** گراش نموده‌اند.<sup>(2)</sup>

اگر این مترجمان محترم به قبل و بعد آیه شریفه اندک توجهی می‌کردند، درمی‌یافتند که مقصود از

از **یا نبی الله و یا رسول الله** نهی از گفتن **یا محمد و یا أبا القاسم** نیست بلکه موضوع برسر دعوت پیامبر است هنگامی که مؤمنان را برای امر مهم و **جامعی** (چون جهاد و غیره) فرا می‌خواند چنانکه پیش از آیه مزبور می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ لَئِي تَذَكَّرُوا﴾<sup>(3)</sup> (ای کسانی که ایمان آورده‌اند و همنامان، آنگاه که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و هنگامی که برای کاری عمومی با پیامبر همراهند، از جمع نروند تا از وی اجازت خواهند...) در پی همین سخن است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُرْسَلُونَ فَقُلُوا نَحْمَدُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ﴾<sup>(4)</sup> (ای کسانی که ایمان آورده‌اند و همنامان، آنگاه که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و هنگامی که برای کاری عمومی با پیامبر همراهند، از جمع نروند تا از وی اجازت خواهند...) در پی همین سخن است که می‌فرماید: میان خودتان همچون دعوت همدیگر نشمرید (که می‌توانید آن را بپذیرید یا رد کنید یا از مجلس آنان بدون اجازه بیرون روید). آنگاه در ذیل

1- به تفسیر طبری، ج 17، ص 389 بنگرید.

2- به تفسیر صافی، ج 2، ص 184 نگاه کنید.

همین بخش می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (نور: ۱). یعنی: خدا از میان شما آنان را که پناه به دیگران برده (مخفی می‌شوند و) آهسته آهسته بیرون می‌روند، به‌خوبی می‌شناسد! چنانکه ملاحظه می‌کنیم سخن از فراخوانی پیامبرص و ترک نکردن مجلس اوست نه سفارش به اینکه «یا رسول‌الله» را جایگزین «یا محمد» کنید. هرچند این سفارش در حدّ خود، محترم است ولی به هیچ‌وجه از مدلول آیه کریمه برنمی‌آید. درعین‌حال جا دارد که گفته شودچند تن از مترجمان و مفسران ارجمند به معنای صحیح آیه شریفه توجّه داشته‌اند و در رأس آنان از **عبدالله بن عباس** باید نام برد چنانکه **طبری** در تفسیر گرانمایه‌اش، قول وی را گزارش نموده است.<sup>(۱)</sup> **أَبِي السَّعْدِ** نیز تفسیر نامناسبی را که آوردیم نقل کرده و می‌نویسد: «فَلَا يُنَاسِبُ الْمَقَامَ»<sup>(۲)</sup> (این تفسیر، مناسب با مقام آیه نیست). **ابن جزّی** هم در «التَّسْهِيلُ لِعُلُومِ التَّنْزِيلِ» معنای صحیح آیه را می‌آورد و می‌نویسد: «يُقَوَّى هَذَا الْقَوْلُ مُنَاسِبَتُهُ لِمَا قَبْلَهُ»<sup>(۳)</sup> (این‌قول را مناسبتش با پیش‌از خود، تقویت می‌کند). در تفسیر «الميزان» نیز مفسر محترم، قول صحیح را نقل کرده و می‌نویسد: «هذا أُنْسَبُ لِسِيَاقِ الْآيَةِ السَّابِقَةِ»<sup>(۴)</sup> (این قول، به‌دلیل سیاق آیه پیشین، از همه آراء مناسبتر است). و در بخش روایی از تفسیر الميزان نیز، روایت امام باقر (ع) را گزارش می‌نماید و سپس می‌نویسد: «قَدْ تَقَدَّمَ أَنَّ ذِيلَ الْآيَةِ لَا يُلَانِمُ هَذَا الْمَعْنَى»<sup>(۵)</sup> (پیش از این گذشت که دنباله آیه

1- به تفسیر طبری، ج 17، ص 389 نگاه کنید.

2- به تفسیر **أَبِي السَّعْدِ** (در حاشیه تفسیر فخر رازی) ج 7، ص 4 بنگرید.

3- به تفسیر **ابن جزّی** کلبی، ج 3، ص 136 نگاه کنید.

4- به تفسیر الميزان، ج 15، ص 182 بنگرید.

5- به تفسیر الميزان، ج 15، ص 185 نگاه کنید.

---

شریفه، با این معنا سازگاری ندارد). پیدا است که روایت مزبور را به لحاظ عدم ملایمت با سیاق قرآن، قابل اعتماد نمی‌شمرد.

\*

\*

\*



در محیط ما شهرت دارد که قرآن مجید دو بار از سوی خداوند سبحان بر پیامبر گرامی اسلام ص نازل شده است و این شهرت مولود تفاسیر و مقالاتی است که نویسندگانی چند، در میان ما به فارسی نگاشته اند (نه تفاسیر فنی و قدیمی). به- عنوان نمونه: در یکی از تفاسیر جدید فارسی (که از داشتن مطالب ارزنده هم خالی نیست) آمده است: «قرآن دارای دو نوع نزول بوده است. اوّل نزول دفعی و جمعی که یکجا از سوی خداوند بر قلب پاک پیامبر ص در ماه رمضان و شب قدر نازل گردیده، دوّم نزول تدریجی که برحسب شرائط و حوادث و نیازها در طیّ 23 سال نازل شده است<sup>(1)</sup>». البتّه در تفسیرهای قدیمی نیز سخن از تکرار نزول قرآن رفته ولی نزول دوبار (دفعی و تدریجی) بر قلب رسول خدا ص، سخنی تازه شمرده می‌شود. در تفسیر فارسی دیگری (که آن هم مطالب ارزنده- ای دارد) نویسنده محترم مرقوم داشته است: «از آیاتی که قرآن و نزول آن را تعریف و توصیف می- نماید، به وضوح برمی‌آید که قرآن به دو صورت مشخص و در دو مرتبه نازل شده است. اوّل به صورت نزول

1- به تفسیر نمونه، اثر آقای ناصر مکارم شیرازی، ج 21، 149<sup>ص</sup> نگاه کنید.

بسیط و جمع و پیوسته، دوّم به صورت باز و تدریجی و تفصیلی<sup>(1)</sup>». و

منشأ این برداشت، چند چیز است: یکی کاربرد واژه «إنزال» و تفاوت آن با «تنزیل» در قرآن مجید که به گمان هردو مفسّر محترم، اوّلی برای نزول دفعی و دوّمی برای نزول تدریجی به کار رفته است. درحالی‌که آیه 32 از سورة شریفه فرقان، خلاف این برداشت را به وضوح نشان می‌دهد زیرا از قول کافران گزارش می‌فرماید که گفتند:

﴿فَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ إِذَا سَأَلَ عَنْ ظُلْمِهِ قِيلَ أَمْ لَكَ بِآيَةِ الْكِتَابِ فَلْيُفَصِّلْ الْآيَةَ لَنَا نَحْنُ كَافِرُونَ﴾ (چرا این قرآن یکباره بر او فرود نیامده است؟!). همانطورکه ملاحظه می‌شود برای نزول دفعی، در این آیه شریفه لفظ «نَزَلَ» از مصدر تنزیل، به کار رفته، نه لفظ «أُنْزِلَ» از مصدر إنزال! و این با ادّعای مفسّران محترم سازگار نیست.

دوّم آنکه یکی از آندو مفسّر محترم مرقوم داشته است: پیامبرص قبل از نزول تدریجی قرآن، از آن آگاهی داشت؛ به دلیل آیه 114 از سورة طه که می‌فرماید

﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَخُلِعَ قَلْبُكَ إِنَّكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَيْهِ سَوَّاهٌ﴾

مزبور را چنین ترجمه می‌نماید: «پیش از آنکه وحی درباره قرآن بر تو نازل شود، نسبت به آن عجله مکن<sup>(2)</sup>». متأسفانه مفسّر محترم در ترجمه آیه شریفه دچار اشتباه شده (و از اینجا در نتیجه - گیری، به خطا افتاده است) زیرا ﴿فَخُلِعَ قَلْبُكَ﴾ «پنداشته، در صورتی‌که به معنای «يُتَمَّ إِلَيْكَ» می‌آید. ولی از

1- به تفسیر پرتوی از قرآن، اثر مرحوم آقای طالقانی، جزء آخر، ص 192 بنگرید.

2- به تفسیر نمونه، ج 21، ص 149 نگاه کنید.

حُسن توفیق، در جای دیگر از تفسیرش آن را به-  
درستی ترجمه نموده و نوشته است: «نسبت به قرآن  
عجله مکن، پیش از آنکه وحی آن **بر تو تمام  
شود**»<sup>(1)</sup>. آری، رسول خدا ص شتاب می‌ورزید و به همراه  
پیک وحی (جبریل ص) آیات شریفه را پیش از تمام شدن  
آن‌ها، می‌خواند. آنگاه فرمان یافت تا پس از  
اتمام قرائت جبریل، قرآن را تلاوت نماید و این  
امر به هیچوجه نشان نمی‌دهد که پیامبر ص پیش از  
نزول قرآن، از آن آگاهی داشته است! چنانکه  
بازهم مفسر مزبور در تفسیر آیه مذکور می‌نویسد: «و  
از آنجا که گاه پیامبر ص به خاطر عشق به  
فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم، به هنگام  
دریافت وحی عجله می‌کرد و کاملاً مهلت نمی‌داد تا  
جبرئیل سخن خود را تمام کند، در دنباله این  
آیه چنین به او تذکر داده می‌شود: **و نسبت به  
قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن تمام شود** :

﴿وَلَا تُجْرِئْ عَاجِلَةً عَلَيْهِمْ يُرْسِلُ فِيهَا مِنْهُمُ الْمَلَايِكَةُ يُخَوِّفُونَ بِهِ الْكَافِرِينَ﴾<sup>(2)</sup>

سپس می‌نویسد: «و بعضی گفته‌اند چون آیات قرآن  
مجید یکبار به صورت جمعی در شب قدر بر قلب  
پیامبر ص نازل شده و یکبار هم به طور تدریجی در  
مدّت 23 سال، لذا پیامبر ص به هنگام نزول تدریجی  
آیات، گاه پیشقدم بر جبرئیل می‌شد. قرآن دستور  
می‌دهد در این کار عجله مکن و بگذار نزول (دفعی  
و) تدریجی هر کدام به موقع خود انجام گیرد. **ولی  
تفسیر نخست، نزدیکتر بنظر می‌رسد**»<sup>(3)</sup>. چنانکه  
ملاحظه می‌شود، نویسنده محترم در پایان سخن،  
قولی را که از دیگران گزارش نموده، نمی‌پسندد و

1- به تفسیر نمونه، ج 13، ص 310 بنگرید.

2- تفسیر نمونه، ج 13، ص 312.

3- تفسیر نمونه، ج 13، ص 313 و 314.

قول اوّل را نزدیکتر به تفسیر آیه شریفه می‌شمرد.

**سومین** دستاویزی که بدان پرداخته اند، آیه اوّل از سوره کریمه **هود** است که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَتُبَيِّنْ لَهُ الْآيَاتِ الْمُبِينِ﴾. دو مفسّر محترم، آیه شریفه را چنین ت ترجمه می‌نماید: «کتابی است که آیات آن استوار و سخت بهم پیوسته شده سپس باز و تفصیل داده شده ازجانب حکیم خبیر است<sup>(1)</sup>». ولی این ترجمه، نشان می‌دهد که آیات قرآن از دو صفت (**استحکام** و **تفصیل**) برخوردارند اما اینکه قرآن، دوبار نازل شده است! به هیچوجه از آیه مزبور برنمی‌آید.

**چهارمین** دستاویز ایشان، روایتی مروی از **امام صادق** و نیز از **ابن عباس** است. مفسّر مزبور در این‌باره می‌نویسد: «خلاصه مضمون این روایات باختلاف در تعبیر چنین است: قرآن به صورت جمعی در شب قدر یا ماه رمضان از بیت المعمور یا لوح محفوظ یا آسمان بالا، به آسمان دنیا نازل شده سپس از آن به تدریج و تفریق در مدت 23 سال فرود آمده است<sup>(2)</sup>».

این روایات که از امام صادق و ابن عباس مأثورند، در مقام بیان نزول جمعی و تدریجی آمده‌اند ولی تصریح دارند که نزول جمعی قرآن از لوح محفوظ به آسمان نزدیکتر (السّماء الدّن یا) صورت پذیرفته است، نه بر قلب پیامبر اکرم ص و لذا اثبات نمی‌کنند که نزول دفعی و تدریجی قرآن،

1- تفسیر پرتوی از قرآن، جزء آخر، ص 193.

2- تفسیر پرتوی از قرآن، جزء آخر، ص 193. (متن روایت در مجمع البیان بدینصورت آمده: «إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ جَمِيعَ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ بَعْدَ ذَلِكَ نَجْوَمَا فِي طُولِ عَشْرِينَ سَنَةً»).

در یک منزل یا در «وعاء واحد» رخ داده است. پس آنچه قابل انکار نیست همانست که در مدّت 23 سال، قرآن کریم به تدریج بر رسول خدا ص نازل شده و نزول آسمانی آن از نزول زمینی جدا بوده است. دلیلی که این امر را تقویت می نماید آیه 32 از سوره شریفه **فرقان** است که آن را در صدر مقاله آورده ایم. در آیه مزبور می خوانیم که کافران به رسم اعتراض، پرسیده اند:

﴿فَمَا أَصْبَرُ أَنْ لَا يَنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدٌ﴾ (چرا این قرآن یکباره بر او فرود نیامده است؟!)

اگر قرآن کریم، نزول دفعی داشت در برابر این اعتراض لازم بود که پاسخ داده شود: چنان نیست، قرآن یکباره هم بر پیامبر نازل شده است! ولی آیه مورد بحث در سوره فرقان، ابتدا سخن کافران را تصدیق می نماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَقُولُوا إِنَّمَا أَهْلُ الْبَيْتِ يَتْلُوهُ فَسَبِّحُوا بِحَمْدِ رَبِّكُمْ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَكْفُرُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ (چنان است). آنگاه حکمت نزول تدریجی قرآن را بیان می کند:

﴿وَلَا تَقُولُوا إِنَّمَا أَهْلُ الْبَيْتِ يَتْلُوهُ فَسَبِّحُوا بِحَمْدِ رَبِّكُمْ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَكْفُرُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ (یعنی: تا قلب تو را بدان استوار داریم و آن را با درنگ تمام (برتو) خوانده ایم. به قول زمخشری در کشاف: «وَقَوْلُهُ (كَذَلِكَ) جَوَابُ لَهُمْ، أَي: كَذَلِكَ أَنْزَلَ مُفَرَّقًا وَالْحِكْمَةُ فِيهِ أَنْ تُقَوَّى بِتَفْرِيقِهِ فَوَائِدُ»<sup>(1)</sup>) «كَذَلِكَ» پاسخ آن ها است یعنی آری؛ قرآن به تدریج نازل شده و حکمتش آنستکه قلب تو را با نزول پراکنده آن، نیرو بخشیم).

می بینیم که قرآن مجید از تثبیت قلب پیامبر ص سخن می گوید و این امر در **کشاکش حوادث** صدر اسلام با نزول وحی های مکرّر، لازم می آمده است و به ویژه حکایت رویدادهایی که برای دیگر فرستادگان خدا پیش آمده بود، رسول اکرم ص را به استقامت و پایداری برمی انگیزت چنانکه در سوره **هود** فرموده

است ﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ النُّجُومِ سَاقِطًا﴾ (از اخبار رسولان همه را برتو می‌خوانیم، چیزهایی که دلت را بدانها استوار سازیم). علاوه براین، نزول تدریجی قرآن در تربیت جامعه مسلمانان به صورت مرحله‌ای، نقش مؤثری داشته است و از اینرو می‌فرماید: ﴿وَيُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فِيهَا﴾ (فرشتگان را در آن فرستادیم تا آن را در بخشهایی جدا از یکدیگر فرستادیم تا آن را بر مردم با تأنی و درنگ بخوانی). بنابراین فرضیه نزول دوگانه قرآن را باید کنار نهاد چنانکه از مشاهیر امامیه، کسانی چون شیخ مفید و شریف مرتضی در نفی این فرضیه، کوشیده اند. شیخ مفید در رساله «تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد» که آن را در شرح عقاید ابن بابویه (ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین) و نقد آن‌ها نگاشته است، درباره نزول جمعی قرآن با وی به مناقشه برمی‌خیزد (با اینکه ابن بابویه، به نزول جمعی قرآن، بر آسمان نزدیکتر عقیده داشته نه بر قلب رسول اکرم ص) و می‌فرماید: «الَّذِي ذَهَبَ إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ فِي هَذَا الْبَابِ أَصْلُهُ حَدِيثٌ وَاحِدٌ لَا يُوجِبُ عِلْمًا وَلَا عَمَلًا وَنَزُولُ الْقُرْآنِ عَلَى الْأَسْبَابِ الْحَادِثَةِ حَالًا فَحَالًا»<sup>(1)</sup> (آنچه ابوجعفر در این باب به سوی آن رفته، اصلش خبر واحدی است که نه موجب علم می‌شود و نه موجب عمل! و نزول قرآن بنا بر اسباب و احوالی بوده که یکی پس از دیگری روی داده است). آنگاه شواهدی را از قرآن کریم می‌آورد که از اسباب نزول آن حکایت می‌نمایند. آری؛ می‌توان گفت اگر آیه شریفه ﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ النُّجُومِ سَاقِطًا﴾ (و اگر آیه شریفه

1- تصحیح الاعتقاد، اثر شیخ مفید، (فصل فی نُزُولِ القرآن)، ص 102.

﴿وَمَا يَنصُرُكَ إِلَّا اللَّهُ﴾<sup>(1)</sup> [التوبة: 43] قبلاً بر پیامبرص نازل شده بود، دیگر امکان نداشت که رسول خداص به کسانی اجازه دهد تا به جهاد حاضر نشوند. یا چنانچه آیه: ﴿وَمَا يَنصُرُكَ إِلَّا اللَّهُ﴾<sup>(2)</sup> [التحریم: 1]

قبلاً نزول یافته بود، ممکن نبود که رسول خداص به خاطر رضایت همسرانش امری را برخود ممنوع سازد. و شیخ مفید به نزول قرآن در شب قدر هم اشاره می‌کند و آن را بخشی از قرآن (یا آغاز نزول قرآن) می‌شمرد و می‌نویسد:

«أَنَّ نَزْلَ جُمْلَةِ مِنْهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ثُمَّ تَلَاهُ مَا نَزَلَ مِنْهُ إِلَى وَفَاةِ الرَّبِّ ص»<sup>(3)</sup>.

یعنی: «همانا بخشی از قرآن در شب قدر نازل شد سپس آنچه که از قرآن نزول یافت تا زمان وفات پیامبرص در پی آن آمد.»

و سخن شیخ نباید مایه شگفتی شود چرا که در عرف قرآن، بخشی از کتاب خدا نیز «قرآن» نامیده شده مانند آیه کریمه:

﴿وَمَا يَنصُرُكَ إِلَّا اللَّهُ﴾<sup>(4)</sup> [الأحقاف: 29] و امثال آن.

\* \* \*

1- «خدا از تو درگذرد، چرا به آن‌ها اجازه دادی (که به جهاد نیایند)؟»

2- «ای پیامبر چرا چیزی را برخود حرام می‌کنی که خدا برایت حلال کرده است درحالی‌که خشنودی همسرانت را می‌جویی؟»

3- تصحیح الاعتقاد، ص 103. (این قول در مجمع البیان نیز نقل شده است که: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ابْتَدَأَ أَنْزَالَهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ).





این معنا را برخی از مفسران قدیمی دیگر نیز آورده اند چنانکه **قُرطبی** اندلسی در تفسیرش می - نویسد: «وَصَفَّ الْحَجَّ مَادِّ بِالْعَادَاةِ بِمَعْنَى أَنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي - إِنْ عَبْدَتْهُمْ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>(2)</sup>. یعنی: «ابراهیم ﷺ که اشیاء بیجان را به دشمنی وصف نمود، گفته وی به معنای آنست که اگر من بت ها را پرستش کرده بودم، آن ها در روز رستاخیز دشمن من می شدند!» **شوکانی** یمنی در تفسیر «فتح القدير» نیز بر همین رأی رفته

2- تفسیر قرطبی (الجامع لأحكام القرآن)، ج7، ص74.

است<sup>(1)</sup>. و ظاهراً همگی تفسیرمذکور را از طبری گرفته‌اند که اقدم بر آنان بوده است. ولی چنانکه گفتیم این تفسیر چندان وجه نیست زیرا ظاهر آیه شریفه دلالت دارد براینکه بت‌های مشرکان در همان روزگار، دشمن ابراهیم بودند و سخنی از دشمنی آنان به روز رستاخیز در آیه مزبور نرفته است.

از قدمای مفسران، ابوزکریا فراء (متوفی در سنه 207 هـ ق) گفته است که سخن ابراهیم U به اصطلاح، «سخنی مقلوب» شمرده می‌شود. یعنی مراد ابراهیم U آن بوده که «من دشمن بت‌ها هستم»<sup>(2)</sup> نه آنکه بت‌ها دشمن من باشند! این گفته اگرچه سخنی معقول است ولی با ظاهر آیه شریفه موافقت ندارد.

تفسیر صحیح آیه کریمه اینست که : ابراهیم U بت‌ها را به اعتبار آنکه ازسوی مشرکان پرستیده می‌شدند (نه به اعتبار سنگ و چوب بودنشان!) دشمن عقیده توحیدی ورستگاری خود می‌شمرد<sup>(3)</sup> و آن‌ها را گمراه کننده مردم می‌دانست چنانکه پس از ذکر آنان، به درگاه خداوند عرض کرد : ﴿قُلْ إِنَّمَا كُنْتُ نَذِيرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾ [ابراهیم: 36] یعنی: «خداوندا، آن‌ها بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند!» و این سخن از باب «مجاز» آمده و اعتبار «سببیت» در آن رفته است یعنی بت‌ها، اسباب گمراهی مردم شده - اند. البتّه ابراهیم U به‌خوبی می‌دانست که بت‌ها فاقد شعور و ادراکند و سود و زیانی به کسی نمی‌رسانند چنانکه به‌صورت «استفهام انکاری» به بت‌پرستان فرمود : ﴿قُلْ إِنَّمَا هِيَ تِجَارَةٌ مِّنْ عِندِ النَّاسِ لِيَبْغُواْ فَسَادًا يَّكُونُ لِلنَّاسِ عِندَ رَبِّهِمْ لَئِيْذٌ عَلَيْهِمْ وَكُلٌّ فِيْهَا خٰسِرُونَ﴾ [ابراهیم: 18]

1- تفسیر شوکانی، ج 4، ص 104.

2- به تفسیر شوکانی، ج 4، ص 104 بنگرید.

3- از تفاسیر جدید، تفسیر «المیزان» از شیعه و تفسیر «المنیر» از اهل سنت تقریباً همین رأی را برگزیده‌اند.

﴿الشمع-راء: 72-73﴾ یعنی: «هنگامی که  
 بت‌ها را می‌خوانید، آیا آن‌ها سخن شما را می-  
 شنوند؟ یا شما را سود و زیانی می‌رسانند؟!».  
 خلاصه آنکه نسبت دشمنی و گمراه کردن برای بت-  
 های بی‌جان، نسبتی **مجازی** است<sup>(1)</sup> و غفلت از این  
 معنا، برخی از مفسران را از درک آیه شریفه دور  
 کرده است.

\* \* \*

---

1- چنانکه کفار زمان ما، «کعبه معظمه» را دشمن خود می-  
 دانند!



در میان فرقهٔ امامیه مشهور است که آیهٔ 83 از  
سورهٔ شریفهٔ نمل دلالت دارد بر اینکه پیش از  
قیامت، عده‌ای از مردم به دنیا بازمی‌گردند. شیخ  
طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» می‌نویسد: «وَاسْتَدَلَّ بِهِذِهِ  
الآيَةُ عَلَى صِحَّةِ الرَّجْعَةِ مَنْ ذَهَبَ إِلَى ذَلِكَ مِنَ الْإِمَامِيَّةِ بِأَنَّهُ قَالَ إِنَّ دُخُولَ (مِنْ) فِي  
الْكَلَامِ يُوجِبُ التَّبْعِيضَ فَذَلِكَ عَلَى أَنَّ الْيَوْمَ الْمُنْشَارَ فِي الْآيَةِ يُحْشَرُ فِيهِ قَوْمٌ دُونَ قَوْمٍ  
وَلَيْسَ ذَلِكَ صِفَةً يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ سَبْحَانَهُ : وَحْشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نَغَادِرْ مِنْهُمْ  
أَحَدًا»<sup>(1)</sup>

یعنی: «کسانی از امامیه که بر قول به رجعت رفته‌اند، بدین آیه بر درستی آن، استدلال نموده - اند که چون در کلام (عرب) حرف «**مِنْ**» داخل شود، موجب **تبعیض** در معنا خواهد شد. بنابراین، آیه کریمه دلالت دارد بر آنکه در آنروز گروهی از اقوام محشور می‌شوند، نه همگی آن‌ها! و البتّه این وصف از آن روز رستاخیز نیست که خدای سبحان درباره‌اش فرموده: آنان را محشور می‌کنیم و هیچکس از ایشان را وانمی‌گذاریم».

از تفاسیر جدید امامیه، تفسیر «المیزان» نیز همین قول را تأیید نموده می‌نویسد: «وَظَاهِرُ الْآيَةِ أَنَّ هَذَا الْحَسَرَ فِي غَيْرِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَنَّهُ حَسَرٌ لِلْبَعْضِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ لَا لَجَمِيعِهِمْ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى

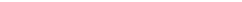
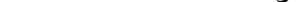

1- تفسير مجمع البيان، ج 20، ص 251.

یعنی: «ظاهر آیه نشان می دهد که این حشر، در غیر روز رستاخیز صورت می گیرد زیرا برای بعضی از افراد هرأمت است ، نه برای همه آن ها. و خدای تعالی در وصف حشر روز رستاخیز فرموده : آنان را محشور می کنیم و هیچکس از ایشان را وانی - گذاریم».

با اینهمه، صاحب تفسیر المیزان آیه مذکور را «نص» در مسئله رجعت نمی‌شمرد و می‌نویسد: **وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ نَصًّا** <sup>(2)</sup> (و هرچند آیه شریفه، نص در این معنا نیست). و چنانکه می‌دانیم: **نص** در کلام، سخنی است که احتمال خلاف در آن نرود.

اینک باید دانست که دلیل این امر چیست ؟ در میان اهل علم معروفست که گویند: **إثبات الشيء لا ينفي ما عداه** (اثبات چیزی، غیر آن را نفی نمی-کند). پس اگر در آیه شریفه آمده که «روزی

از میان همهٔ اُمّت‌ها گروهی از تکذیب‌کنندگانشان را محشور می‌کنیم» و سپس می‌فرماید با آنان خطاب و عتاب خواهیم نمود که :



 (آيات مرا تكذب) [النمل: 84]
 

کردید درحالی که بدانها دانشی فراگیر  
نداشتید؟! . آیا این سخن دلیل بر آنست که  
در آنروز، کسانی که آیات خدا را تصدیق نمودند،  
محشور نخواهند شد؟! اگر چنین باشد پس آیاتی که  
دلالت دارند در روز رستاخیز، پرهیزکاران محشور  
خواهند شد نیز دلیلند برآنکه کافران و فاسقان  
محشور نمی شوند! مانند آیه شریفه : ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْكَ كَثْرَتُ  
دِينِكَ﴾

1- تفسير الميزان، ج 15، ص 435.

2- تفسير الميزان، ج15، ص 436.

﴿مَرْيَمُ﴾ [مریم: 85].  
 یعنی «روزی که پرهیزکاران را به سوی خدای رحمن  
 به میهمانی محشور می کنیم» و آیه شریفه:  
 ﴿وَالنَّهْيِ دُونَ رُجُوعِ الْأَشْخَاصِ وَإِحْيَاءِ الْأَمْوَاتِ﴾<sup>(1)</sup> [الأنعام: 72]

یعنی: «نماز را بپا دارید و تقوای خدا را  
 رعایت کنید و اوست کسی که به سوی محشور می -  
 شوید.» و امثال این آیات.

صاحب **مجمع البیان** در پی سخن خود می نویسد: «أَنَّ  
 جَمَاعَةً مِنَ الْإِمَامِيَّةِ تَأَوَّلُوا مَا وَرَدَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي الرَّجْعَةِ عَلَى رُجُوعِ الدَّوْلَةِ وَالْأَمْرِ  
 وَالنَّهْيِ دُونَ رُجُوعِ الْأَشْخَاصِ وَإِحْيَاءِ الْأَمْوَاتِ»<sup>(1)</sup> (جماعتی از امامیه  
 اخباری را که درباره رجعت وارد شده است بر  
 رجعت دولت و امر و نهی یعنی احکام اسلام، تأویل  
 کرده اند، نه بر بازگشت اشخاص و زنده ساختن  
 مردگان).

با اینهمه در ذیل سخنش کلامی را می آورد که در  
 آغاز، آن را نقض نموده است! و می نویسد: «الرَّجْعَةُ لَمْ  
 تَثْبُتْ بِظَوَاهِرِ الْأَخْبَارِ الْمَنْقُولَةِ، فَيَتَطَرَّقُ التَّأْوِيلُ عَلَيْهَا وَإِنَّمَا الْمَعْنَى فِي ذَلِكَ عَلَى إِجْمَاعِ  
 الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ»<sup>(2)</sup>! (رجعت با ظواهر اخباری که گزارش  
 شده ثابت نمی شود تا تأویل، در آن ها راه یابد،  
 و در این باره اعتماد، بر اجماع شیعه امامیه  
 است).

معلوم نیست این چه **اجماعی** است که جماعتی از  
**قدمای امامیه** بدان معتقد نبوده اند و اخبار  
 رجعت را به «رجعت دولت آل محمد ص» و شوکت  
 «احکام اسلام» تأویل کرده اند؟!  
 أمّا صاحب «المیزان» با وجود آنکه آیه  
 مورد بحث را **نصّ** در رجعت نمی داند، می گوید: چون  
 موضوع «نفخ صور» و «وقایع قیامت» در چند آیه

1- تفسیر مجمع البیان، ج 20، ص 250.

2- تفسیر مجمع البیان، ج 20، ص 250.

پس از آیه مزبور، قرار گرفته، بنابراین، حشر مذکور ناگزیر پیش از قیامت صورت می‌گیرد<sup>(1)</sup>!

ولی قول ایشان نقض می‌شود به اینکه: در سوره شریفه **زُمر** نیز موضوع «**نفخ صور**» و «**وقایع قیامت**» پس از ذکر دوزخی شدن کافران در روز رستاخیز آمده است چنانکه در آیه 60 می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ ۚ يَوْمَ تَفُوتُ أَصْحَابُ الْمُنَافِقِ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُّؤْتَمَرُونَ ۚ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ ۖ وَهُمْ لَا يُعْلَمُونَ ۚ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ۚ يَوْمَ تَفُوتُ أَصْحَابُ الْمُنَافِقِ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُّؤْتَمَرُونَ ۚ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ ۖ وَهُمْ لَا يُعْلَمُونَ ۚ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ۚ يَوْمَ تَفُوتُ أَصْحَابُ الْمُنَافِقِ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُّؤْتَمَرُونَ ۚ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ ۖ وَهُمْ لَا يُعْلَمُونَ ۚ﴾

سپس با فاصله چند آیه، به نفخ صور و حوادث قیامت می‌پردازد و می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ۚ يَوْمَ تَفُوتُ أَصْحَابُ الْمُنَافِقِ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُّؤْتَمَرُونَ ۚ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ ۖ وَهُمْ لَا يُعْلَمُونَ ۚ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ۚ يَوْمَ تَفُوتُ أَصْحَابُ الْمُنَافِقِ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُّؤْتَمَرُونَ ۚ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ ۖ وَهُمْ لَا يُعْلَمُونَ ۚ﴾

این امر مربوط به سبک قرآن کریم و شیوه اداء آن است که گاهی به صورت «**إجمال**» و «**تفصیل**» بیان معانی می‌کند.

\*

\*

\*

1- به تفسیر المیزان، ج 15، ص 436 بنگرید.



## نکته‌ای از سوره قصص

﴿يَا أَيُّهَا الشَّيْطَانُ اتَّخِذْ لِلنَّاسِ صَوْتًا مِثْلَ سَوْتِكَ الَّذِي يُبْعَثُونَ ۚ إِنَّكَ وَمَلَائِكَتُكَ وَنَجَارِكَ فِي الْأَفْئِدَةِ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الشَّيْطَانُ اتَّخِذْ لِلنَّاسِ صَوْتًا مِثْلَ سَوْتِكَ الَّذِي يُبْعَثُونَ ۚ إِنَّكَ وَمَلَائِكَتُكَ وَنَجَارِكَ فِي الْأَفْئِدَةِ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الشَّيْطَانُ اتَّخِذْ لِلنَّاسِ صَوْتًا مِثْلَ سَوْتِكَ الَّذِي يُبْعَثُونَ ۚ إِنَّكَ وَمَلَائِكَتُكَ وَنَجَارِكَ فِي الْأَفْئِدَةِ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الشَّيْطَانُ اتَّخِذْ لِلنَّاسِ صَوْتًا مِثْلَ سَوْتِكَ الَّذِي يُبْعَثُونَ ۚ إِنَّكَ وَمَلَائِكَتُكَ وَنَجَارِكَ فِي الْأَفْئِدَةِ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ إِنَّكَ مُنْهَدٍ مُنْهَدٍ ۚ﴾

این آیه شریفه درباره موسی ۷ آمده است و می‌فرماید: «چون (موسی) به توانمندی خود رسید و استوار گشت، او را **حُکَم** و **دانش** دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم». نظیر همین آیه کریمه را (با حذف: **وَ اسْتَوَى**) در سوره مبارکه **یوسف**<sup>(۱)</sup> ملاحظه می‌کنیم که با وی پیوند دارد. برخی از مفسران قرآن، این بخشش خداوندی را مربوط به زمان پیش از نبوت موسی ۷ دانسته‌اند، به قرینه آنکه ماجرای بعثت موسوی در چند آیه بعد قرار گرفته است از اینرو ابوجعفر **طبری** از قول **مجاهد** آورده که گفت: «**الْفَقْهُ وَالْعَمَلُ قَبْلَ النَّبُوَّةِ**»<sup>(۲)</sup> (بدو فهم و کردار نیک، پیش از پیامبریش دادیم). **شیخ طبرسی** در «**مجمع البیان**» دو قول را در اینباره گزارش نموده و می‌نویسد: «**فَعَلَّمَ مُوسَى وَحُكْمَ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ نَبِيًّا . وَقِيلَ: نُبُوَّةٌ وَعِلْمٌ**»<sup>(۳)</sup> (به موسی ۷، علم و حکم داده شد، پیش از آنکه به نبوت مبعوث گردد). و گفته شده که مراد، دادن نبوت و علم است). **شیخ ابوالفتوح رازی** در تفسیر «**روح الجنان**» تنها بر قول به نبوت بسنده نموده و نوشته است: «**مراد به حکم و علم، نبوت است یعنی ما او را نبوت**

1- سوره یوسف، آیه 22.

2- تفسیر طبری، ج 18، ص 182.

3- تفسیر طبرسی، ج 20، ص 272.

دادیم<sup>(۱)</sup>». اما این مفسران محترم هیچیک دلیلی  
نیاورده اند که ثابت کند این ع طیه خداوندی،  
پیش از نبوت بوده یا همان مقام نبوت و دانش  
پیامبری بوده است؟! تا آنجا که **فخرالدین رازی**  
در تفسیر «مفاتیح الغیب» می نویسد: «لَيْسَ فِي الْآيَةِ دَلِيلٌ  
عَلَى أَنَّ هَذِهِ النَّبُوَّةَ كَانَتْ قَبْلَ قَتْلِ الْقِبْطِيِّ أَوْ بَعْدَهُ؟ لِأَنَّ (الوَاقِ) فِي قَوْلِهِ: (وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ...  
) لَا تَفْهِدُ التَّرْتِيبَ». (در آیه، دلیلی وجود ندارد که نشان  
دهد این نبوت، پیش از قتل مرد مصری بوده یا  
بعد از آن رخ داده زیرا حرف «واو» در گفتار  
خداوند که فرمود: **وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ...** فایده ترتیب را نمی-  
رساند)!

به نظر ما، م شکل این مفسران گرامی در این مورد از آنجا سرمی زند که آیه شریفه فوق را با آیات دیگر که درباره موسی آمده، نسنجیده اند و گر نه، به وحدت رأی می رسیدند زیرا خدایتعالی در سوره شعراء فرموده: چون فرعون مصر از قتل مرد مصری با موسی سخن گفت، موسی بدو پاسخ داد:

𐌆𐌇𐌊𐌋 𐌌𐌍 𐌎𐌏𐌐𐌑𐌒𐌓𐌔𐌕𐌖𐌗𐌘𐌙𐌚𐌛𐌜𐌝𐌞𐌟𐌠𐌡𐌢𐌣𐌤𐌥𐌦𐌧𐌨𐌩𐌰𐌱𐌲𐌳𐌴𐌵𐌶𐌷𐌸𐌹𐌺𐌻𐌼𐌽𐌾𐌿𐍀𐍁𐍂𐍃𐍄𐍅𐍆𐍇𐍈𐍉𐍊𐍋𐍌𐍍𐍎𐍏𐍐𐍑𐍒𐍓𐍔𐍕𐍖𐍗𐍘𐍙𐍚𐍛𐍜𐍝𐍞𐍟𐍠𐍡𐍢𐍣𐍤𐍥𐍦𐍧𐍨𐍩𐍪𐍫𐍬𐍭𐍮𐍯𐍰𐍱𐍲𐍳𐍴𐍵𐍶𐍷𐍸𐍹𐍺𐍻𐍼𐍽𐍾𐍿𐎀𐎁𐎂𐎃𐎄𐎅𐎆𐎇𐎈𐎉𐎊𐎋𐎌𐎍𐎎𐎏𐎐𐎑𐎒𐎓𐎔𐎕𐎖𐎗𐎘𐎙𐎚𐎛𐎜𐎝𐎞𐎟𐎠𐎡𐎢𐎣𐎤𐎥𐎦𐎧𐎨𐎩𐎪𐎫𐎬𐎭𐎮𐎯𐎰𐎱𐎲𐎳𐎴𐎵𐎶𐎷𐎸𐎹𐎺𐎻𐎼𐎽𐎾𐎿𐏀𐏁𐏂𐏃𐏄𐏅𐏆𐏇𐏈𐏉𐏊𐏋𐏌𐏍𐏎𐏏𐏐𐏑𐏒𐏓𐏔𐏕𐏖𐏗𐏘𐏙𐏚𐏛𐏜𐏝𐏞𐏟𐏠𐏡𐏢𐏣𐏤𐏥𐏦𐏧𐏨𐏩𐏪𐏫𐏬𐏭𐏮𐏯𐏰𐏱𐏲𐏳𐏴𐏵𐏶𐏷𐏸𐏹𐏺𐏻𐏼𐏽𐏾𐏿𐐀𐐁𐐂𐐃𐐄𐐅𐐆𐐇𐐈𐐉𐐊𐐋𐐌𐐍𐐎𐐏𐐐𐐑𐐒𐐓𐐔𐐕𐐖𐐗𐐘𐐙𐐚𐐛𐐜𐐝𐐞𐐟𐐠𐐡𐐢𐐣𐐤𐐥𐐦𐐧𐐨𐐩𐐪𐐫𐐬𐐭𐐮𐐯𐐰𐐱𐐲𐐳𐐴𐐵𐐶𐐷𐐸𐐹𐐺𐐻𐐼𐐽𐐾𐐿𐑀𐑁𐑂𐑃𐑄𐑅𐑆𐑇𐑈𐑉𐑊𐑋𐑌𐑍𐑎𐑏𐑐𐑑𐑒𐑓𐑔𐑕𐑖𐑗𐑘𐑙𐑚𐑛𐑜𐑝𐑞𐑟𐑠𐑡𐑢𐑣𐑤𐑥𐑦𐑧𐑨𐑩𐑪𐑫𐑬𐑭𐑮𐑯𐑰𐑱𐑲𐑳𐑴𐑵𐑶𐑷𐑸𐑹𐑺𐑻𐑼𐑽𐑾𐑿𐒀𐒁𐒂𐒃𐒄𐒅𐒆𐒇𐒈𐒉𐒊𐒋𐒌𐒍𐒎𐒏𐒐𐒑𐒒𐒓𐒔𐒕𐒖𐒗𐒘𐒙𐒚𐒛𐒜𐒝𐒞𐒟𐒠𐒡𐒢𐒣𐒤𐒥𐒦𐒧𐒨𐒩𐒪𐒫𐒬𐒭𐒮𐒯𐒰𐒱𐒲𐒳𐒴𐒵𐒶𐒷𐒸𐒹𐒺𐒻𐒼𐒽𐒾𐒿𐓀𐓁𐓂𐓃𐓄𐓅𐓆𐓇𐓈𐓉𐓊𐓋𐓌𐓍𐓎𐓏𐓐𐓑𐓒𐓓𐓔𐓕𐓖𐓗𐓘𐓙𐓚𐓛𐓜𐓝𐓞𐓟𐓠𐓡𐓢𐓣𐓤𐓥𐓦𐓧𐓨𐓩𐓪𐓫𐓬𐓭𐓮𐓯𐓰𐓱𐓲𐓳𐓴𐓵𐓶𐓷𐓸𐓹𐓺𐓻𐓼𐓽𐓾𐓿𐔀𐔁𐔂𐔃𐔄𐔅𐔆𐔇𐔈𐔉𐔊𐔋𐔌𐔍𐔎𐔏𐔐𐔑𐔒𐔓𐔔𐔕𐔖𐔗𐔘𐔙𐔚𐔛𐔜𐔝𐔞𐔟𐔠𐔡𐔢𐔣𐔤𐔥𐔦𐔧𐔨𐔩𐔪𐔫𐔬𐔭𐔮𐔯𐔰𐔱𐔲𐔳𐔴𐔵𐔶𐔷𐔸𐔹𐔺𐔻𐔼𐔽𐔾𐔿𐕀𐕁𐕂𐕃𐕄𐕅𐕆𐕇𐕈𐕉𐕊𐕋𐕌𐕍𐕎𐕏𐕐𐕑𐕒𐕓𐕔𐕕𐕖𐕗𐕘𐕙𐕚𐕛𐕜𐕝𐕞𐕟𐕠𐕡𐕢𐕣𐕤𐕥𐕦𐕧𐕨𐕩𐕪𐕫𐕬𐕭𐕮𐕯𐕰𐕱𐕲𐕳𐕴𐕵𐕶𐕷𐕸𐕹𐕺𐕻𐕼𐕽𐕾𐕿𐖀𐖁𐖂𐖃𐖄𐖅𐖆𐖇𐖈𐖉𐖊𐖋𐖌𐖍𐖎𐖏𐖐𐖑𐖒𐖓𐖔𐖕𐖖𐖗𐖘𐖙𐖚𐖛𐖜𐖝𐖞𐖟𐖠𐖡𐖢𐖣𐖤𐖥𐖦𐖧𐖨𐖩𐖪𐖫𐖬𐖭𐖮𐖯𐖰𐖱𐖲𐖳𐖴𐖵𐖶𐖷𐖸𐖹𐖺𐖻𐖼𐖽𐖾𐖿𐗀𐗁𐗂𐗃𐗄𐗅𐗆𐗇𐗈𐗉𐗊𐗋𐗌𐗍𐗎𐗏𐗐𐗑𐗒𐗓𐗔𐗕𐗖𐗗𐗘𐗙𐗚𐗛𐗜𐗝𐗞𐗟𐗠𐗡𐗢𐗣𐗤𐗥𐗦𐗧𐗨𐗩𐗪𐗫𐗬𐗭𐗮𐗯𐗰𐗱𐗲𐗳𐗴𐗵𐗶𐗷𐗸𐗹𐗺𐗻𐗼𐗽𐗾𐗿𐘀𐘁𐘂𐘃𐘄𐘅𐘆𐘇𐘈𐘉𐘊𐘋𐘌𐘍𐘎𐘏𐘐𐘑𐘒𐘓𐘔𐘕𐘖𐘗𐘘𐘙𐘚𐘛𐘜𐘝𐘞𐘟𐘠𐘡𐘢𐘣𐘤𐘥𐘦𐘧𐘨𐘩𐘪𐘫𐘬𐘭𐘮𐘯𐘰𐘱𐘲𐘳𐘴𐘵𐘶𐘷𐘸𐘹𐘺𐘻𐘼𐘽𐘾𐘿𐙀𐙁𐙂𐙃𐙄𐙅𐙆𐙇𐙈𐙉𐙊𐙋𐙌𐙍𐙎𐙏𐙐𐙑𐙒𐙓𐙔𐙕𐙖𐙗𐙘𐙙𐙚𐙛𐙜𐙝𐙞𐙟𐙠𐙡𐙢𐙣𐙤𐙥𐙦𐙧𐙨𐙩𐙪𐙫𐙬𐙭𐙮𐙯𐙰𐙱𐙲𐙳𐙴𐙵𐙶𐙷𐙸𐙹𐙺𐙻𐙼𐙽𐙾𐙿𐚀𐚁𐚂𐚃𐚄𐚅𐚆𐚇𐚈𐚉𐚊𐚋𐚌𐚍𐚎𐚏𐚐𐚑𐚒𐚓𐚔𐚕𐚖𐚗𐚘𐚙𐚚𐚛𐚜𐚝𐚞𐚟𐚠𐚡𐚢𐚣𐚤𐚥𐚦𐚧𐚨𐚩𐚪𐚫𐚬𐚭𐚮𐚯𐚰𐚱𐚲𐚳𐚴𐚵𐚶𐚷𐚸𐚹𐚺𐚻𐚼𐚽𐚾𐚿𐛀𐛁𐛂𐛃𐛄𐛅𐛆𐛇𐛈𐛉𐛊𐛋𐛌𐛍𐛎𐛏𐛐𐛑𐛒𐛓𐛔𐛕𐛖𐛗𐛘𐛙𐛚𐛛𐛜𐛝𐛞𐛟𐛠𐛡𐛢𐛣𐛤𐛥𐛦𐛧𐛨𐛩𐛪𐛫𐛬𐛭𐛮𐛯𐛰𐛱𐛲𐛳𐛴𐛵𐛶𐛷𐛸𐛹𐛺𐛻𐛼𐛽𐛾𐛿𐜀𐜁𐜂𐜃𐜄𐜅𐜆𐜇𐜈𐜉𐜊𐜋

یعنی: «من، آن‌کار را هنگامی کردم که از گمراهان بودم (راه را نمی‌شناختم) پس چون از شما ت رسیدم، (از سرزمینتان) گریختم. سپس خداوندم مرا حُکم بخشید و از فرستادگانم قرار داد.»

چنانکه ملاحظه می‌شود، **حُکَم** خداوند، زمانی نصیب موسی ۷ گشت که مرد مصری کشته شده و موسی ۷ از مصر گریخته بود و این آیه روشن، می‌تواند به نزاع مفسران پایان دهد. بنابراین، مراد از حکم، همان فرمان الهی است که در هنگام نبوت

موسی ۷ بدو رسید. در اینجا به شیوه بیان قرآن کریم (چنانکه در مقاله 27 اشاره شد) باید توجه کرد که ماجرای موسی ۷ را از کودکی تا نبوت گزارش می‌کند. سپس اجمال مزبور را به تفصیل می‌برد و شرح ورود نابهنگام موسی ۷ را به شهر می‌آورد و داستان وی را ادامه داده به آخر می‌رساند.

اما **فخر رازی** اشکالی چند برای آنکه حکم خدایتعالی به موسی ۷، همان نبوت وی می‌باشد آورده و می‌نویسد:

(الْأَوَّل) إِنَّ النَّبُوَّةَ أَعْلَى الدَّرَجَاتِ الْبَشَرِيَّةِ فَلَا بُدَّ وَأَنْ تَكُونَ مَسْبُوقَةً بِالْكَمَالِ فِي الْعِلْمِ وَالسَّيْرِ الْمَرْضِيِّ الَّتِي هِيَ أَخْلَاقُ الْحُكَمَاءِ وَالْكَبَرَاءِ.

(الثَّانِي) إِنَّ قَوْلَهُ «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ أَعْطَاهُ الْحُكْمَ وَ الْعِلْمَ مُجَازَةً عَلَى إِحْسَانِهِ وَالنَّبُوَّةَ لَا تَكُونُ جَزَاءً عَلَى الْعَمَلِ.

(الثَّالِث) إِنَّ الْمُرَادَ بِالْحُكْمِ وَالْعِلْمِ لَوْ كَانَ هُوَ النَّبُوَّةَ لَوَجَبَ حُصُولُ النَّبُوَّةَ لِكُلِّ مَنْ كَانَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ لِقَوْلِهِ: وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.<sup>(1)</sup>

یعنی: «نخست آنکه: پیامبری، بالاترین درجات بشری به شمار می‌آید از اینرو ناچار باید به کمال دانش و رفتار پسندیده مسبوق باشد که همان اخلاق حکیمان و بزرگان است.

**دوم** آنکه: گفتار خداوند که فرمود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَضَّلْنَاهُ عَلَى الْبَشَرِ الْأَكْثَرِ﴾

دالت دارد براینکه خدا به پاداش

نیکوکاری، حکم و دانش به موسی ۷ داد ولی پیامبری، پاداش عمل نیست.

**سوم** آنکه: اگر مراد از حکم و علم همان نبوت باشد لازم می‌آید هر شخص نیکوکاری به نبوت رسد چرا که خداوند در خاتمه آیه فرمود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَضَّلْنَاهُ عَلَى الْبَشَرِ الْأَكْثَرِ﴾

!

[illegible]

أَمَّا پاسخ به تک تک ایرادهای وی، **اجمالاً** از این قرار است: **اولاً** ما سراغ نداریم که پیامبران خدا از میان **حکماء و علمای رسمی** انتخاب شده باشند. کدام حکیم و فیلسوف، به مقام نبوت رسیده است؟! **امّا** می‌دانیم که **محمد اُمّی - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ -** به نبوت و رسالت وحتی **خاتمیت** نائل گشت! **ثانیاً** نیکوکاری و اخلاق پاکیزه، یکی از علل وصول به نبوت شمرده می‌شود ولی «**عَلَّتْ تَأَمَّهُ**» یا «**تمام العلة**» نیست. استعدادهای دیگری نیز برای وصول به نبوت لازم است. **ثالثاً** باتوجه بدانچه گفتیم همه نیکوکاران بنا بر آیه موردبحث، از خداوند کریم، پاداش خواهندگرفت ولی چون نیکوکاری، تنها علت برای احراز مقام نبوت نیست لذا هر شخص نیکوکاری به نبوت نائل نمی‌گردد.

آیه شریفه اخیر را برخی از مترجمان بدینصورت ترجمه کرده اند: «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند»<sup>(1)</sup>. مترجم دیگر مرقوم داشته است: «سپس سرانجام کسانی که کارهای بد کردند، این شد که آیات خدا را دروغ انگاشتند و بدانها استهزاء کردند»<sup>(2)</sup> دیگری می نویسد: «آخر، سرانجام کار آنان که بسیار به اعمال زشت و کردار بد پرداختند، این شد که به حق کافر شده و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند»<sup>(3)</sup>.

- 1- به ترجمه قرآن، اثر آقای ناصر مکارم شیرازی بنگرید.
- 2- به ترجمه قرآن، اثر آقای جلال الدین مجتبوی نگاه کنید.
- 3- به ترجمه قرآن، اثر آقای مهدی الهی قمشه ای بنگرید.

این ترجمه ها با سیاق و مفهوم آیه شریفه  
چندان سازگار نیست ازاینرو معظم مفسران شیعه و  
سنتی از آن اعراض نموده اند. خدایتعالی در آیه  
قبل، از کسانی سخن به میان آورده که دربرابر  
رسولان وی، راه ستمگری و انکار پیش گرفتند  
ودرحقیقت با انکار رسولان خدا به خودشان ستم  
کردند چنانکه می فرماید:

کارشان به تکذیب و استهزاء آیات پیوست، صحیح  
به نظر نمی رسد زیرا **تکذیب رسولان، نفس عمل**  
**ستمگرانه آنها بود، نه عاقبت و سرانجام کارشان!**  
عاقبت عمل آنها، جز عذاب الهی چیزی نبود که  
قرآن کریم در نظایر این آیه، ب ارها بدان  
هشدار داده است. مانند اینکه می فرماید:

و فرمود که اینها را از زمین نگردیدند تا  
بنگرند که **سرانجام** کسانی که پیش از ایشان می -  
زیستند چگ و نه بود؟ آنان نیرومندتر از ایشان  
بودند و در زمین آثار بیشتری (از حیث آبادانی)  
داشتند پس خدا به سزای گناهانشان آنها را **گرفت**  
و دربرابر خدا هیچ نگاهداری برای آنها نبود \*

[غافر: 21-22] [و آیا در زمین نگردیدند تا  
بنگرند که **سرانجام** کسانی که پیش از ایشان می -  
زیستند چگ و نه بود؟ آنان نیرومندتر از ایشان  
بودند و در زمین آثار بیشتری (از حیث آبادانی)  
داشتند پس خدا به سزای گناهانشان آنها را **گرفت**  
و دربرابر خدا هیچ نگاهداری برای آنها نبود \*  
این (کیفر) از آنروی بود که رسولانشان با دلائل  
روشن به سوی آنان آمدند ولی آنها کفر ورزیدن



وَالْأَسْتِهْزَاءَ»<sup>(1)</sup> (این مقام، جایگاه عبرت گرفتن و بیم دادن است و مناسب آنستکه سرانجام، گناهانشان به عذاب سخت پیوندد نه به تکذیب و تمسخر)!  
 در اینجا مناسب است بدین نکته نیز توجه کنیم  
 که: کلمه «عاقِبَهُ» در آیه شریفه به نصب آمده است و در نتیجه، خبر (كَانَ) به شمار می‌آید و اسم کان، همان «السُّوْأَى» است که مؤخر واقع شده و جمله (أَنْ كَذَّبُوا... ) مقام مفعولٌ لَهُ را بر عهده دارد و برای «تعلیل» به کار رفته است یعنی: لِأَنْ كَذَّبُوا (زیرا که تکذیب کردند). با توجه بدین امر، مفهوم آیه شریفه چنین است که: «پس کسانی که اعمال بدی مرتکب شدند، به سرانجام بدتری رسیدند، زیرا که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به استهزاء می‌گرفتند». و سرانجام بدتر، چنانکه گفتیم همان عذاب الهی بوده است. ضمناً کلمه «السُّوْأَى» در اینجا می‌تواند مؤنثِ «أَسْوَأَ» باشد و ممکن است صورت مصدری داشته باشد (بر وزن فُعَلی مانند حُسْنی) که در صورت اول، با آیه شریفه  
 ﴿لَا يَجْزِيكَ الْكَافُورُ إِذْ تُفْعَلُ ۚ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾  
 ﴿لَا يَجْزِيكَ الْكَافُورُ إِذْ تُفْعَلُ ۚ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾  
 [فصلت: 27]  
 موافقت دارد.

\* \* \*



## نکته ای از سوره احزاب

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّيُوفَ﴾ (سوره احزاب: ۸۰)  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّيُوفَ﴾ (سوره احزاب: ۸۰)  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّيُوفَ﴾ (سوره احزاب: ۸۰)  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّيُوفَ﴾ (سوره احزاب: ۸۰)

این کلام مبارک، بخشی از سی و سومین آیه سوره احزاب است (نه تمام آن). در این باره چند مسئله پیش آمده که مفسران قرآن کریم، به اختلاف از آن ها سخن گفته اند و ما نظر خود را بدون درگیر شدن با مفسران، در اینجا ابراز می داریم:

**نخست** آنکه: باید ملاحظه کرد آیا اراده خداوند که در آغاز کلام بدان تصریح شده یعنی «يُرِيدُ اللَّهُ» اراده ای تکوینی است یا تشریعی؟ اراده تکوینی به ایجاد اشیاء تعلق می گیرد و مخالفت با آن ممکن نیست مانند آنکه خدایتعالی می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّيُوفَ﴾ (سوره احزاب: ۸۰)

درباره تو، اراده خیری کند باز گرداننده ای برای بخشش او وجود ندارد». اما اراده تشریعی، بر احکام قانونی خداوند تعلق می گیرد و مخالفت با احکام مزبور، ممکن است مانند اینکه پس از تخفیف های روزه برای مریض و مسافر و غیره می -

فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّيُوفَ﴾ (سوره احزاب: ۸۰)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّيُوفَ﴾ (سوره احزاب: ۸۰)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّيُوفَ﴾ (سوره احزاب: ۸۰)

آسانی نسبت به شما دارد و اراده سختی ندارد (مقصود آنستکه در قانونگذاری های خود نمی خواهد تکلیف سختی را بر شما بار کند. اما ممکن است مثلاً کسی در اثر وسواس یا میل به ریاضت، خود را به سختی افکند.

اینک باید ملاحظه کرد که در آیه شریفه ﴿وَمَا يَكْفُرُ الْإِنْسَانُ بِمَا كُنَّ آيَاتُ اللَّهِ تُدْرِكُهُ﴾ کدام یک از این دو اراده، مورد عنایت قرار گرفته است؟ **قاعده تشخیص** اینست که اگر پیش از ذکر اراده خداوند، سخن از امور خلقی رفته باشد، آن را بر اراده تکوینی باید حمل کرد مانند: ﴿وَمَا يَكْفُرُ الْإِنْسَانُ بِمَا كُنَّ آيَاتُ اللَّهِ تُدْرِكُهُ﴾ و چنانچه پیش از ذکر اراده الهی، از احکام تکلیفی سخن به میان آمده باشد، آن را بر اراده تشریعی حمل می‌کنیم مانند اینکه پس از بیان احکام وضوء و غسل و تیمم می‌فرماید: ﴿وَمَا يَكْفُرُ الْإِنْسَانُ بِمَا كُنَّ آيَاتُ اللَّهِ تُدْرِكُهُ﴾

[یس: 81-82] <sup>(1)</sup> و چنانچه پیش از ذکر اراده الهی، از احکام تکلیفی سخن به میان آمده باشد، آن را بر اراده تشریعی حمل می‌کنیم مانند اینکه پس از بیان احکام وضوء و غسل و تیمم می‌فرماید: ﴿وَمَا يَكْفُرُ الْإِنْسَانُ بِمَا كُنَّ آيَاتُ اللَّهِ تُدْرِكُهُ﴾ [المائدة: 6] <sup>(2)</sup>

اما درباره آیه مورد بحث، چنانکه دانستیم این بخش از آیه شریفه، تمام آیه نیست و با آوردن بخش دیگر، می‌توان فهمید که اراده تشریعی در آن لحاظ شده یا اراده تکوینی؟ خدایتعالی خطاب به زنان پیامبر اکرم ص می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْءَاتُ اتَّقِينَ اللَّهَ الَّذِي تَعَالَى عَنِ الْمَرْءَاتِ كَمَا عَلَّمَكُنَّ مِنْ اللَّهِ إِنَّا فَجَعَلْنَا لَكُنَّ عَلَيْهِنَّ مِنْكُمْ دُخَانًا تُرَاوْنَهُ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخْتَارُ مَا يُنَازِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تِجَارَةً يُشْرَىٰ بِهَا النَّفْسُ وَالْجَنَّةُ وَالْجَنَّةُ خَيْرٌ لِّمَنْ تَحِبُّهُ اللَّهُ﴾

- 1- او است آفریدگار دانا، فرمانش جزاین نیست که چون چیزی را اراده کند بدو گوید: باش پس می‌شود!
- 2- خدا اراده ندارد تا بر شما سختی روا دارد ولی اراده دارد که شما را پاک کند.

یعنی: «و در خانه‌های خودتان آرام گیرید و همچون جاهلیت پیشین، به خودنمایی بیرون نیایید و نماز را برپای دارید و زکات بدهید و از خدا و رسولش فرمان برید، جز این نیست - ای اهل خانه - که خدا اراده دارد تا پلیدی را از شما ببرد و کاملاً پاکتان کند».

همانطور که ملاحظه می شود پیش از ذکر اراده خداوند، تماماً از احکام تکلیفی سخن رفته است نه از امور خلقی و تکوینی. بنابراین، مفهوم آیه شریفه اینست که: خداوند با تشریع حکم عفاف و نماز و زکات و فرمانبرداری از خود و رسولش، می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و از اینراه پاکتان سازد.

بحث دوم آنستکه: کلمه «إِنَّمَا» در آیه شریفه افاده «حصر» می‌نماید اما اگر مراد از آیه مزبور، همان اراده تشریعی باشد، در آن صورت

اختصاص به اهل بیت † نخواهد یافت! پاسخ آنستکه: حصر مزبور، حصر در موضوع است نه حصر در افراد؛ یعنی آیه شریفه نشان می‌دهد که غرض خداوند (از تشریع احکامی که فرموده) تنها و تنها طهارت

اهل بیت † است و مقصود دیگری ندارد ولی آیه کریمه نمی‌خواهد غرض از تشریع احکام را برای دیگران، از پاکی آنان جدا شمارد به دلیل آنکه در قرآن مجید مکرر از طهارت سایر مؤمنان نیز سخن به میان آورده است و مثلاً می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخِذُوا زِينَتَكُمْ لِكُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلِّ مَأْكَلٍ وَكُلِّ مَقَامٍ﴾ [التوبة: 103]

یعنی: «از مالهای ایشان صدقه بگیر (بپذیر) تا آنان را به طهارت رسانی و با آن، پاکیزه‌شان کنی». یا خطاب به مؤمنان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخِذُوا زِينَتَكُمْ لِكُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلِّ مَأْكَلٍ وَكُلِّ مَقَامٍ﴾

یعنی: [المائدة: 6].

«خداوند اراده ندارد بر شما سختی روا دارد ولی

اراده دارد که شما را پاک کند». در عین حال می-توان گفت که بیان آیه شریفه، نوعی تجلیل از اهل بیت را بیش از عموم دربر دارد و سیاق آیات کریمه این مفهوم را تأیید می کند چنانکه می-فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقْوَاهُ ۖ وَالْجَنَّةَ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [الأحزاب: 32] یعنی «ای زنان پیامبر، اگر تقوی داشته باشید مانند احدی از زنان نیستید».

**بحث سوّم آنستکه:** چرا در میان خطاب به **زنان پیامبرص** ضمیر مذکر «عَنكُمْ» به کار رفته است؟ پاسخ آنستکه: این امر بنا بر قاعده «تغليب» صورت گرفته که چون مُراد از اهل بیت، اهل خانه پیامبرص بوده اند از اینرو، به اعتبار رسول اکرم ص و بنا بر قاعده نحوی، ضمیر مذکر بر مؤنث غلبه داده شده و شاهد کار بُرد آن نیز در سوره هود آمده است که از قول فرشتگان به **همسر**

**ابراهیم** می فرماید ﴿يَا هُودُ اتَّقِ اللَّهَ ۖ إِنَّكَ كُنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ [هود: 73]. در اینجا چنانکه

ملاحظه می شود کلمه ﴿يَا هُودُ﴾ میغّه مخاطب مؤنث است و به یک زن (ساره) خطاب شده ولی چون سخن از اهل بیت وی به میان می آید به اعتبار مردخانه (ابراهیم) ضمیر مذکر «عَلَيْكُمْ» استعمال فرموده و عیناً همانند آیه شریفه تطهیر است (2).

1- آیا (ای زن) از امر خدا شگفتی می کنی؟ این، رحمت خدا و برکات او بر شما است ای اهل بیت!

2- نکته عجیب اینستکه صاحب تفسیر «المیزان» چون به شاهد قرآنی درباره قاعده تغليب توجه ننموده، در ارتباط میان خطاب به زنان پیامبرص و جمله ای که بعد از آن، با ضمیر مذکر آمده دچار تردید شده است و می نویسد: إِنَّمَا وُضِعَتْ بَيْنَهَا إِمَّا بِأَمْرِ النَّبِيِّ ص أَوْ عِنْدَ التَّأْلِيفِ

شاهد دیگر، سخن خدایتعالی درباره موسی و  
 خانواده او است که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّيِّئَاتِ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّيِّئَاتِ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّيِّئَاتِ﴾  
 [طه: 10]. در اینجا نیز «أُمُكْتُوْا» و  
 «آتِيكُم» هر دو جمع مذکرند.

**بحث چهارم** آنستکه: چطور می‌توان ادّعا کرد که  
**زنان پیامبرص** همگی معصوم از گناه بوده اند؟  
 پاسخ آنستکه: آیه شریفه مورد بحث، اساساً اثبات  
 عصمت برای کسی نمی‌کند بلکه به **زنان رسولص** می-  
 فرماید خدا و رسولش را فرمانبرید تا از اینراه  
 خداوند شما را پاکیزه کند. مانند اینکه می -  
 فرماید: در مساجد، مردانی هستند که دوست دارند  
 با عبادت خدا، پاک و مطهر شوند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السَّيِّئَاتِ﴾

[التوبة: 108] ولی هیچکس ادّعا نکرده که اهل  
 مسجد، همه معصوم شده‌اند!

**بحث پنجم** آنستکه: به‌چه قرینه‌ای مراد از «**اهل  
 البيت**» اهل خانه پیامبرص یعنی زنان او هستند؟  
 پاسخ آنستکه: در همین سوره احزاب آیه 53  
 خدایتعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّاَهْلِ بَيْتِكَ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّاَهْلِ بَيْتِكَ﴾

بَعْدَ الرِّحْلَةِ ! (المیزان، ج 16، ص 33) یعنی: «این جمله،  
 میان خطاب به زنان، یا به‌دستور پیامبرص گذاشته شده و  
 یا هنگام گردآوری قرآن، پس از رحلت پیامبر، آن را  
 در اینجا نهاده اند!» و این سخن از کسی سرمی زند که  
 معتقد باشد نظم آیات در سوره ها - مَعَاذَ اللَّهِ - به هم  
 ریخته است! آیا این‌قول، به تحریف قرآن نزدیک نیست؟!  
 و آیا نظم سوره ها، مشخص و مضبوط نبوده که گفته شده  
 است: اگر می‌توانید سوره‌ای یا ده سوره همانند قرآن را  
 بیاورید؟ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّاَهْلِ بَيْتِكَ﴾

(البقرة: 23) ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّاَهْلِ بَيْتِكَ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّاَهْلِ بَيْتِكَ﴾ (هود: 13).

﴿بِهِ﴾ (به بیوت پیامبر داخل نشوید مگر که به شما اجازه داده شود) سپس ضمن آیه مذکور، نشان می‌دهد که در همان بیوت، **زنان رسول الله** هستند و به میهمانان پیامبر ص می‌فرماید: ﴿وَمَا يَكُنْ لَكُمْ فِي الْبُيُوتِ أَنْ تُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَتَذْكُرُوا الْقُرْآنَ لَعَلَّكُمْ تُفْهَمُونَ﴾ [چون چیزی را از زنان درخواست نمودید (پرده را پس نزنید) از پس پرده از آنان بخواهید]. به علاوه، در آیه 34 از سورة احزاب، خطاب به **زنان رسول ص** می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا بُيُوتَ رَسُولِكُمْ حَتَّى يَخْرُجَ إِلَيْكُمْ﴾ (آیات خدا را که در **بیوت** شما خوانده می‌شود به یاد آرید). در این آیات شریفه نشان داده شده که بیوت پیامبر ص همان خانه های زنان اوست و ازیکسو آن‌خانه‌ها را به پیامبر ص نسبت می‌دهد (**بُيُوتِ النَّبِيِّ**) و ازسوی دیگر به زنانش منسوب می‌فرماید (**بُيُوتِكُنَّ**). به اضافه، قرآن مجید تصریح دارد که همسر مرد، از اهل بیت اوست چنانکه **خواهر موسی** و به زن فرعون مصر گفت: ﴿يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِمَا يُحْيِيكَ﴾ [القصاص: 12] یعنی: «آیا شما را به **اهل بیتی** رهنمایی بکنم که این کودک را برایتان سرپرستی کند؟» و مقصودش، **مادر موسی** بود که از اهل بیت **عمران** (پدر موسی) شمرده می‌شد.

بحث **ششم** آنستکه: با روایات فراوانی که از قول **رسول اکرم ص** آمده که **علی و فاطمه و حسنین** عَلَيْهِمُ السَّلَام را از اهل بیت خود شمرده و درباره طهارت آن‌ها دعا نموده چه می‌کنید؟ آیا آن‌ها قابل انکارند؟ پاسخ آنست که خیر! آن روایات که حفاظ حدیث از شیعه و سنی آن‌ها را گرد آورده اند به هیچوجه مورد انکار ما نیستند ولی در اینجا باید توضیحی بیاوریم تا مسئله،

روشن و حل شود. به‌طور کلی روایات مربوط به این موضوع را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

**یک دسته** از روایات نشان می‌دهند گاهی‌که رسول -

خداص برای نماز صبح از کنار خانه علی و فاطمه (علیها السلام) عبور می‌کرد، ندا درمی‌داد:

درود بر شما باد ای اهل بیت! نماز را دریابید، جز این نیست که خدا می‌خواهد پلیدی را از شما

ببرد و پاکتان سازد. چنانکه **طبری** در تفسیرش از **أنس بن مالک** (صحابی پیامبر ص) آورده که گفت:

«أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَمُرُّ بِبَيْتِ فَاطِمَةَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ كُلَّمَا خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ يَقُولُ: الصَّلَاةُ أَهْلُ الْبَيْتِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (1)

(پیامبر ص مدت شش ماه از کنار خانه فاطمه که می‌گذشت تا نماز صبح گزارد، بانگ برمی‌داشت: نماز

ای اهل خانه! جزاین نیست که خدای خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و کاملاً پاکتان کند).

این روایت که نظایر فراوان دارد و در کتب فریقین (2) دیده می‌شود **اولاً** دلالت دارد بر اینکه مراد

از **اراده خداوند** برپاکی اهل بیت، **اراده تشریعی** او است زیرا از راه برگزاری **نماز** این طهارت

حاصل می‌شود چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

﴿لَا يَجِدُكَ فِي السُّبُلِ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَهْلُهَا كُنْتُمُ الْيَوْمَ بِأَكْثَرِ الْيَوْمِ لَا يَمُرُّ بِكَ الْيَوْمُ وَلَكِنْ أَنْتَ الْيَوْمُ عَلَى كَثِيرٍ لَا يُعَذِّبُكَ اللَّهُ فِيهِ وَلَكِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (3)

[الْعنكبوت: 45] یعنی: «نماز را برپای دار که نماز از زشتکاری‌ها و اعمال ناپسند بازمی‌دارد».

**ثانیاً** نشان می‌دهد که رسول خدا ص آیه شریفه را **تعمیم** داده و علاوه بر زنان خود، به حکم «**وحدت**

**ملای**» با وابستگان نزدیکش نیز تطبیق نموده است.

1- تفسیر طبری، ج 19، ص 202.

2- این حدیث را از اهل سنت (علاوه بر طبری) ترمذی در سنن و احمد بن حنبل در مسند، گزارش نموده اند و از امامیه شیخ مفید و شیخ طوسی در امالی خود آن را آورده اند.

**دسته دوم** از روایات، صورت **اِخباری** در آیه شریفه را به شکل **انشائی** (دعائی) درآورده اند و می‌گویند که رسول اکرم ص دربارۀ **علی و فاطمه و حسنین** عَلَیْهِمَا السَّلَام به صورت دعاء به درگاه حق تعالی عرض کرده است که : خداوندا اینان اهل بیت من هستند پس پلیدی را از ایشان ببر و کاملاً پاکشان گردان . چنانکه **طبری** از **أُمِّ سَلَمَه** (زوجه رسول خدا) گزارش نموده که گفت : پیامبر ص در منزل من، **علی و فاطمه و حسنین** عَلَیْهِمَا السَّلَام را زیر پوششی گرد آورد آنگاه به درگاه خداوند عرض کرد : **«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»** <sup>(1)</sup> (خداوندا، اینان اهل بیت من هستند، خدا را پلیدی را از آنان ببر و کاملاً پاکشان کن ) . این حدیث نیز مورد اتفاق شیعه و سنی قرار دارد و با آیه شریفۀ قرآن **قَابِلِ جَمْع** است جز اینکه در روایت طبرسی آمده که **أُمِّ سَلَمَه** به پیامبر خدا ص عرض کرد : **أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ؟** (آیا من از اهل بیت نیستم؟) پیامبر دوبار فرمود : **إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ** <sup>(2)</sup> (تو، سرانجام نیکی داری) و در روایت **طبری** آمده که پیامبر ص در پاسخ وی فرمود : **إِنَّكَ مِنْ أَهْلِي** <sup>(3)</sup> (تو نیز از اهل من هستی) . به هرصورت، پیامبر خدا ص با اقتباس از آیه کریمه که صورت **خبری** دارد، به شکل **انشائی**، دعاء نموده تا به عنایات و توفیقات الهی و از راه بندگی خدا، خانواده اش به طهارت کامل نائل شوند و البته این (دعای مستجاب پیامبر ص) فضیلتی است بیش از آنچه در متن آیه شریفه دیده می‌شود.

\*

\*

\*

1- تفسیر طبری، ج 19، ص 104.

2- تفسیر مجمع البیان، ج 21، ص 138.

3- تفسیر طبری، ج 19، ص 106.



در معنای آیه سی و دوم ازسوره شریفه **فاطر**، مفسران قرآن آراء گوناگونی آورده اند. **أَوَّلًا** اختلاف نموده اند که درجمله «**أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ**» مُراد، کدام کتاب است که خدا آن را به میراث داده ؟ ابوجعفر **طبری** روایتی از **ابن عباس** آورده که : **وَرَّثَهُمْ كُلَّ كِتَابٍ أَنْزَلَهُ** <sup>(1)</sup> (خداوند همه کتابهایی را که فروفرستاده، به مسلمانان میراث داده است). **طبری**، خود این قول را برمیگزیند ولی با اشکالی روبرو می شود که : چگونه مسلمانان وارث همه کتابهای آسمانی شده اند و به آنها عمل می کنند؟ این حکم با واقعیت سازگار نیست . **طبری** برای حل این مشکل ناگزیر کلمه ای را (برخلاف **اصل!**) در تقدیر گرفته ونوشته است : **إِنَّمَا مَعْنَاهُ : «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْإِيمَانَ بِالْكِتَابِ»** <sup>(2)</sup>. یعنی: «معنای آیه اینستکه : ایمان به کتب آسمانی را به ایشان میراث دادیم (نه خود

1- تفسیر طبری، ج 19، ص 368.  
2- تفسیر طبری، ج 19، ص 373.

کتابها را!)». درحالی‌که آیه شریفه اساساً به‌کتاب آسمانی مسلمین اشارت دارد، نه به‌عموم کتابهای دینی. چنانکه درآیه پیشین (سی و یکم) می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَبَدَّلْنَا لَكَ طَبْعًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

(و آنچه از این کتاب به سوی تو وحی کر دیم، حق است). سپس با الف و لام عهد (الکتاب) می‌فرماید همین کتاب را به بندگان که انتخابشان کردیم به‌میراث دادیم. بنابراین، سخن از میراث کتب سلف درمیان نیست بلکه موضوع بحث درباره وحی محمدی ص است. چیزی که طبری را در اینجا به توهم افکنده آنستکه پس از ذکر وحی نبوی ص می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَبَدَّلْنَا لَكَ طَبْعًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

(درحالی‌که آنچه را پیش از خود آمده، تصدیق می‌کند). و این جمله حالیه، سخن اصلی نیست بلکه سخنی **ضمنی** به‌شمار می‌آید که در مواضع گوناگون قرآن، پس از ذکر وحی محمدی ص دیده می‌شود و عنایت اصلی در آیه مورد بحث، مربوط به خود کتاب (یعنی قرآن مجید) است (و درک این نکته، با سبک شناسی قرآن، پیوند دارد). بنابراین، الف و لام در «**أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ**» برای «**جنس**» نیامده تا شامل همه کتب آسمانی شود. بلکه چنانکه گفتیم الف و لام «**عهد**» است.

ثانیاً درمیان مفسران درباره جمله «**الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا**» اختلاف شده که این بندگان برگزیده، چه کسانی و برای چه امری انتخاب گشته اند؟ برخی آنان را همه **امّت اسلامی** دانسته‌اند که برای ایمان به خدا و رسولش از میان اُمم گوناگون انتخاب شده‌اند و وارث قرآن کریم گردیده‌اند. گروهی دیگر، آنها را **علمای امّت** شمرده‌اند و عده‌ای، ایشان را **امامان معصوم** به‌شمار آورده‌اند.

ما بنا بر روش همیشگی، لازم می دانیم تا به خود قرآن کریم برگردیم ، به منطوق: ﴿وَمَا يَكْفُرُ الْإِنسَانُ بِمَا كُنَّ آيَاتُهُ﴾ [الشوری: 10] (در هر چه اختلاف کردید، حکمش به خدا بازمی‌گردد) حلّ اختلاف را از قرآن مجید بجوییم . خداوند در سوره شریفه حجّ در ضمن خطابی عمومی به همه مسلمانان می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقْوَاهُ ۖ وَالْعَصَىٰ أَشَدُّ زُجْرًا ۖ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ كَانُوا بُدْعًا ۖ ذَٰلِكُم مِّنْ عِلْمِ الْقَوْمِ الْغَافِلِينَ ۚ﴾ [الحج: 77-78].

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، به رکوع و سجود پردازید و خداوندتان را بندگی کنید و کارهای نیک بجای آرید، باشد که رستگار شوید \* و درباره خدا چنانکه سزاوار اوست مجاهدت کنید، او شما را برگزید...».

چنانکه ملاحظه می‌شود، خدایتعالی درباره همه مؤمنان، از امتیاز **هُوَ اجْتَبَاكُمْ** (او شما را برگزید) سخن می‌گوید. پس مؤمنان راستین، همگی از سوی خداوند توفیق یافته و برای مسلمانی برگزیده شده‌اند و بنا بر مدلول آیه 32 از سوره فاطر، کتاب خدا را از پیامبر مکرم ص خود، به میراث برده‌اند. این نکته‌ای است که از جمع آیات شریفه فهمیده می‌شود. و شبیه است به آنچه که خدایتعالی درباره موسی و امت وی فرمود:

﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْهُ لِقَائِي يَصْحَابَ الْمُنَاقِبِ ۚ كُلًّا خَفِيفًا غَالِيًّا ۚ ذَٰلِكُمْ يَوْمُ الْفَصْلِ ۚ﴾ [غافر: 17-18].

[53]. یعنی: «موسی را هدایت بخشیدیم و آن‌کتاب (تورات) را به بنی اسرائیل به میراث دادیم».

حدیث مشهور «ثَقَلَيْنِ» هم صراحت دارد که پیامبرگرامی اسلام ص پیش از رحلت، کتاب خدا را در میان امت خود نهاد و به ملکوت اعلی پیوست. اما برخی از مفسران بدون توجه به شواهد و قرائن مزبور، صرفاً به دلیل اعتماد به روایات ضعیفی که آمده، گفته اند: این میراث، تنها و تنها به امامان معصوم منتقل شده است و دیگران سهمی از آن ندارند چنانکه شیخ طبرسی در «مجمع البیان» همین قول را برگزیده و می نویسد: «وَالْمَرْوِيُّ عَنْ الْبَاقِرِ ۖ وَالصَّادِقِ ۖ أَنَّهُمَا قَالَا: هِيَ لَنَا خَاصَّةٌ وَإِنَّا غَنَى»<sup>(1)</sup>. (روایت شده که امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: این آیه مخصوص ما است و مقصود، تنها ما هستیم). با آنکه در ذیل آیه شریفه، نسبت به وارثان کتاب فرموده است:

﴿وَالصَّادِقِ ۖ وَالْبَاقِرِ ۖ﴾ : ﴿وَالْمَرْوِيُّ عَنْ الْبَاقِرِ ۖ وَالصَّادِقِ ۖ أَنَّهُمَا قَالَا: هِيَ لَنَا خَاصَّةٌ وَإِنَّا غَنَى﴾ (برخی از ایشان، به نفس خود ستمگرند و بعضی دیگر از آنها، میان‌ه‌رو هستند و برخی از آنان به توفیق خدا، در کارهای خیر پیشگامند) و این وصف، درخور امت اسلامی است، نه سزاوار ائمه معصومین! و از اینرو زمخشری در تفسیر «کشاف» می نویسد: «هُم أُمَّةٌ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَتَابِعِيهِمْ وَمَنْ بَعْدَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُمْ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ»<sup>(2)</sup>. (آنان، اصحاب پیامبر ص و تابعین ایشان و پیروان آنها هستند و کسانی که تا روز رستاخیر خواهند آمد، زیرا که خداوند ایشان را بر سایر امت‌ها برگزید).

شیخ طبرسی برای بیرون رفتن از این مشکل، به نقل از سیدمرتضی احتمال داده است که ضمیر در «فَمِنْهُمْ» به «عِبَادِنَا» برگردد، نه به «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» اما در آن صورت، پیوند بقیه آیه با

1- مجمع البیان، ج 22، ص 243.

2- تفسیر کشاف، ج 3، ص 612.

آغازش قطع می‌شود زیرا آیه در وصف کسانی است که وارثان کتابند و اگر موضوع میراث بران را از تتمه آیه جدا کنیم، تقسیم بندگان به سه دسته چندان مناسبتی با اصل بحث ندارد و اگر مقصود، امامان معصوم بودند، شایسته بود که در دنباله آیه شریفه تنها از «سابقین بالخیرات» سخن به میان آید.

\*

\*

\*



## نکته‌ای از سوره یس

(﴿يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اٰتُوْا زَكٰتَ ٱلْمَالِ ٱلَّذِيْ رَزَقَكُمُ اللّٰهُ لَعَلَّكُمْ تَكْفُرُوْنَ﴾  
 ﴿وَلَا تَقْبَلُوْا مِنْهُمْ جَزَآءً وَّكِيْلًا﴾  
 ﴿اَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْاِتْمَاعُ الْاَخِيْرُ﴾  
 ﴿وَلَا تَقْبَلُوْا مِنْهُمْ جَزَآءً وَّكِيْلًا﴾  
 ﴿اَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْاِتْمَاعُ الْاَخِيْرُ﴾  
 اعتراف به گناه پس از خاموشی!

در این آیه مبارکه خدایتعالی از روز رستاخیز سخن می‌گوید و می‌فرماید: «امروز بر دهانهایشان مُهر می‌نهم و دستهای آنان با ما سخن می‌گویند و پایهای آنان بدانچه می‌کردند، گواهی می‌دهند». روشن است که با شهادت هر عضوی بر عمل مخصوص

خود، هیچکس در روز رستاخیز احساس ستم نمی‌کند چنانکه فرمود: ﴿يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اٰتُوْا زَكٰتَ ٱلْمَالِ ٱلَّذِيْ رَزَقَكُمُ اللّٰهُ لَعَلَّكُمْ تَكْفُرُوْنَ﴾  
 ﴿وَلَا تَقْبَلُوْا مِنْهُمْ جَزَآءً وَّكِيْلًا﴾  
 ﴿اَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْاِتْمَاعُ الْاَخِيْرُ﴾  
 ﴿وَلَا تَقْبَلُوْا مِنْهُمْ جَزَآءً وَّكِيْلًا﴾  
 ﴿اَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْاِتْمَاعُ الْاَخِيْرُ﴾  
 [غافر: 17] (امروز هرکسی

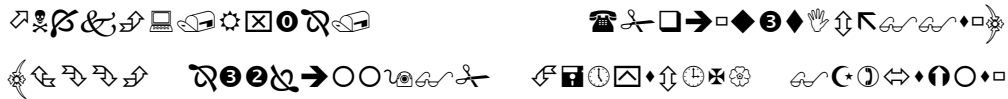
بدانچه کرده جزا داده می‌شود، هیچ ستمی امروز درمیان نمی‌آید). ولی چرا بر دهان کافران مُهر زده می‌شود تا نتوانند سخن گویند؟ به علاوه چگونه می‌توان آیه 65 از سوره یس را با آنچه در سوره نور آمده جمع نمود که می‌فرماید: ﴿يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اٰتُوْا زَكٰتَ ٱلْمَالِ ٱلَّذِيْ رَزَقَكُمُ اللّٰهُ لَعَلَّكُمْ تَكْفُرُوْنَ﴾  
 ﴿وَلَا تَقْبَلُوْا مِنْهُمْ جَزَآءً وَّكِيْلًا﴾  
 ﴿اَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْاِتْمَاعُ الْاَخِيْرُ﴾  
 ﴿وَلَا تَقْبَلُوْا مِنْهُمْ جَزَآءً وَّكِيْلًا﴾  
 ﴿اَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْاِتْمَاعُ الْاَخِيْرُ﴾

[النور: 24]

(روزی که زبانها و دستها و پایهای آنان بدانچه می‌کردند، گواهی می‌دهند)؟ بنابر آیه مزبور، زبانها نیز گواهی خواهند داد ولی این کار با مُهر نهادن بر دهان چگونه ممکن است؟ در پاسخ به این سؤالات، بسیاری از مفسران خاموشی گرفته‌اند و برخی درصدد پاسخ برآمده‌اند و از میان ایشان شیخ طبرسی در «مجمع البیان» می‌نویسد:







[الملک: 11] (در نتیجه، به گناه خویش اعتراف کنند پس هلاکت بر دوزخیان باد). بدینصورت، میان خاموشی آن‌ها و اعترافشان به گناه جمع می‌شود و لزومی ندارد چنانکه شیخ **طبرسی** گوید زبان از کامشان بیرون کشند! زیرا اساساً مَهر نهادن بر دهان، کنایه از **سلب قدرت در امر تکلم** است. **زمخشری** در تفسیر «کشاف» آنچه را ما از قرآن کریم دریافتیم با مقداری تفاوت، بدینصورت می‌آورد:

«يُرَوَّى أَنَّهُمْ يَجْحَدُونَ وَيُخَاصِمُونَ، فَتَشْهَدُ عَلَيْهِمْ جِيرَانُهُمْ وَأَهَالِيهِمْ وَعَشَائِرُهُمْ فَيَحْلِفُونَ: مَا كَانُوا مُشْرِكِينَ! فَحِينَئِذٍ يُخْتَمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتَكَلَّمَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ»<sup>(1)</sup>. (روایت می‌شود که مشرکان - در روز رستاخیز- به انکار و مجادله می‌پردازند پس همسایگان و خانواده‌ها و قبائل آنان برخلافشان گواهی می‌دهند. آنگاه سوگند می‌خورند که آن‌ها مشرک نبوده‌اند! درآهن‌گام، بر دهانهای ایشان مَهر زده می‌شود و دست‌ها و پاهاى آنان گواهی خواهند داد).

\* \* \*



۱. (همانا)      
 از فرستاده شدگان بود) سپس با فاصله چند آیه بر  
 او درود می فرستد      
 ۲. آنگاه می فرماید:      
 ۳.       
 (به راستی که او از بندگان با ایمان

1- تفسير روح الجنان، ج4، ص 448.

ما بود) که اگر مقصود، آل محمد † بودند، لازم می‌آمد تا به لفظ جمع از آنان یاد شود و به جای «إِنَّهُ» تعبیر «إِنَّهُمْ» بکار رود و ضمیر مفرد، به - وضوح بر همان **الیاس** دلالت دارد. علاوه بر سیاق آیات، فضای سوره نیز با قرائت شاذی که ابوالفتوح آورده نمی‌سازد زیرا که در آن فضا، از پیامبران خدا: **نوح و ابراهیم و موسی و هارون** یاد می‌شود و سپس قرآن کریم بر آنان درود می‌فرستد و مناسبت ندارد که چون نوبت **الیاس** رسد، خدایتعالی او را واگذارد و بر آل محمد درود فرستد! اما اینکه به جای واژه «إلیاس» کلمه «إلیاسین» بکار رفته از آنرواست که برخی از واژگان قرآنی به دو صورت استعمال شده اند همچون **طور سیناء** (درسوره مؤمنون) و **طور سینین** (درسوره تین). پیدااست که این نامها نزد مردم به دوشکل متداول بوده اند و قرآن کریم نیز به هردو صورت از آنها یاد می‌کند چنانکه **جبرائیل و جبریل و میکائیل و میکال** و امثال اینها در آثار اسلامی به فراوانی دیده می‌شوند.

شیخ **طبرسی** در بحث از «حجت قرائات» در مجمع-البیان نوشته است: «مَنْ قَرَأَ آلَ یَاسِینَ فَحُجَّتْ أُنْهَا فِی الْمَصْحَفِ مَفْصُولَةً مِنْ یَسٍ»<sup>(1)</sup>. یعنی: (کسی که آل یاسین قرائت نموده دلیلش آنستکه لفظ «ال» را در کتابت مصحف، از «یاسین» جدا آورده اند). شگفت است که چنین کس گویی از رسم الخط معمول در صدر اسلام بی‌خبر بوده و به تنوع آن در مصحف توجه نداشته است که گاهی حروف واژه ای را ضمّ به یکدیگر می-نوشتند و گاهی آن را مفصولة (جدا ازهم) به کتابت درمی‌آوردند مانند کلمه «لِشَیْءٍ» در آیه 40 از سوره **نحل** که در آیه 23 سوره **کھف** آن را به-صورت «لِشَایءٍ» نگاشته‌اند و جدا نمودن «إل» از «یاسین» از همین مقوله است و مسلمانان از صدر

1- تفسیر مجمع البیان، جزء 23، ص 81.

اسلام تا کنون این رسم الخط را حفظ کرده اند مبادا با تغییر آن، در کلام الهی تحریفی روی دهد و این کار، دقت و احتیاط آنان را در حفظ قرآن کریم از دگرگونی نشان می‌دهد. سخن دیگر درباره نام مبارک پیامبر مکرم اسلام ص است که به‌جز یک روایت ضعیف هیچ دلیلی نداریم که اسم خجسته‌اش در صدر اسلام «یاسین» بوده است تا بتوانیم گفت که آل یاسین همان آل محمدند. یاسین از حروف مقطّع در اوائل سور شمرده می‌شود و کسی که گمان برده، نام رسول خدا ص بوده است، از خطاب «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» به اشتباه افتاده که جواب قسم برای «وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ» به‌شمار می‌آید و اگر قرار باشد که هرخطابی پس از حروف مقطّعه، آن حروف را به اسم پیامبر تبدیل کند باید که «حم عسق» در سوره شوری نیز از نام های رسول اکرم ص شمرده شود زیرا پس از آن می‌خوانیم: (كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ ... ) با آنکه هیچکس چنین ادّعائی نکرده است.

برخی از مترجمان فارسی قرآن، آیه «یس» را به‌معنای «ای سید رسولان» ترجمه نموده‌اند<sup>(۱)</sup> و حرف «یا» را که از حروف هجاء به‌شمار می‌آید به‌جای حرف نداء یعنی «یا» پنداشته‌اند که به فرض صحت باید گفت در آن صورت تنها «سین» بر پیامبر اکرم ص اشارت دارد و لذا آل محمد † را «آل سین» باید شمرد، نه «آل یاسین»! پیدا است که اقوال مزبور، پایه و اساس صحیحی ندارند.

\* \* \*

1- به ترجمه قرآن، اثر آقای مهدی الهی قمشه ای نگاه کنید.



کلمه «ید» و جمع آن «أیدی» بارها در قرآن کریم بکار رفته و حتی به خدایتعالی نسبت داده شده است ولی این نسبت برای خداوند به نحو «مجاز» آمده و هیچ مفسری لا اقل در پاره ای از موارد، نتوانسته مجاز بودن آن را انکار نماید. مثلاً همه می‌دانیم که خداوند، فرمانروای عالم است ولی قرآن مجید می‌فرماید:

«بندۀ ما داود را به یاد آر که دارای دستها<sup>(1)</sup> (توانمندیها) بود». همچنین در آیه 45 می‌خوانیم:

1- هرچند «أيد» به معنای دستان آمده است ولی «ذَا الأيد» را گروهی به معنای «ذَا القُوَّة» آورده اند و آن را به معنای جمع نگرفته اند ولی به هر صورت چون کلمه مزبور از لفظ «ید» به معنای دست ساخته شده همگی اتفاق دارند که معنای مجازی به خود گرفته است چنانکه ابو عبیده در کتاب مجازات القرآن (ج 2، ص 179) از آن یاد کرده است.

ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را به یاد آر که دارای دستها و دیدگان (توانمندیها و بینشها) بودند. روشن است که تعبیر «ذَا الْأَيْدِ» و «أُولَى الْأَيْدِ» در این آیات را نمی توان به معنای داشتن عضو مخصوص تفسیر نمود زیرا آیات شریفه در مقام تکریم پیامبران مزبور آمده اند درحالی که کافران و مخالفان خدا نیز از داشتن دستها و دیدگان بی-نصیب نبوده و نیستند.

قرآن کریم گاهی امر خلقت را به دستان خدا مربوط دانسته و مثلاً می فرماید: ﴿وَمَا يَكُونُ لَكُمْ أَنْ تُبَدِّلُوا دِيَارَكُمْ وَتُسَبِّحُوا فِي دِيَارِكُمْ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَخَرَوْا بِمَا جَاءَكُمْ مِنْهُ وَنَعَى الْيَهُودُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّهِمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [یس: 71] یعنی: «آیا آنان ندیده اند که ما از آنچه

دستانمان ساخته است برای ایشان چهارپایانی آفریده ایم؟». ولی در جای دیگر، آفرینش انواع جانداران (و ازجمله چهارپایان) را به قدرت خداوند نسبت می دهد و می فرماید: ﴿وَمَا يَكُونُ لَكُمْ أَنْ تُبَدِّلُوا دِيَارَكُمْ وَتُسَبِّحُوا فِي دِيَارِكُمْ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَخَرَوْا بِمَا جَاءَكُمْ مِنْهُ وَنَعَى الْيَهُودُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّهِمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [النور: 45]

یعنی: «... از انواع جنبندگان، چهارپایانند، خدا هرچه را می خواهد می آفریند همانا که خدا بر هرچیز قدرتمند است». باتوجه بدانچه گفتیم مفهوم آیه 75 سوره صاد، روشن می شود که خدای سبحان درباره آدم و به ابلیس می فرماید: «ای ابلیس! چه چیز تو را بازداشت که بر ای آنچه به دودست خودم آفریدم، سجده نکنی؟...» تعبیر «دو دست» گروهی را به گمان افکنده که خدای سبحان همچون آدمیان، دارای دو دست است! ابن قیم در تفسیرش بر همین قول رفته و می نویسد:



فَلَا يَحْتَمِلُ «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» مِنَ الْمَجَازِ مَا يَحْتَمِلُهُ «عَمِلْتُ أَيَدِينَا» فَإِنَّ كُلَّ أَحَدٍ يَفْهَمُ مِنْ قَوْلِهِ «عَمِلْتُ أَيَدِينَا» مَا يَفْهَمُهُ مِنْ قَوْلِهِ: عَمَلْنَا وَخَلَقْنَا، كَمَا يَفْهَمُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ: «بِمَا كَسَبَتْ أَيْدُكُمْ» وَأَمَّا قَوْلُهُ «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» فَلَوْ كَانَ الْمُرَادُ مِنْهُ مُجَرَّدَ الْفِعْلِ لَمْ يَكُنْ لِدُكُو الْيَدِ بَعْدَ نِسْبَةِ الْفِعْلِ إِلَى الْفَاعِلِ مَعْنَى فَكَيْفَ وَقَدْ دَخَلَتْ عَلَيْهَا الْبَاءُ؟ فَكَيْفَ إِذَا ثَبِتَتْ (1)؟

یعنی: احتمال نمی‌رود که «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» معنای مجازی داشته باشد چنانکه در «عَمِلْتُ أَيَدِينَا» احتمال مجاز وجود دارد، زیرا هرکس از «عَمِلْتُ أَيَدِينَا» همان مفهوم عمل کردیم و آفریدیم را می‌فهمد چنانکه از آیه «بِمَا كَسَبَتْ أَيْدُكُمْ» آن را درمی‌یابد. اما این سخن که فرمود: «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» اگر مراد تنها عمل آفرینش بود، ذکر دست پس از نسبت فعل به فاعل، دیگر معنایی نداشت با اینکه حرف «باء» بر کلمه «يَد» داخل شده و با وجود آنکه واژه «يَد» به صورت مثنوی آمده است!

چنانکه ملاحظه می‌شود ابن قیم پذیرفته است که نسبت دستها برای خدای سبحان در آیه «عَمِلْتُ أَيَدِينَا» نسبتی مجازی است (و به معنای قدرت آمده) ولی این مفهوم را برای «خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» نمی‌پذیرد. و اما پاسخ از اشکال‌های او اینست که در سوره شریفه «ذاریات» خدایتعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا يَدَاهُ مَبْسُوتَتَا ۖ يُدْرِكُ الْبَازُغَاتِ ۚ يَدَاهُ مَبْسُوتَتَا ۚ﴾

﴿الذاریات: 47﴾ یعنی: «آسمان را با دستان ساختیم» در این آیه کریمه اولاً ذکر دستها پس از نسبت فعل به فاعل (بَنِينَا) آمده است و ثانیاً حرف «باء» بر کلمه ایدی داخل شده (بِأَيْدٍ) درحالی‌که همه مفسران سلف (که ابن قیم آراء آنها را قبول دارد) کلمه «بِأَيْدٍ» را در این آیه شریفه مجاز دانسته و به معنای «بِقُوَّةٍ» تفسیر کرده‌اند چنانکه ابوجعفر طبری در تفسیرش از ابن عباس و مجاهد و قتاده و منصور و ابن زید و سفیان گزارش نموده و از هیچکس خلاف آن را نقل نکرده است و خود نیز همین قول را می‌

1- تفسیر القیم، اثر محمد بن ابی‌بکر بن قیم، ص 454.

او بازاست و هرگونه که بخواهد می بخشد» و در این آیه نیز صنعت مجاز به کار رفته و برای نشان دادن کثرت بخشش خداوند، تعبیر «يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» را به میان آورده است چنانکه در آیه دیگر

بسته برگردنت مگذار و آن را به‌کلی باز مکن»<sup>(۲)</sup>  
 اما اصرار بر **جمود در ظواهر**، موجب می‌شود که آیات شریفه دیگر نیز که ذکر «**دستها**» در آن‌ها آمده، حمل بر ظاهر گردند و در آن صورت، میان «**دو دست**» و «**دستها**» تباین پیش می‌آید، مگر ممکن است کسی که **دو دست** دارد درعین حال، **چند دست** داشته باشد؟! از همین رو برخی از مفسران علت ذکر دو

دست را در آیه 64 از سوره مائده چنین تفسیر نموده اند که: (بَلْ يَآءُ مَبْسُوطَتَانِ) مُبَالِغَةٌ فِي الْوَصْفِ بِالْجُودِ وَتَنبِيْهُ عَلَى الْإِفَادَةِ الْكَثْرَةِ إِذْ غَاوَتْ مَا يَبْدُلُهُ السَّخِيُّ مِنْ مَالِهِ أَنْ يُعْطَى بِيَدِيهِ (3). یعنی: (بلکه دو دست او باز است) مبالغه در وصف خدایتعالی به لحاظ بخشش او است و دست را مثنی آورده برای افاده کثرت زیرا نهایت بخشش سخاوتمند از مالش، آنستکه با دو دست خود آن را به کسی عطا (بخش) کند».

2- بسته بودن دست، کنایه از بُخل و گشاده بودن آن،  
کنایه از کثرت بخشش است (که امساک و افراط در آن  
برای بندگان حایز نیست).

3- تفسير الجلالين، ج 1، ص 106.

همین‌معنا در آیه 75 از سوره صاد ملاحظه می‌گردد  
و هنگامی که می‌فرماید: ﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُتَّبِعٌ تَوَلَّيْتُمْ﴾ (به دو دست خودم او را آفریدم) این مفهوم  
متبادر می‌شود که در خلقت آدم ص، واسطه‌ای (چون  
پدر و مادر) در کار نبوده و خدایتعالی خود، او  
را با کمال قدرتش به وجود آورده است به ویژه با  
توجه به آیه کریمه ﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُتَّبِعٌ تَوَلَّيْتُمْ﴾  
★ ﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُتَّبِعٌ تَوَلَّيْتُمْ﴾ [الشوری: 11] که خداوند را از مشابهت  
با مخلوقات منزّه باید شمرد. اگر ما بخواهیم در  
همه‌جا اصرار بر جمود در ظواهر داشته باشیم،  
معلوم نیست با آیه شریفه: ﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُتَّبِعٌ تَوَلَّيْتُمْ﴾  
﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُتَّبِعٌ تَوَلَّيْتُمْ﴾ [الحجرات: 1] چه باید  
کنیم؟ میان دودست خدای سبحان کجاست که نباید  
از آن پیشی گرفت؟! آیا معنای آیه کریمه این  
نیست که از حکم خدا پیشی نگیرید؟

\*

\*

\*



رسول خدا ص و مؤمنانند. <sup>(۲)</sup> سدی

1- و 2- مجمع البيان، جزء 23، ص 155.  
3- جامع البيان، ج 20، ص 205.  
4- مجمع البيان، جزء 23، ص 155.  
2- و 2- جامع البيان، ج 20، ص 205.  
3- مجمع البيان، ج 23، ص 155.

گفته که هر دو جمله به رسول خدا ص اشارت دارد<sup>(2)</sup>...

آنچه مایه شگفتی می‌شود اینست که مفسران مزبور کمتر به سیاق آیه شریفه ونکات آن توجه کرده اند و گرنه اولاً درمی‌یافتند که ﴿وَلَوْ كَانَ الْمُضْذَقُ بِهِ غَيْرَهُ لَقَالَ: وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ﴾<sup>(3)</sup> جمله تکرار موصول، به عطف شده است و اگر دو شخصیت جدا از یکدیگر بودند، لازم می‌آمد که اسم موصول تکرار گردد و جمله به صورت «الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ» درآید. این نکته را ابن عباس دریافته و به گزارش طبرسی گفته است: «وَلَوْ كَانَ الْمُضْذَقُ بِهِ غَيْرَهُ لَقَالَ: وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ»<sup>(3)</sup>.

ثانیاً خبری که برای جمله مزبور آورده شده یعنی ﴿وَلَوْ كَانَ الْمُضْذَقُ بِهِ غَيْرَهُ لَقَالَ: وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ﴾ صورت جمع آمده است بنابراین، مبتدای جمله نیز اشاره به فرد خاصی ندارد تا او را با جبریل یا ابوبکر و غیره تطبیق دهیم ولذا باید کلمه «الَّذِي» را در ﴿وَلَوْ كَانَ الْمُضْذَقُ بِهِ غَيْرَهُ لَقَالَ: وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ﴾ برای جنس بگیریم چنانکه در آیه شریفه: ﴿وَلَوْ كَانَ الْمُضْذَقُ بِهِ غَيْرَهُ لَقَالَ: وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ﴾ [التوبة: 69] ملاحظه می‌شود. و نیز مانند: ﴿وَلَوْ كَانَ الْمُضْذَقُ بِهِ غَيْرَهُ لَقَالَ: وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ﴾ [البقرة: 264] که اسم موصول «الَّذِي» در اینجا به معنای جمع آمده به دلیل آنکه در پایان آیه می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَ الْمُضْذَقُ بِهِ غَيْرَهُ لَقَالَ: وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ﴾ علاوه بر آنچه گفتم، سیاق آیه شریفه را نیز لازمست در نظر داشت که ابتدا می‌فرماید:

یعنی: «پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بست و پیام راستین (او) را که به سویش آمده تکذیب نمود، آیا در دوزخ جایگاهی برای کافران (حق‌پوشان) نیست؟» سپس در پی این آیه کریمه از مؤمنانی که دیگران را به پیام خدا فرامی‌خواندند و خود آن را تصدیق نمودند، سخن

راستین را آورد (و دیگران را بدان فراخواند) و خود آن را تصدیق نمود آنان، همان متقیانند. برای ایشان نزد خداوندگارشان هرچه بخواهند فراهم است، اینست پاداش نیکوکاران».





و   قَوْلُهُ

وَجَمْعُ كَمَا

[illegible]

1- تفسير البحر المحيط، جلد 7، ص 428.

\* \* \*



د ربارهٔ این امر که : «خدایتعالی آیات خویش را به کسانی در آفاق و در وجود آنها نشان خواهد داد تا حقّ برایشان روشن گردد» مفسّران قرآن سخنان گوناگونی گفته اند. اما در این موضوع اتفاق نظر دارند که گروه مورد اشاره در آیهٔ شریفه «کافران» هستند زیرا ضمیر جمع در ﴿فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذَلِكَ ۖ لِنَبْلُوَهُمْ أَهُمْ أَمْ لَا﴾ به آنها بازمی‌گردد که در آیهٔ

خبر دهید که اگر قرآن از نزد خدا باشد سپس شما بدان **کفر ورزید**، چه کسی گمراه تراست از آنکس که در اختلافی ژرف با حقّ به سر می‌برد؟». اما آیات آفاق و انفس که به کافران ارائه خواهد شد چیست؟ و این‌کار درچه زمانی رخ خواهد داد؟ و روشن شدن حق برای کفار در کدام مسئله است؟ سخن اهل تفسیر در این مسائل، به اختلاف آمده و هردسته نظر و رأی ویژه‌ای را به‌میان آورده‌اند.

شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» از عطاء و ابن زید نقل کرده که آندو گفته اند: «أَنَّ الْمَعْنَى سَنُرِيهِمْ حُجَجَنَا وَدَلَالِنَا عَلَى التَّوْحِيدِ فِي آفَاقِ الْعَالَمِ وَ أَقْطَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ... حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمُ

أَيُّ ظَهَرَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَيُّ أَنَّ اللَّهَ الْحَقُّ»<sup>(1)</sup> (معنای آیه اینستکه: ما حجت‌ها و دلائل خود را در آفاق جهان و اقطار آسمان و زمین و در نفوس آنان بدانها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که خدا حق است). این قول، چندان موجه نیست زیرا وعده مزبور به ظاهر در **آینده** ایفاء خواهد شد چنانکه فعل مستقبل (**سَنُرِيهِمْ**) بر آن دلالت دارد ولی پیش از نزول این سوره شریفه، آیات گوناگون و روشنی درباره توحید آمده و یگانگی خدا برای کافران در آن روزگار به اثبات رسیده بود.<sup>(2)</sup> به علاوه ضمیر مفرد در (**أَنَّهُ الْحَقُّ**) به قرآن مجید بازمی‌گردد، نه به یکتایی خداوند چنانکه در آیه پیشین بحث از قرآن به میان آمده و فرموده است: ﴿قُلْ هُوَ الْقَدِيمُ ۚ لَا يَأْخُذُهُ سِنٌ وَلَا نَوْمٌ ۚ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ لَئِنْ سَأَلْتَهُ عَنِ السَّاعَةِ ۖ لَغَفِيفٌ ۖ ذِكْرٌ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ۚ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (سوره زمر، ۳۱).  
ارائه آیات در آفاق و انفس مربوط به کافران آینده است که با **اکتشافات علمی تازه** روبرو خواهند شد و حقانیت قرآن مجید بر آن‌ها روشن می‌گردد. پاسخ اینستکه: ضمیر جمع در «**سَنُرِيهِمْ**» شامل کفار عصر نبوی ص نیز می‌شود و لازم است در آینده، آنان نیز شاهد آیات مزبور باشند. پس باید اندیشید زمانی که کفار معاصر با رسول خدا ص و نیز کافران دورانهای آینده، شاهد آن آیات خدایی خواهند شد، چه زمانی است؟ آیا این امر در **دنیا** پیش می‌آید یا در **قیامت**؟  
قول دیگر، سخنی است که از **حسن بصری** و **مجاهد** و **سُدی** نقل کرده اند. بنابه گزارش ابوجعفر **طبری**، سُدی گفته است: «يَقُولُ مَا نَفْتَحُ لَكَ يَا مُحَمَّدٌ مِنَ الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ فِي أَهْلِ

1- تفسیر مجمع البیان، جزء 24، ص 33.

2- سوره فُصِّلَتْ لأقل پس از پنجاه و چند سوره قرآن نازل شده است (به کتاب الفهرست اثر محمد بن اسحاق ندیم، فن سَوْم از مقاله اول و نیز کتاب مقدمتان فی علوم القرآن ص 11 و 15 بنگرید.)

مَكَّةَ، نَفْتَحُ لَكَ مَكَّةَ»<sup>(1)</sup> (می‌فرماید: ای محمد ما برای تو آفاق را فتح می‌کنیم و مقصود از **فِي أَنْفُسِهِمْ**، اهل مکه هستند که می‌فرماید ما آن شهر را نیز برای تو می‌گشاییم). بنا بر این رأی، مراد از آفاق، سرزمین‌هایی است که مسلمانان بر آن‌ها دست یافتند ولی واژه مزبور که جمع **«أَفُق»** باشد در قرآن کریم به معنای **«سرزمین»** نیامده بلکه به **نواحی آسمان** اشاره دارد چنانکه می‌فرماید:

﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿٩٠﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿٩١﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿٩٢﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿٩٣﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿٩٤﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿٩٥﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿٩٦﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿٩٧﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿٩٨﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿٩٩﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١٠٠﴾

﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١٠١﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١٠٢﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١٠٣﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١٠٤﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١٠٥﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١٠٦﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١٠٧﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١٠٨﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١٠٩﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١١٠﴾

﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١١١﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١١٢﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١١٣﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١١٤﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١١٥﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١١٦﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١١٧﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١١٨﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١١٩﴾ ﴿وَنُوحِي السَّمَانَ﴾ ﴿١٢٠﴾

[النجم: 7]. باوجود این، اعلام مفسران از سنی و شیعی همین قول را پسندیده و برگزیده‌اند. به-عنوان نمونه زمخشری (مفسر بزرگ سنی) در تفسیر کشاف می‌نویسد: **«يَعْنِي مَا يَسَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِرَسُولِهِ ص وَالْخُلَفَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَنُصَّارَ دِينِهِ فِي آفَاقِ الدُّنْيَا وَبِلَادِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ عُمُومًا وَفِي بَاحَةِ الْعَرَبِ خُصُوصًا مِنْ الْفَتْوحِ»**.<sup>(2)</sup> (مقصود فتوحاتی است که خدای عزوجل برای پیامبرش و خلفای پس از او و یاری کنندگان آئینش از آفاق دنیا و شهرهای خاور و باختر عموماً میسر ساخته و خصوصاً فتح‌هایی که در سرزمین عرب رخ داده است).

و نیز از مفسران نامدار شیعی، صاحب تفسیر **«المیزان»** در توضیح آیه شریفه چنین مرقوم داشته است: **«الآيَاتُ الَّتِي شَأْنُهَا إِثْبَاتُ حَقِيقَةِ الْقُرْآنِ هِيَ الْحَوَادِثُ وَالْمَوَاعِدُ الَّتِي أَخْبَرَ الْقُرْآنُ أَنَّهَا سَتَقَعُ كَأَخْبَارِهِ بِأَنَّ اللَّهَ سَيَنْصُرُ رِيبَهُ ص وَالْمُؤْمِنِينَ وَيُمْكِّنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَيُظْهِرُ دِينَهُمْ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَيَنْتَقِمَ مِنْ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ»**<sup>(3)</sup>. (نشانه-هایی که در مقام اثبات حقایق قرآنی قرار دارند، همان رویدادهای موعودی به شمار می‌روند که قرآن خبر داده است در آینده رخ خواهند داد مانند خبردادن از اینکه خداوند پیامبرش ص و مؤمنان را یاری

1- تفسیر طبری، ج 20، ص 462.

2- تفسیر کشاف، ج 4، ص 206.

3- تفسیر المیزان، ج 17، ص 430.

خواهد کرد و در زمین بدانها قدرت می بخشد و آئین ایشان را بر همه ادیان پیروز خواهد کرد و از مشرکان قریش انتقام می‌گیرد).

هرچند ذکر فتوحات مزبور در قرآن کریم رفته است ولی شاهد و دلیلی نداریم تا نشان دهد که آیه مورد بحث بر فتوحات مسلمین دلالت دارد و مقصود از «آفاق» سرزمینهای مفتوحه و مراد از «انفس» فتح مکه است بلکه ظاهر آیه شریفه، خلاف آن را نشان می‌دهد زیرا «مجازگویی» بدون قرینه، برخلاف اصل است.

قول دیگری نیز در تفسیر آیه مزبور آمده که موافق با رأی ارباب **تصوّف** است و گویند که: آیه شریفه، به شهود اهل حق در آفاق و انفس اشارت دارد چنانکه در تفسیر منسوب به **نعمت الله ولی کرمانی** ملاحظه می‌کنیم که مرقوم داشته است: **«سُئِرِهِمْ هَذِهِ الْحَقَائِقُ فِي الْآيَاتِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهَا هِيَ الْحَقُّ بِعَيْنِهِ... لَا حَقَّ مِنَ الْحَقِّ لِأَهْلِ الْحَقِّ»** (1). (این حقایق را در آیات و در نفوس ایشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان روشن گردد که آنها عین حقند... حق ازسوی حق، برای اهل حق آشکار می‌شود). این معنا نیز با دلالت آیه کریمه منطبق نیست زیرا چنانکه مفسّر، ادّعا می‌نماید حق ازسوی حق برای اهل حق روشن می‌شود، نه برای کافران! و مفسّران قرآن، اجماع دارند که در این آیه شریفه، ضمیر **«سُئِرِهِمْ»** به کسانی که کفر ورزیده اند بازمی‌گردد.

برای دست یافتن به تفسیر صحیح آیه مورد بحث لازمست مانند همیشه به خود قرآن کریم بازگردیم و علاوه بر دقت در سیاق و قرائن هرآیه، گفتار مشابه آن را در قرآن جستجو کنیم و از مقایسه آنها به معنا و مقصود آیه شریفه پی ببریم. آنچه در قرآن مجید به آیه 53 از سوره فُصِّلَتْ شباهت دارد،

1- مجموعه رسائل شاه نعمت الله ولی، بخش تفسیر قرآن، ص 102 و 103.

**سخن پایانی** خداوند در سوره کریمه نمل است (چنانکه آیه مورد بحث، نیز در خاتمه مباحث سوره فُصِّلَتْ می‌آید). در آیه 93 از سوره نمل می‌خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقْوَاهُ ۖ وَالْعَصَىٰ أَشَدُّ زَجَرًا ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۚ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقْوَاهُ ۖ وَالْعَصَىٰ أَشَدُّ زَجَرًا ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۚ﴾

یعنی: «(خدا) آیات خود را به شما نشان خواهد داد پس آن‌ها را خواهید شناخت و خداوندت از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست». این آیه کریمه از چند جهت، با آنچه در سوره فُصِّلَتْ آمده، شباهت و هماهنگی دارد. **اولاً** هردو آیه از آرات خدا به کسانی در آینده سخن می‌گویند (سُئِرِيهِمْ آيَاتِنَا - سَيْرِيكُمْ آيَاتِهِ). **ثانیاً** هردو آیه از شناخت و روشن شدن ضروری حق برای آنان حکایت می‌نمایند (حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمُ أَنَّهُ الْحَقُّ - فَتَعْرِفُونَهَا). **ثالثاً** هردو آیه در معرفی آن گروه ضمیر جمع را به کار برده اند (سُئِرِيهِمْ - سَيْرِيكُمْ) در حالی‌که از قرائن دانسته می‌شود گروه مزبور همان مخالفان قرآنند نه مؤمنان! (ثُمَّ كَفَرْتُمْ - وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ<sup>(1)</sup>).

اینک باید دانست مفسران قرآن گویند که سخن تهدیدآمیز سوره نمل، از آیاتی حکایت می‌نماید که به هنگام فرارسیدن **قیامت** در آفاق و در نفوس آدمیان به ظهور خواهند پیوست<sup>(2)</sup> (همچون رویدادهای سهمناکی که در آسمانها رخ می‌دهند و در پی آن‌ها، نفوس کافران زنده شده محاسبه و تعذیب خواهند گشت). آنجا است که به قول قرآن مجید،

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقْوَاهُ ۖ وَالْعَصَىٰ أَشَدُّ زَجَرًا ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۚ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقْوَاهُ ۖ وَالْعَصَىٰ أَشَدُّ زَجَرًا ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۚ﴾

1- به لحن تهدیدآمیز آیه شریفه توجه شود.  
 2- در کشاف می‌نویسد: ذلک حین لا تنفعهم المعرفة یعنی فی الآخرة (ج3، ص380). دیگر مفسران نیز شبیه این قول را آورده اند.

[illegible]

1- به شباهت هردو سوره در پایان آیات، نیز توجه شود

2- این تعبیر، برای مبالغه در وصف شتاب ورزیدن آدمی آمده است.

(آنها را) از من با شتاب مخواهید . و گویند که  
 این وعده — اگر راستگویید — کی خواهد  
 رسید؟...]. آنگاه صحنهٔ آخرت و عذاب کافران را  
 بیان می‌فرماید و نشان می‌دهد که آیات مزبور  
 مربوط به جهان بازپسین است.

\* \* \*





در این آیه کریمه از «روحی» سخن به میان آمده که برای وحی به سوی پیامبر اسلام ص ارسال شده است. مفسران قرآن کریم درباره روح مزبور، اقوال مختلفی آورده اند. یکی آنکه مقصود از آن، خود قرآن است چنانکه برخی از قدمای اهل تفسیر مانند قتاده و جبائی بر این قول رفته اند و گفته اند: «مَعْنَاهُ الْقُرْآنُ لِأَنَّهُ يَهْتَدِي بِهِ فِيهِ حَيَاةٌ مِنْ مَوْتِ الْكُفْرِ»<sup>(۱)</sup> (معنای این روح، همان قرآن است زیرا که با آن هدایت صورت می پذیرد و در آن، حیات روحانی از مرگ کفر وجود دارد). زمخشری در کشاف نیز بر این قول رفته و می نویسد: «يُرِيدُ مَا أَوْحَى إِلَيْهِ لِأَنَّ الْخَلْقَ يُحْيَوْنَ بِهِ فِي دِينِهِمْ كَمَا يُحْيَى الْجَسَدُ بِالرُّوحِ»<sup>(۲)</sup> (مراد، چیزی است که به پیامبر وحی شده زیرا که مردمان در دین خود به وسیله آن حیات پیدا می کنند چنانکه پیکر آدمی با روح زنده می شود).

قول دوم، سخنی است که شیخ **طبرسی** در تفسیر «جوامع الجامع» نقل نموده که: «هُوَ مَلَكٌ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص»<sup>(3)</sup> (آن روح، فرشته ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا ص همراه بوده است). و در تفسیر «مجمع البیان» آن

1- تفسير مجمع البيان، جزء 24، ص 66.

2- تفسیر کشاف، ج 4، ص 234.

3- تفسير جوامع الجامع، ج 4، ص 57.

را به ابوجعفر باقر و ابوعبدالله صادق و نسبت می‌دهد<sup>(1)</sup> و صاحب تفسیر «المیزان» نیز در برابر آلوسی صاحب تفسیر «روح المعانی» از این قول جانب‌داری می‌نماید.<sup>(2)</sup>

قول سوّم از حسن بصری گزارش شده که گفته است: مراد از «روحاً مِنْ أَمْرِنَا» رحمت خدایتعالی است (قال: رحمة مِنْ أَمْرِنَا<sup>(3)</sup>). ولی هیچیک از این اقوال، گواه قرآنی ندارد و بر اثر تدبّر در آیات شریفه اثبات نمی‌گردد. آنچه از خود قرآن فهمیده می‌شود آنستکه پیش از این آیه مبارکه، خدایتعالی از سه طریق، سخن گفتن خود را با بشر یاد می‌فرماید،

چنانکه می‌خوانیم: ﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُبِينًا﴾ (همچو بشارت را که خدا با او سخن گوید مگر از راه وحی، یا از پس پرده، یا رسولی را می‌فرستد تا وی هرچه را که خدا می‌خواهد با اجازه او وحی کند). آنگاه در آیه بعد بلافاصله می‌فرماید: ﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُبِينًا﴾ (و این چنین به سوی تو وحی کردیم)

یعنی وحی تو از راه سوّم که فرستادن رسول به سبب است، صورت پذیرفته است چنانکه این حقیقت را بارها در قرآن مجید یاد فرموده و از نزول وحی به وسیله رسول یا واسطه ای بر پیامبر اسلام ص سخن گفته است. به عنوان نمونه می‌فرماید:

﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُبِينًا﴾ (و این چنین به سوی تو وحی کردیم)

﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُبِينًا﴾ (و این چنین به سوی تو وحی کردیم)

﴿وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ بِهِ اللَّهُ مُبِينًا﴾ (و این چنین به سوی تو وحی کردیم)

1- تفسیر مجمع البیان، جزء 24، ص 66.

2- تفسیر المیزان، ج 18، ص 83.

3- تفسیر طبری، ج 20، ص 542.

﴿الشعراء: 192-194﴾ یعنی: «همانا این قرآن، فروفرستاده خداوند جهانیان است. آن را روح الامین بر قلب تو نازل کرد تا از هشدار دهندگان باشی». از این واسطه، در قرآن کریم گاهی به «روح القدس» تعبیر شده: ﴿الأنعام: 8﴾ ﴿النحل: 102﴾ وگاهی او را «جبریل» خوانده است: ﴿البقرة: 97﴾ وگاهی وی را «رسول کریم» وصف فرموده: ﴿التکویر: 19-20﴾ و همه این اوصاف گوناگون در توصیف همان پیک وحی است که به‌سوی پیامبر ص فرستاده می‌شد و روحی که در سوره شوری از آن یاد فرموده نیز جز ه مین پیک امین الهی (یا روح الامین) کسی نیست. این چیزی است که از خود قرآن مجید فهمیده می‌شود چنانکه در آیه 15 از سوره شریفه مؤمن نیز به تصریح می‌فرماید: ﴿الأنعام: 8﴾ ﴿النحل: 102﴾ ﴿التکویر: 19-20﴾ در اینجا نکته ای ادبی وجود دارد که غفلت از آن، فهم جمله ﴿الأنعام: 8﴾ را دشوار می‌نماید. در زبان عرب گاهی آلت یا واسطه فعل را به جای مفعول مطلق که مصدر باشد، می‌آورند. مثلاً به جای آنکه بگویند: «ضَرْبَةُ سَوَاطٍ» (او را به واسطه تازیانه زدیم) می‌گویند: «ضَرْبَةُ سَوَاطٍ!» چنانکه سیوطی در شرح بر «جمع الجوامع» آورده است.<sup>(1)</sup> در آیه شریفه

1- قال: وَالْأَلَةُ نَحْنُ ضَرْبُهُ سَوَاطٍ وَرَشَقْتُهُ سَهْمًا وَالْأَمْلُ: ضَرْبَةُ

مورد بحث نیز همین قاعده معمول شده و معنای ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُمْسِكَ السَّمَاءَ بِهَا سُبُوحًا رَبِّهِ لِيَلْجَأَ الْفَاسِقِينَ إِلَى الدَّارِ الَّتِي يُوعَدُونَ﴾ به واسطه روح برتو وحی کردیم. و چنانکه دانستیم این روح یا واسطه، همان **جبریل** است نه شخص دیگر.

\* \* \*

---

سَوِّطٍ وَرَشَقَةٍ سَهْمٍ وَيَطْرُدُ فِي جَمِيعِ أَسْمَاءِ آلَاتِ الْفِعْلِ (رجوع شود به کتاب: هَمْعُ الْهَوَامِعِ فِي شَرْحِ جَمْعِ الْجَوَامِعِ، اثر جلال الدین سیوطی، ص 188).

## یکتا یرستی

سورة شریفه زخرف از سوره های است که بر  
توحید عبادت از جهات گوناگونی دلالت می نماید.  
از جمله پیام می دهد که معبود همه پیامبران خدا +  
یکی بیش نبوده است و در این باره می فرماید: «از  
رسولان ما که پیش از تو آنها را فرستادیم پرس:  
آیا خدایانی جز خدای رحمن را قرار داده ایم تا  
پرستیده شوند؟». در اینجا چند سؤال جدی مطرح  
می شود. **اولاً** پرسش پیامبر اسلام ص از پیامبران سلف  
از چه راه و چگونه بوده است؟ **ثانیاً** پس از نزول  
مکرر وحی و اعلام توحید از سوی خداوند، پرسش  
پیامبر ص از انبیاء پیشین درباره توحید چه  
لزومی داشته است؟ **ثالثاً** آیا پیامبر اسلام ص  
اساساً به چنین مأموریتی عمل کرده است یا نه ؟  
مفسران قرآن مجید از دیرباز تاکنون درباره این  
آیه کریمه اقوال و آراء مختلفی آورده اند.  
مشهورترین قول آنستکه این آیه شریفه در  
**معراج** (لیلۃ الإسراء) بر پیامبر اکرم ص نازل  
شده است. طرفداران این رأی خواسته اند تا مشکل  
ارتباط رسول گرامی اسلام ص را با انبیاء سلف +  
بدین صورت حل کنند چنانکه شیخ **ابوالفتح رازی** در  
تفسیرش همین رأی را برگزیده و در اثبات آن می-  
نویسد: «از **عبدالله مسعود** (نقل شده) که رسول ص  
گفت چون **شب معراج** مرا به آسمان بردند و

پیغمبران را جمع کردند و من با ایشان نشستم، فرشته آمد و گفت خدایتعالی می فرماید که بپرس از پیغمبران تا ایشان را برچه فرستادند؟ رسول ص پرسید از ایشان که: «عَلَىٰ مَاذَا بُعِثْتُمْ؟ قَالُوا: عَلَىٰ وَلَايَتِكَ وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». گفتند ما را بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب فرستادند<sup>(1)</sup>. این حدیث، مشکل ما را درباره آیه شریفه حل نمی کند زیرا بنا بر ظاهر قرآن مجید، رسول اکرم ص مأمور بوده تا از پیامبران گذشته بپرسد: آیا خدای رحمن جُز خود، خدایانی را مقرر داشته است که مردم آن ها را بپرستند یا خیر؟ ﴿وَمَا يَكْفُرُ الْإِسْلَامُ إِلَّا بِشِرْكٍ مُّبِينٍ﴾ بنا بر این اساساً بحث ولایت فردی از افراد بشر مطرح نبوده تا پیامبران خدا † بدان پاسخ دهند و بفرض صحت حدیث، آن را ناظر بر آیه شریفه نتوان شمرد چنانکه از نزول آیه مزبور بر رسول خدا ص در این روایت اثری دیده نمی شود و لذا از موضوع بحث ما بیرون است.

شیخ طبرسی در تفسیر «جوامع الجامع» سخن دیگری آورده و می نویسد: «قِيلَ إِنَّ النَّبِيَّ ص جُمِعَ لَهُ الْأَنْبِيَاءُ لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ فِي بَيْتِ الْمَقْدَسِ فَأَمَّهُمْ وَقِيلَ لَهُ: سَلَهُمْ، فَلَمْ يَشْكُ وَلَمْ يَسْأَلْ»<sup>(2)</sup>. یعنی: «گفته شده که پیامبران † در شب معراج بر پیامبر ما ص در بیت المقدس گرد آمدند و او بر ایشان (در نماز) امامت کرد و به وی گفتند که از این پیامبران بپرس ولی پیامبر اسلام ص تردید نکرد و نپرسید»، این رأی که از زهری و ابن زید و سعید بن جبیر گزارش شده<sup>(3)</sup> نیز بدون اشکال نیست زیرا سؤال مزبور اساساً برای رفع تردید از پیامبر ص درباره توحید نبوده است بلکه پرسش مورد بحث، درخلال احتجاج با مشرکان درمگه پیش

1- تفسیر روح الجنان و روح الجنان، ج 5، ص 15.

2- تفسیر جوامع الجامع، ج 4، ص 70.

3- تفسیر مجمع البیان، جزء 24، ص 88.

آمد که جُزْخْدای عَزَّوَجَلَّ، بُت‌های خود و فرشتگان را نیز می‌پرستیدند و می‌گفتند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا هَٰؤُلَاءِ حَتَّىٰ يُخَرِّجُوا كَلِمًا مِنْ فَمِهِمْ يَسْمَعُونَ﴾ [النحل: 35]

«اگر خدا می‌خواست ما هیچ‌چیزی را جُز او نمی‌پرستیدیم، نه ما و نه پدرانمان!» بنابراین، سؤال مذکور و اعلام پیام یکتاپرستی، نوعی پاسخ به مشرکان شمرده می‌شود و گرنه، چه لزومی داشت که خاتم پیامبران † پس از دریافت وحی الهی، به سوی ارواح پیامبران گذشته رُود تا از آنان بپرسد که آیا معبودی جُز خدا هست یا خیر؟! مگر شهادت خدای سبحان در قرآن مجید که مکرر به توحید گواهی داده مانند اینکه فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا هَٰؤُلَاءِ حَتَّىٰ يُخَرِّجُوا كَلِمًا مِنْ فَمِهِمْ يَسْمَعُونَ﴾ [الأنبياء: 25] - معاذ الله - کمتر از شهادت

پیامبران او بوده است؟! لذا گرد آمدن پیامبران در شب معراج برای اینکه خاتم انبیاء † چنین پرسشی از آنها بکند و به مؤمنان یکتاپرست برساند، از اصل نادرست است اما اینکه پیامبر ص از آنان پرسیده یا نپرسیده باشد؟ فرعی بر آن اصل باطل شمرده می‌شود.

شگفت آنکه برخی از صاحب‌نظران در تفسیر قرآن با استناد به پاره‌ای از روایات ناموثق، بر همین قول اتکاء و اعتماد نموده‌اند چنانکه صاحب تفسیر «المیزان» پس از نقل آراء می‌نویسد: «قِيلَ الْآخِ مِمَّا خُوطِبَ بِهِ النَّبِيُّ ص لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ أَنْ يَسْأَلَ أَرْوَاحَ الْأَنْبِيَاءِ † وَقَدْ اجْتَمَعَ بِهِمْ أَنْ يَسْأَلَهُمْ: هَلْ جَاؤُوا بِدِينٍ وَرَاءَ دِينِ التَّوْحِيدِ؟ وَقَدْ وَرَدَتْ بِهِ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنَ الرِّوَايَاتِ مِنْ أَيْمَةِ أَهْلِ الْهَيْتِ †». (1)

یعنی: «گفته شده که این آیه از اموری است که در شب معراج بر پیامبر ص خطاب شده تا از

ارواح انبیاء † سؤال کن د و پیامبر ص با دیگر پیغمبران گرد آمد تا از آنان بپرسد که آیا آن‌ها دینی غیر از دین توحید آوردند؟ و در این- باره بیش از یک روایت از امامان اهل بیت † وارد شده است».

متأسفانه مفسّر محترم در تفسیر این آیه از اسلوب تفسیری خود که در مقدمه کتابش بدان ملتزم شده یعنی «تفسیر قرآن به وسیله قرآن و تدبّر در آن»<sup>(1)</sup> درمی‌گذرد. وگرنه عنایت می‌نمود که

شخص پیامبر ص به چنین پرسشی نیاز نداشت و مؤمنانی که قرآن را کلام الهی و شهادت خداوند می‌دانستند نیز نیازمند نبودند تا پیامبرشان از معراج خبر آورد که جز خدا معبود دیگری نیست! اما کافران (که در معرض احتجاج قرار داشتند) اصل معراج را نمی‌پذیرفتند تا از این راه عقیده یکتاپرستی را قبول کنند. پس باید مفهوم آیه را در ساحت دیگری جستجو کرد.

حقیقت آنستکه مفهوم آیه شریفه به لحاظ لطافت بسیار، بر عده ای از مفسران پنهان مانده و آیه را به آسمان و معراج کشیده اند! ولی هیچ قرینه- ای در خود آیه یا در سیاقش وجود ندارد تا اثبات نماید که این تک آیه شریفه، از دیگر آیات سوره زخرف جدا شده و محل نزول آن در آسمان بوده است بلکه آیه مزبور با او عطفی که در آغاز آن آمده ظاهراً به قبل از خود معطوف گشته است و تمام سوره زخرف یکپارچه، سوره ای مکی شمرده می شود. مفسران دیگر این معنی را دریافته اند ولی برای حل مشکل، بر این قول رفته اند که مورد خطاب در آیه مزبور، پیامبر اکرم ص نیست بلکه امت اسلامی هستند تا به

1- به تفسیر المیزان، ج 1، ص 9 نگاه کنید به ویژه در آنجا که می‌نویسد: (أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِالْقُرْآنِ وَتُسَوِّضَ مَعْنَى الْآيَةِ مِنْ تَطْيِيرَتِهَا بِالتَّدْبِيرِ الْمُنْدُوبِ إِلَيْهِ فِي نَفْسِ الْقُرْآنِ).



آثار انبیاء سلف رجوع کنند و دعوت آنان را به توحید و نفی شرک دریابند. چنانکه شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان گفته است: «وَالْخِطَابُ وَإِنْ تَوَجَّهَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَالْمُرَادُ أُمَّتُهُ»<sup>(1)</sup> (هرچند خطاب، متوجه پیامبر ص است ولی مراد، امت وی هستند). این قول اگرچه بهتر از رأی پیشین است ولی اولاً برخلاف ظاهر به شمار می‌آید و اگر آیه کریمه به لفظ جمع (وَاسْأَلُوا) می‌آمد و مراد از آن، امت اسلامی بود، به بلاغت نزدیکتر شمرده می‌شد مانند آنکه فرمود: (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ) و امثال آن. ثانیاً همانطورکه گفتیم این آیه شریفه در مقام احتجاج با اهل شرک مطرح شده است و مقصود از آن تنها رهنمایی مؤمنان به سوی توحید نیست تا خطابش متوجه امت محمدی ص باشد. از میان مفسران معروف، ابوحیان اندلسی در تفسیر «البحر المحیط» می‌گوید: «وَالَّذِي يَظْهَرُ أَنَّهُ خِطَابٌ لِلْسَّامِعِ الَّذِي يُرِيدُ أَنْ يَفْحَصَ عَنِ الدِّيَانَاتِ فَقِيلَ لَهُ اسْأَلْ أَيُّهَا السَّائِلُ أَتَبَاعُ الرُّسُلِ أَمْ جَاءَتْ رُسُلُهُمْ بِعِبَادَةٍ غَيْرِ اللَّهِ»<sup>(2)</sup> ؟

یعنی: «ظاهر آنستکه خطاب به شنونده ای تعلق دارد که می‌خواهد در ادیان به جستجو پردازد و به او گفته می‌شود که ای شنونده! از پیروان رسولان بپرس که آیا پیامبران به عبادت غیر خدا مأمور بودند؟!».

در اینکه خطاب به شنونده آیه شریفه معطوف باشد، نه به رسول اکرم ص جای ایراد است زیرا در آیه تصریح شده: (مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا) و نمی‌توان خطاب آغاز آیه را متوجه شنونده دانست و خطاب میان آیه (قَبْلِكَ) را به رسول خدا ص برگرداند چنانکه ابوحیان گمان کرده است و می‌گوید: «فَوَيْدَ الْخِطَابِ إِلَى مُحَمَّدٍ فِي قَوْلِهِ: مِنْ قَبْلِكَ»<sup>(3)</sup> !

1- تفسیر مجمع البیان، ج 24، ص 88.

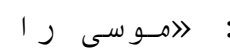
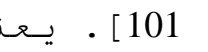
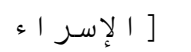

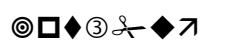
2- تفسیر البحر المحیط، ج 8، ص 19.

3- البحر المحیط، ج 8، ص 19.

برای **حلّ نهایی** آیه کریمه باید به خود قرآن کریم بازگردیم و از آیات آن رهنمایی بجویم . در قرآن مجید، سؤال از کسی یا کسانی به صورتها و معانی گوناگون آمده است . گاهی سؤال به معنای **خبرگرفتن** می‌آید مانند ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَدْعُنَا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ إِذَا هُمْ يُنْفِرُونَ﴾ [النحل: 43] یعنی: «پس از اهل ذکر پرسید اگر که نمی‌دانید» و گاهی در معنای **استفهام انکاری** آمده است مانند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَٰؤُلَاءِ﴾ [فاطر: 3] یعنی: «آیا آفریننده ای جز خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی می‌رساند؟» و گاهی سؤال به معنای **درخواست و طلب** به‌کار رفته است مانند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَٰؤُلَاءِ﴾ [هود: 29] یعنی: «ای قوم من، از شما مالی را در برابر أداء رسالتم درخواست نمی‌کنم، پاداش من جز بر خدا نیست» و گاهی سؤال، صورت **تهدیدی** و **توبیخی** دارد مانند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَٰؤُلَاءِ﴾ [الحجر: 92] . یعنی: «به خداوندت سوگند که از همگی ایشان (کافران) بازخواست می‌کنیم». و گاهی سؤال، درخواستی به زبان حال یا زبان تکوین را بیان می‌نماید مانند آنچه در سوره شریفه ابراهیم ۵ آمده که فرمود: ﴿يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ [ابراهیم: 34] یعنی: «هرچه را (در عالم آفرینش) خواستید خدا به شما داد.» و گاهی موضوع سؤال، **اشتهار فراوان** دارد اما سؤال برای **تأکید در تحقق آن** مطرح می‌شود مانند اینکه خدایتعالی به رسولش می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾






 [الإسراء: 101]. یعنی: «موسی را  
 نه نشانه روشن دا دیم پس از بنی اسرائیل بپرس»  
 یا می‌فرماید:     
 [البقرة: 211] یعنی: «از بنی -

اسرائیل بپرس که چه اندازه نشانه های روشن  
 بدانها دادیم». این امور را هرگز رسول‌خدا ص از  
 بنی‌اسرائیل نپرسید و مأمور به پرسش از ایشان  
 هم نبود و مقصود خدایتعالی آنست که امور مزبور  
 محقق است و جای انکار در آنها نیست و بنی -  
 اسرائیل به وجود آن آیات اعتراف دارند به طوری -  
 که اگر از ایشان سؤالی شود بدانها اذعان می -  
 کنند. آیه مورد بحث ما در سوره شریفه زُخْرُف نیز  
 از همین مقوله است . یعنی واضح و آشکاراست که  
 پیامبران گذشته همگی **منادی توحید** بوده‌اند به -  
 طوری که اگر از ایشان پرسیده شود که آیا  
 خدایتعالی غیر از خود معبود دیگری تعیین فرموده  
 است؛ به‌طور قطع و یقین همگی پاسخ منفی خواهند  
 داد و آثار باقیمانده از پیامبران سلف (مانند  
 کتابهای **موسی و داود و اشعیا و ارمیا و حزقیال**  
 و **زکریّا** و غیرهم که در دسترس اهل کتاب است) بر  
 یکتاپرستی پیامبران به وضوح گواهی می‌دهند و در  
 هیچ‌جایی نیامده که پیامبران، بت پرستی را  
 پذیرفته باشند و این حجتی است بر مشرکان که می -  
 گفتند: **ما به‌خواست خدا، بُت‌ها را عبادت می‌کنیم!**  
 (نحل: 35) درحالی‌که فرستادگان خدا † برخلاف  
 ادّعی بی‌دلیل آنان، **اجماع** داشته‌اند. این معنای  
 پرسش از پیامبران سلف است و هیچ لزومی نداشته تا  
 خاتم پیامبران † و بزرگترین منادی توحید به  
 آسمان رُود تا این موضوع را از پیامبران گذشته  
 بپرسد و برای امتش پیام تازه آورد.

از میان مفسران قدیم: مفسر بزرگ معتزلی  
 زمخشری در کشف به این معنا بسیار نزدیک شده<sup>(1)</sup>  
 و از مفسران تازه، علامه ابن عاشور در تفسیر  
 «التحریر و التّنویر» حق آن را اداء نموده  
 است<sup>(2)</sup>. سعی ایشان مشکور باد.

\*

\*

\*

---

1- به تفسیر کشف، ج4، ص254 نگاه کنید.  
 2- به تفسیر التحریر و التّنویر، ج 10، ص 222 بنگرید.  
 (مخصوصاً به اشعاری که در تفسیر آیه مزبور شاهد آورده  
 شده توجه فرمایید).

خدایتعالی در این آیه شریفه دستور می دهد که رسول گرامیش به کافران بگوید : «من نود رآمدِ رسولان نیستم و نمی دانم که با من و با شما چه رفتاری خواهد شد؟ جُز آنچه به سوی من وحی می شود چیزی را پیروی نمی کنم و من جُز بیم دهنده ای آشکار نیستم». مفسران قرآن مجید در تفسیر این آیه کریمه سخنان گوناگونی آورده اند تا روشن کنند که پیامبرخدا ص از چه جهت آگاه نبود که با او و مخالفانش چه رفتاری خواهد شد؟! ابوجعفر طبری در اینباره از قول حسن بصری و عکرمه و قتاده آورده است که آن ها گفته اند: این نا آگاهی مربوط به دوران مکه بود و پس از نزول آیه مزبور، چون رسولخدا ص به مدینه هجرت نمود از آمرزش کامل خداوند نسبت به خود آگاهی یافت و دانست که به بهشت موعود وارد خواهد شد و این آگاهی با نزول آیه :

رخ داد و آیه نهم از سوره **احقاف** را نسخ کرد! <sup>(1)</sup>  
به نظر ما این قول، سخن موجه و استواری نیست و  
خود ابو جعفر طبری نیز آن را نپسندیده است. زیرا  
مذتها پیش از آنکه سوره فتح و احقاف نازل شوند،

1- تفسیر طبری، ج 21، ص 121.

خداوند در سوره ضحی (که از سوره اوائل بعثت شمرده می‌شود) از تکریم خود نسبت به رسولش در آخرت خبر داده و او را به عطای عالم بازپسین مطمئن نموده بود چنانکه فرمود :

﴿وَلَا يَكْفُرُ بِكَ اللَّهُ مِمَّا فَعَلْتُمْ بَلْ يَكْفُرُ بِكُمُ الْآخِرَةُ ۖ وَهِيَ مَنْسُوخَةٌ بِقَوْلِهِ ۚ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا وَ مَا تَأَخَّرَ﴾<sup>(1)</sup> .

یعنی: «هرآینه سرای آخرت برای تو بهتراز این جهان است. و به زودی خداوندت عطائی برتو می‌کند که خشنود خواهی گشت». بنابراین، ناسخ و منسوخ در اینجا وجود ندارد و برای ح ل آیه کریمه راه دیگری را باید جست. باوجود این زمخشری در تفسیر کشاف از قول ابن عباس آورده که وی گفته است: «ما يُفَعَّلُ بِي وَلَا بَكُمْ فِي الْآخِرَةِ ۖ وَهِيَ مَنْسُوخَةٌ بِقَوْلِهِ: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا وَ مَا تَأَخَّرَ»<sup>(1)</sup>. یعنی: عبارت: «نمی‌دانم با من و با شما

چه رفتاری خواهد شد؟» مربوط به آخرت است که به - وسیله **لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ**.. نسخ شده است! چنانکه ملاحظه می‌کنیم این قول، همان رأی عکرمه و قتاده است لیکن از آنجاکه شخصیت ابن عباس در تفسیر قرآن، ممتاز و زبده شمرده می‌شود، زمخشری قول وی را رد ننموده و آن را توجیه می‌کند و در پی سخن گذشته اش می‌نویسد: «وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ نَفْيًا لِلدَّرَاقِ الْمُفَصَّلَةِ»! یعنی: «روا است که نفی علم (در سوره احقاف) مربوط به فهم تفصیلی باشد»! مقصودش آنستکه رسول خدا ص در مکه اجمالاً می‌دانست که خداوند او را از نعمت های بهشتی برخوردار می‌نماید ولی تفصیلاً از انعام حق تعالی با خبر نبود و سپس از آن آگاه شد و آیه مکی - به قول ابن عباس - نسخ گردید! باینکه نسخ آیه کریمه از راه اجمال و تفصیل، بی‌وجه است زیرا از تفصیل نعمت‌های آخرت جز خدایتعالی، هیچکس با خبر نیست چنانکه در نص قرآن کریم آمده: ﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ النُّجُومِ﴾

﴿وَلَا يَكْفُرُ بِكَ اللَّهُ مِمَّا فَعَلْتُمْ بَلْ يَكْفُرُ بِكُمُ الْآخِرَةُ ۖ وَهِيَ مَنْسُوخَةٌ بِقَوْلِهِ ۚ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا وَ مَا تَأَخَّرَ﴾<sup>(1)</sup> .

﴿...﴾ [السجدة: 17] یعنی:

«هیچکس نمی‌داند چه چیزهایی که مایهٔ روشنی چشمها می‌شوند برای آنان - به‌پاداش اعمالی که می‌کردند - پنهان شده است». شگفت آنکه از خود ابن عباس در تفسیر آیهٔ اخیر آورده‌اند که گفته است: «أما هذا لا تفسیر له، فالأمر أعظم وأجل مما يُعرف تفسیره»<sup>(1)</sup>. یعنی: «بدانید که این آیه تفسیر ندارد زیرا موضوع آن، بزرگتر و بالاتر از آنست که تفسیرش شناخته شود!» و نظر ابن عباس در اینجا کاملاً درست است زیرا نکره در سیاق نفی که در جمله ﴿...﴾ ••••• ملاحظه می‌شود، برعمومیت دلالت دارد و نشان می‌دهد که احدی - جز خدایتعالی - از تفصیل نعمت‌های بهشت مطلع نیست. بنابراین چگونه می‌توان ادعا کرد که رسول اکرم ص از تفصیل آن‌ها آگاه شده و علم اجمالی وی، نسخ گردیده است؟! (علاوه براینکه اساساً اجمال و تفصیل با ناسخ و منسوخ تفاوت دارد). آری! هرچند ابن عباس دربارهٔ تفسیر قرآن کریم دانش فراوانی داشته ولی اولاً وی معصوم نبوده است و ثانیاً آنچه زمخشری و دیگران از او نقل کرده‌اند، روایتی از ابن عباس است، نه قول قطعی وی! اینگونه اقوال، همچون روایات ضعیفی که گاهی به ائمهٔ اسلام و بزرگان دین نسبت داده‌اند، مفید علم و اطمینان نیست. پس روایت از ابن عباس نباید ما را به توقف وادارد و مانع پیشرفت در علم شریف تفسیر گردد.<sup>(2)</sup>

شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» قول دیگری از ضحاک (مفسر قدیمی) نقل می‌کند که او در معنای

1- تفسیر مجمع البیان، ج 22، ص 85.

2- برخلاف صدها روایت که از ابن عباس در تفسیر قرآن آورده‌اند، سیوطی از قول شافعی آورده که وی گفته است: لم یثبت عن ابن عباس فی التفسیر إلا شَبِیهُ بِمَأْفُ حَدِثٍ! (الإتقان 224/2). یعنی: از ابن عباس در تفسیر حدود صد حدیث بیشتر ثابت نشده است!

شیخ **طبرسی** و ابوجعفر **طبری** قول دیگری را از **حسن بصری** گزارش نموده اند که با آنچه ما از آیه شریفه می فهمیم تا اندازه ای سازگاری دارد و نقل کرده اند که **حسن** گفته است: «هَذَا إِنَّمَا هُوَ فِي الدُّنْيَا وَ أَمَّا فِي الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ وَأَنَّ مِنْ كَذِبِهِ فِي النَّارِ»<sup>(2)</sup>. یعنی: «آیه شریفه درباره رویدادهای دنیا است اما در مورد آخرت، مسلماً پیامبر ص می دانست که به بهشت وارد خواهد شد و هرکس او را تکذیب کرده، گرفتار آتش می شود».

اقوال دیگری نیز دربارهٔ آیه کریمه نقل شده که در تفسیر **مجمع البیان** می‌توان آن‌ها را دید. اما قول صحیح آنستکه : کفار مکه در برابر دعوت پیامبر اسلام ص به توحید، واکنشی از خود نشان می‌دادند که گویی پیامبر ص بدعتی آورده و هیچ رسولی تا آنزمان چنان سخنی نگفته است ! و لذا می‌گفتند :

﴿يَا أَيُّهَا الْاِسْلَامُ كُنْ بَعْدَ الْاِسْلَامِ وَمَا كُنَّا بِمُعَظَّمِي الْاِسْلَامِ اَلْاَوَّلِيْنَ﴾

«آیا خدایان را خدای یگانه گردانیده؟ همانا که این چیز بسیارشگفتی است.» و نیز می گفتند :

﴿يَا أَيُّهَا الْاِسْلَامُ كُنْ بَعْدَ الْاِسْلَامِ وَمَا كُنَّا بِمُعَظَّمِي الْاِسْلَامِ اَلْاَوَّلِيْنَ﴾

1- تفسير مجمع البيان، ج 26، ص 7.

2- به تفسیر مجمع البیان، ج 26، ص 7 نگاه کنید.



﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يَأْتِيهِمْ آيَاتُنَا وَمَا يَحِيطُونَ بِهَا﴾ [ص: 7]

«ما این (ادّعا) را در آخرین آیین نشنیده ایم، این جُز دروغی که برباخته چیز دیگری نیست!»! همچنین کفار مکه انتظار داشتند که پیامبر ص برای آنها مرتباً غیب‌گویی کند و حوادث و احوال آینده را بازگو نماید و اساساً توقع داشتند که فرستاده خدا، از نوع فرشتگان باشد نه از جنس بشر! از اینرو در سوره **أنعام** می‌فرماید که رسول صادق اَمین به آنها بگوید من چنین ادّعا ای را ندارم و جُز وحی الهی که به من می‌رسد از فرمانی پیروی نمی‌کنم چنانکه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّورَةَ﴾ [الأنعام: 50]

یعنی: «بگو به شما نمی‌گویم که گنجهای خدا نزد من است و غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ای هستم، جُز آنچه به من وحی می‌شود چیزی را پیروی نمی‌کنم...». در چنین احوال، خدای سبحان در سوره **احقاف** به پیامبرش فرمان می‌دهد که **أَوَّلًا** بگوید: **مَا كُنْتُ بِدْعَاءٍ مِنَ الرُّسُلِ** (بگو من نودرآمد رسولان نیستم) یعنی: نخستین کس نیستم که مردم را به توحید فرامی‌خواند و از شرک و بُت پرستی باز می‌دارد. پس بدعتی تازه از پیش خود نساخته‌ام و دعوت رسولان حق، همه بر توحید بوده است.

**ثانیاً** خدایتعالی می‌فرماید که رسولش اعلام نموده و بگوید: **وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بَكُمْ** (و نمی‌دانم که با من و شما چه رفتاری خواهد شد؟) یعنی: من برخلاف انتظار شما، غیب‌گو نیستم و از همه حوادثی که خدای سبحان در دنیا برای من و شما پیش خواهد آورد، خبر ندارم. **ثالثاً** می‌فرماید که بگوید: **إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ** (جُز آنچه به‌سوی من وحی می‌شود، چیزی را پیروی نمی‌کنم). یعنی: اگر سخنی در باب توحید و یا شریعت می‌گویم و اگر أحياناً خبری از پیروزی

حقّ بر باطل درآینده، می آورم، تنها مربوط به وحی خداوند است که بدون اختیارخودم به من می-رسد و فقط از آن پیروی می-کنم. بنابراین، مقصود از آیه شریفه آن نیست که پیامبر ص از آخرت خود و کافران اظهاربی-خبری نماید به-ویژه که کافران، به آخرت عقیده نداشتند و نمی خواستند تا پیامبر ص، سرانجام آخرت خود یا ایشان را بازگو کند! درخواست آنها از پیامبر ص پیشگویی-های دنیوی بوده است. اما اخبار آخرت را پیامبر خدا ص از راه وحی الهی که بدو می رسید پیایی بر ایشان می-خواند و آنان را **انذار** نموده هشدار می-داد چنانکه در مقطع آیه شریفه آمده است: **وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ** (و من جز بیم دهنده ای آشکار نیستم). اگر پیامبر خدا ص به آنان می-فرمود که: من از آخرت خودم و شما بی-خبرم! چگونه می-توانست کافران را از عواقب اعمالشان **بیم** دهد؟ و یا مؤمنان را به بهشت خداوند **نوید** بخشد؟ به قول شاعر:

**خشک ابری که بُود ز آب کی تواند صفتِ آب  
تھی دهی؟**

\*

\*

\*

چنانکه در پیشگفتار همین کتاب آوردیم، این آیه کریمه از دیدگاه خواننده کنجکاو، با **پرسش اساسی** روبرو است که باید بدانها پاسخ داد. مفهوم آیه شریفه اینست که : «ما تورا فتحی آشکار آوردیم \* تا خدا گناه گذشته ات و آنچه را که بازپس آمده، بیامزد...». پرسشهای مهم درباره این آیه آنست که **اولاً**: فتح و پیروزی چه پیوندی با آمرزش گناه دارد؟ و چرا خدای سبحان نفرمود که : ما تو را به انابه و توبه موفق ساختیم تا گناهات را بیامرزیم؟ **ثانیاً**: گناه پیامبرص چه بوده است؟ مگر نه آنکه پیامبر خدا ص سرمشق و الگوی اخلاقی مسلمانان شمرده میشود پس اگر قرار باشد که او گناه ورزد، در آن صورت برمسلمانان نیز گناهکاری روا خواهد بود و این امر با آموزشهای اسلام در ترک گناه مغایرت دارد. **ثالثاً**: مفهوم «گناه گذشته» روشن است ولی گناه **بازپسین (ما تأخر)** کدامست؟ اگر مقصود از آن «گناه آینده» باشد، گناهی که هنوز رخ نداده چگونه با آمدن فتح، آمرزیده شده است؟! در اینجا نخست باید دید که مفسران قرآن کریم درباره این آیه مبارکه چه گفته اند و سخنان ایشان چگونه میتواند آن پرسشها را پاسخ گوید؟ بهتراست از تفاسیر **امامیه** آغاز کنیم که اقوال ائمه **†** را در این مسئله آورده اند. در تفسیر علی

بن ابراهیم قمی و شیخ طبرسی و فیض کاشانی و محدث بحرانی می‌خوانیم که **عمر بن یزید** گفت: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۝ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ قَالَ: مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَلَا هُمْ بِذَنْبٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ» (1) (از ابو عبدالله صادق ۝ درباره آیه مزبور پرسیدم، فرمود: پیامبر ص را گناهی نبود و قصد گناهی هم نکرد ولی خداوند، گناه پیروانش را براو حمل کرد سپس گناهان مزبور را برای وی آمرزید) ! از روایت دیگری که مفسران شیعی آورده اند معلوم می‌شود که مراد از پیروان پیامبر ص، **شیعیان علی** ۝ هستند چنان‌که از **مفضل بن عمر** آورده اند که گفت: امام صادق ۝ در تفسیر آیه مذکور فرمود: «وَاللَّهُ مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَبَحَانَهُ ضَمِنَ لَهُ أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيٍّ ۝ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِمْ وَمَا تَأَخَّرَ» (2) (سوگند به خدا که پیامبر ص گناهی نداشت ولی خداوند سبحان برای وی ضمانت نمود که گناهان شیعه علی ۝ را بیامرزد، گناهانی که در گذشته و پس از آن مرتکب شده اند.) !

به نظر اینجانب مناسبتر است که این تفسیر را به **راویان** آن نسبت دهیم تا به ابو عبدالله صادق ۝! زیرا **اولاً** تفسیر مذکور در حکم **خبر واحدی** است که با ظاهر قرآن هماهنگی ندارد. شگفتا! که این روایت می‌گوید: خدای سبحان به جای آنکه تعبیر «ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيٍّ» را در کتابش بکارگیرد، پیامبر بی - گناهش را بدل از آن‌ها آورده و او را متهم ساخته است! **ثانیاً** حمل گناه دیگران بر پیامبر خدا ص با مدلول آیه قرآن نمی‌سازد که می‌فرماید:

﴿لَا يَزَالُ الَّذِينَ ظَلَمُوا فِي غَمٍّ هَلَكًا﴾ ﴿١٨﴾ [فاطر: 18] یعنی: «هیچ باربرداری بار (گناه)

1- به تفاسیر: قمی، ص 635 و طبرسی، ج 26، ص 52 و کاشانی، ج 2، ص 578 و بحرانی، ج 4، ص 195 نگاه کنید.

2- به مجمع البیان (ج 26، ص 52) و تفسیر صافی (ج 2، ص 578) و تفسیر برهان (ج 4، ص 195) بنگرید.

دیگری را حمل نمی کند». **ثالثاً** این تفسیر غریب، موجب **تجرّی در گناه** یا جرأت ورزیدن شیعیان در ارتکاب منکرات می گردد و با مناهی خدایتعالی مباینت دارد و لذا از درجه اعتبار ساقط است.

**شیخ طبرسی** در «مجمع البیان» از قول **سید مرتضی** که از علمای بزرگ امامیه شمرده می شود نقل کرده که وی گفته است: «**الذَّنْبُ مَصْدَرٌ وَالْمَصْدَرُ يَجُوزُ إِضَافَتُهُ إِلَى الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ مَعًا فَيَكُونُ هُنَا مُضَافًا إِلَى الْمَفْعُولِ وَالْمُرَادُ: مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِمْ إِلَيْكَ فِي مَنَعِهِمْ إِيَّاكَ عَنْ مَكَّةَ وَصَدَّهِمْ لَكَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**».<sup>(1)</sup>

یعنی: «کلمه ذنب، مصدر است و جایز است که مصدر به مفعول و فاعل هردو اضافه شود و در این آیه به مفعول اضافه شده و مراد آنستکه: خداوند گناه گذشته کفار را درباره تو آمرزید که از ورودت به مکه جلوگیری نمودند و تو را از رفتن به مسجدالحرام بازداشتند!» آنچه سید فرموده برخلاف ظاهر است و گیرم که با واژه (ذَنْبِكَ) سازگار باشد ولی درباره (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ) چه باید گفت؟ و چرا نفرمود: **لِيَغْفِرَ لَهُمُ اللَّهُ** (تا خدا آنها را بیامرزد)؟! حقیقت آنستکه بنا بر مدلول آیه شریفه، خدای سبحان، پیامبرخود را مورد آمرزش قرار داده است، نه کفار و مشرکان را!

از مفسران قدیم امامیه که بگذریم، برجسته ترین مفسر معاصر یعنی صاحب تفسیر «المیزان» در تفسیر این آیه مرقوم داشته است:

«**فَالْمُرَادُ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ - التَّبِعَةُ السَّيِّئَةُ الَّتِي لِدَعْوَتِهِ صَ عِنْدَ الْكُفَّارِ وَالْمُشْرِكِينَ وَهُوَ ذَنْبٌ عَلَيْهِ كَمَا قَالَ مُوسَى لِرَبِّهِ: ﴿لَا تُخَذِّلْنِي بِهَذَا وَخُذِّنِي سَعَادَةً مَعَكَ﴾**».

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾

[الشعراء: 14].

یعنی: «مراد از **ذنب** - و خدا بهتر می داند - پیامدهای بدی بود که از نظر کفار و مشرکان با دعوت پیامبرص همراه بود و این گناهی شمرده می-

1- تفسیر مجمع البیان، ج 26، ص 53.

2- تفسیر المیزان، ج 18، ص 276.

شد که آن‌ها بر پیامبر ص بستند چنانکه موسی به خدای خود عرض کرد: «وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ». یعنی (خداوندا) نزد فرعونیان برگردن من گناهی است که می‌ترسم به‌خاطر آن مرا بکشند».

چیزی که قابل انکار نیست تفاوت تعبیر در «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» است با آنچه موسی ۵ به درگاه خدا عرض کرد که «لَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ» زیرا سخن موسی ۵ به قول صاحب المیزان دیدگاه فرعونیان را نسبت به خود بیان می‌کند که من از نظر آن‌ها گناهکارم<sup>(۱)</sup> ولی سوره فتح، از غفران خداوند نسبت به گناه پیامبر (بدون هیچ قیدی) سخن می‌گوید و قیاس آندو آیه با یکدیگر امری موجه نیست. اگر مراد از آیه سوره فتح همان معنایی بود که در «المیزان» آمده لازم می‌آمد با عباراتی نظیر (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا يَزْعُمُونَ مِنْ ذَنْبِكَ) و امثال آن بیان شود یعنی: «تا خدا گناهی را که آن‌ها درباره تو می‌پندارند بیامرزد» چنانکه در سوره شریفه **أَنْعَام** از دیدگاه مشرکان با این تعبیر یاد می‌فرماید که: ﴿لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكَ إِذْ يُنَادِيهِمْ لِيُحْيِيَهُمْ ثُمَّ إِلَهُكُمْ﴾ [الأنعام: 136] «گویند: این سهم خدا است - به‌پندار خودشان - و این سهم شریکان ما (یعنی بت‌ها) است!»  
 أمّا در تفاسیر قدمای **أَهْلُ سُنَّة** چیزی که بدان بیشتر توجه شده اینست که فتح مزبور، با حادثه **حُدَيْبِيَّة** پیوند دارد (چنانکه مضامین سوره فتح

1- البتّه موسی ۵ در قتل مرد مصری، به خطای خودش نزد خداوند اعتراف نمود و آمرزش طلبید چنانکه گفت: ﴿لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكَ إِذْ يُنَادِيهِمْ لِيُحْيِيَهُمْ ثُمَّ إِلَهُكُمْ﴾ (القصص: 16) «خداوندا، من به خود ستم کردم پس مرا بیامرز».

گواهی می‌دهند<sup>(1)</sup> و بعضی آن را مربوط به فتح مکه دانسته‌اند و بحثی که سؤالات سه گانه را درباره سوره شریفه پاسخ دهد، در روایات قدیمی ایشان دیده نمی‌شود جز آنکه ابوجعفر **طبری** سخنی را آورده تا پیوند میان فتح و آمرزش گناه را توضیح دهد. وی می‌نویسد:

«قَضَيْنَا لَكَ عَلَيْهِم بِالْغَنَةِ وَالْظَّفَرِ لِتَشْكُرَ رَبَّكَ... وَتَسْتَغْفِرَهُ، فَيَغْفِرَ لَكَ بِفِعَالِكَ ذَلِكَ رَبُّكَ، مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ قَبْلَ فَتْحِهِ لَكَ مَا فَتَحَ وَمَا تَأَخَّرَ بَعْدَ فَتْحِهِ لَكَ ذَلِكَ»<sup>(2)</sup>

یعنی: (حق تعالی می‌فرماید) یاری و پیروزی را برای تو مقرر داشتیم برای آنکه **سپاس** خداوندت را به جای آری و... از او **آمرزش** بخواهی تا با اینکار، خداوندت گناه پیش از فتح و پس از فتح را برایت بیامرزد».

**طبری** در این تفسیر هرچند نسبت به تفاسیری که ذکرشان گذشت، بیان بهتری را اظهار داشته ولی **اولاً**، اگر آمرزش رسول گرامی ص مشروط به **شکرگزاری** و **استغفار** وی بود (نه صرفاً فتح و پیروزی) در آن صورت لازم می‌آمد که در آیه شریفه به مبادی اصلی آمرزش یعنی **شکر** و **استغفار** تصریح یا لا اقل اشاره‌ای شده باشد ولی از این دو مقوله در آیه شریفه اساساً سخنی نرفته است. **ثانیاً** اگر شکر و استغفار موجب آمرزش رسول خدا ص می‌گشت مگر قبل از فتح، پیامبر ص به اینکار نمی‌پرداخت؟! **ثالثاً** در این تفسیر توضیح داده نشده که گناه پیامبر ص

1- بنابراین، قول ابومسلم بحر اصفهانی (معتزلی) که فتح را در این سوره شریفه به معنای: «آموزش قرآن و نزول وحی و بیان آیین» تفسیر کرده، درخور توجه نیست زیرا با مفاد سوره کریمه که از حوادث حدیبیه (بیعت تحت شجره، رؤیای پیامبر ص و...) سخن می‌گوید سازگاری ندارد و با آثار نبوی که در کتب تفسیر و سیره و تاریخ درباره این سوره آمده نیز نمی‌سازد. برای دیدن قول او به تفسیر «جامع التأویل لمحكم التنزیل»، ص 529 که به اهتمام آقای دکتر محمود سرمدی، بخشهایی از آن گردآوری شده، نگاه کنید.

2- تفسیر طبری، ج 21، ص 236.

چه گناهی بود که تنها با شکرواستغفار آن هم پس- از فتح، آمرزیده می‌شده است نه پیش از فتح؟! از تفاسیر تازه اهل سنت، شیخ **وَهْبُ الزُّحَلِي** در «التفسير المنير» می‌نویسد: «يَكُونُ لِمَا تَضَمَّنَهُ مِنْ مُجَاهَدَةٍ سَبَباً لِلْمَغْفِرَةِ فَإِنْ لَمْ يُجْعَلِ الْفَتْحُ عَلَةً لِلْمَغْفِرَةِ فَيَكُونُ ذِكْرُ اللَّامِ - كَمَا قَالَ الزَّمَخْشَرِيُّ - لاجتماع ما عَدَّدَ مِنَ الْأُمُورِ الْأَرْبَعَةِ وَهِيَ الْمَغْفِرَةُ وَإِتِمَامُ النِّعْمَةِ وَهِدَايَةُ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَالنَّصْرُ الْعَزِيزُ».<sup>(1)</sup>

یعنی: «آیه کریمه متضمن جهادی است که سبب آمرزش می‌گردد و اگر فتح را علت آمرزش قرار نداده باشد، در آن صورت ذکر لام (در **لِيَغْفِرَ لَكَ...**) چنانکه **زَمَخْشَرِي** گفته است برای اجتماع چهار امر آمده است که آمرزش و اتمام نعمت و رهبری به راه راست و یاری پیروزمند باشد». آنچه در این تفسیر آمده سخن تازه ای نیست و آن را عیناً در تفسیر **كشاف** می‌توان یافت.<sup>(2)</sup> اما سخنان مزبور حلال مشکلات آیه شریفه به شمار نمی‌آیند زیرا **أَوَّلًا** در آیه کریمه، امر به جهاد نشده تا مایه ثواب و آمرزش گردد بلکه از **فتح مبین** که بدون جهاد و به لطف خداوند پیش آمده، خبر داده است چنانکه در **حذیبیه**، جهاد با دشمن رخ نداد و کار به **صلح** انجامید. به علاوه، پیش از صلح حذیبیه یا فتح مکه نیز رسول خدا ص به جهاد در راه حق - آنهم از سر اخلاص - اهتمام ورزیده بود و غزوه‌های **بدر** و **أُحُد** و **احزاب...** را پشت سر گذاشته بود، آیا آن مجاهدتها سبب آمرزش وی نگردید؟! **ثانیاً** سخن زَمَخْشَرِي نیز مشکلات را حل نمی‌کند! زیرا اگر آمرزش گناه، نتیجه اصلی فتح شمرده نشود لا اقل یکی از آن چهار نعمت به شمار می‌آید. باتوجه بدین امر، سؤالات اساسی به جای خود باقی می‌مانند که چه پیوندی میان آمرزش گناه پیامبر ص با **فتح** وجود دارد؟ و اصولاً **گناه**

1- التفسير المنير، ج 26، ص 149.

2- تفسير كشاف، ج 4، ص 332.



**پیامبرص** چه بوده و مگر پیامبر خدا ص - معاذ الله - از اهل عصیان به شمار می آمده است؟! بنابراین، ما باید برای حلّ مشکلات مزبور، به خود قرآن کریم بازگردیم و از آیات شریفه دیگر در تفسیر آیه مورد بحث کمک بگیریم که : **الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا**.

قرآن مجید در برخی از سوره های مکی نشان می دهد که رسول خدا ص سخت در انتظار نصرت الهی بود زیرا که خود و یارانش تحت فشار بسیار ق رار داشتند و از سوی دیگر خدایتعالی نیز به آنان وعده یاری و پیروزی داده بود ازاینرو در وصول به پیروزی **شتاب می ورزیدند**. به عنوان نمونه در سوره شریفه **مؤمن** (غافر) می خوانیم که ابتدا خدای سبحان به پیامبرش می فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۖ قُمْ فَأَنذِرْ ۚ﴾ ﴿١﴾ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْبِهِمْ ذَكِرُوا﴾ ﴿٢﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٣﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٤﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٥﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٦﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٧﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٨﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٩﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿١٠﴾

«همانا که ما فرستادگانمان و کسانی را که ایمان آورده اند، در همین زندگی دنیا و در روزی که گواهان قیام کنند (روز رستاخیز) یاری خواهیم کرد». سپس با کمی فاصله می فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۖ قُمْ فَأَنذِرْ ۚ﴾ ﴿١﴾ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْبِهِمْ ذَكِرُوا﴾ ﴿٢﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٣﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٤﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٥﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٦﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٧﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٨﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٩﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿١٠﴾

(ای پیامبر) صبر کن که وعده خدا حق است و برای گناهت آمرزش بخواه «! گناه پیامبرص جز شتاب ورزیدن در وصول به موعود خداوند، چیز دیگری نبود زیرا که خود و یارانش با مشکلات متعددی روبرو بودند. ازاینرو خدایتعالی او را مکرر از ماجراهای پیامبران سلف خبر می داد که آنان نیز گرفتار تکذیبها و آزارهای اقوام خود بودند تا سرانجام نصرت الهی فرارسید چنانکه می فرماید :

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۖ قُمْ فَأَنذِرْ ۚ﴾ ﴿١﴾ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْبِهِمْ ذَكِرُوا﴾ ﴿٢﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٣﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٤﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٥﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٦﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٧﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٨﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿٩﴾ ﴿فَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْمَصْإِئِ ۖ يَوْمَ هُمْ مَبْكُرُونَ﴾ ﴿١٠﴾

۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰  
 ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰  
 ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰  
 ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰۰۰

[الأنعام: 34] یعنی: «همانا رسولان پیش از تو (نیز) تکذیب شدند پس برآنچه که مورد تکذیب و آزار قرار گرفتند صبر کردند تا یاری ما به سوی ایشان آمد و کلمات خدای را تبدیل کننده ای نیست (هیچکس نتواند از وقوع وعده های خدا جلوگیری کند) و همانا که شمه ای از اخبار رسولان به سوی تو آمد». با اینهمه، طبیعی است که رسول خدا ص و یارانش در برابر آزارها و استهزاءها و آسیب هایی که به ایشان می رسید، گاهی در دستیابی به آنچه خدا وعده داده بود و یاری او، شتاب می ورزیدند چنانکه خدایتعالی آن ها را از ناشکیبایی برحذر

داشته و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَبِّرُوا لِحُكْمِ اللَّهِ وَلَا تَبْتَغُوا السُّبُلَ إِلَى اللَّهِ فَإِنَّهُ يَكُونُ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [البقرة: 214] یعنی: «... هنوز همانند ماجرای پیشینیان بر شما گذشته

درحالی که سختی و ناآسودگی بدانان رسید و تکان داده شدند - تا (درنتیجه) پیامبر ص و مؤمنان همراهش گویند که یاری خدا کی می رسد؟ بدانید که یاری خدا نزدیک است». یعنی بر گذشتگان شما احوالی شدیدتر رسید پس شتاب موزید و پایداری نشان دهید. وعده الهی نزدیک شده و موعود او، فرا خواهد رسید. سرانجام به لطف خدا صلح حدیبیه

1- جمله «حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ...» که به عنوان غایت امر به کار رفته متعلق به «لَمَّا يَأْتِكُمْ» است و جمله «مَسَّتْهُمْ الْبَأْسَاء...» جمله حالیه به شمار می آید که در میان فعل و غایت آن قرار گرفته است.

روی داد و در پی آن، فتح مکه فرارسید و خدایتعالی به وعده اش وفا فرمود و رسولش را در امر استعجال فتح بیامرزید (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ) و مؤمنان را آرامش بخشید ﴿وَلَا يَجْعَلْ لَكُمْ فِتْنَةً﴾ ﴿وَلَا يَجْعَلْ لَكُمْ فِتْنَةً﴾ ﴿وَلَا يَجْعَلْ لَكُمْ فِتْنَةً﴾ [الفتح: 4].

اما اینکه: گناه بازپسین (ما تَأَخَّرَ) چه بوده و آمرزش آن، چه معنا دارد؟ باید دانست که می-توان آن را شتابزدگی در دوران مدینه (قبل از فتح) دانست چنانکه (ما تَقَدَّمَ) را مربوط به دوران مکه شمرده به ویژه که لفظ «تَأَخَّرَ» فعل ماضی است و معمولاً شامل آینده نمی شود. با این همه گاهی به «قرینه تقابل» می-توان آن را به معنای «آینده» تفسیر نمود مانند آیه شریفه:

﴿وَلَا يَجْعَلْ لَكُمْ فِتْنَةً﴾ ﴿وَلَا يَجْعَلْ لَكُمْ فِتْنَةً﴾ ﴿وَلَا يَجْعَلْ لَكُمْ فِتْنَةً﴾ [القیامت: 13]

یعنی: «در آنروز (روز رستاخیز) به انسان از آنچه پیش و آنچه پس فرستاده خبر داده می-شود» که مُراد، اعمال آدمی در زمان حیات و آثار وی پس از مرگ است چنانکه در سوره شریفه یس فرمود:

﴿وَلَا يَجْعَلْ لَكُمْ فِتْنَةً﴾ ﴿وَلَا يَجْعَلْ لَكُمْ فِتْنَةً﴾ ﴿وَلَا يَجْعَلْ لَكُمْ فِتْنَةً﴾

یعنی: «ما خودمان مردگان را زنده می-کنیم و آنچه را پیش فرستادند و آثارشان را می-نویسیم».

در این صورت «آمرزش گناه آینده» به معنای آنستکه: «اگر این فتح خدایی به تأخیر می-افتاد، در آینده همچنان شتاب ورزی تو (ای رسول) ادامه می-یافت پس این فتح مبین سبب شد تا آنچه در آینده روی می-داد نیز آمرزیده شود».

بنا بر آنچه گفتیم اولاً: رابطه فتح و غفران روشن گردید که فتح مبین خداوند، شتابزدگیها و استعجال در پیروزی را زدود که این امر را خدای

سبحان برای پیامبر پاکش نوعی از گناه (ذنب) شمرده بود ﴿سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَعْلَمُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْحَكِيمُ الْقَدِيرُ﴾ (غافر: 55).

**ثانیاً:** پیامبرگرامی ص در عمل مرتکب گناهی نشده و زیانی بر کسی وارد نکرده بود تا **أَسْوَهُ مُؤْمِنَانِ** نباشد بلکه به مقتضای بشریت چون فشارها بر خود و یاراناش شدت می‌یافت، در یاری خواستن از خدا و رسیدن به پیروزی موعود، شتاب می‌ورزید تا مؤمنان از سختی‌ها رهایی یابند و دل‌ها آرام و مطمئن گردد همانگونه که با آمدن فتح چنان شد ﴿وَلَا يَسْتَوِي السُّعْيَةُ وَالْأَسْوَى﴾ (فتح: 4).

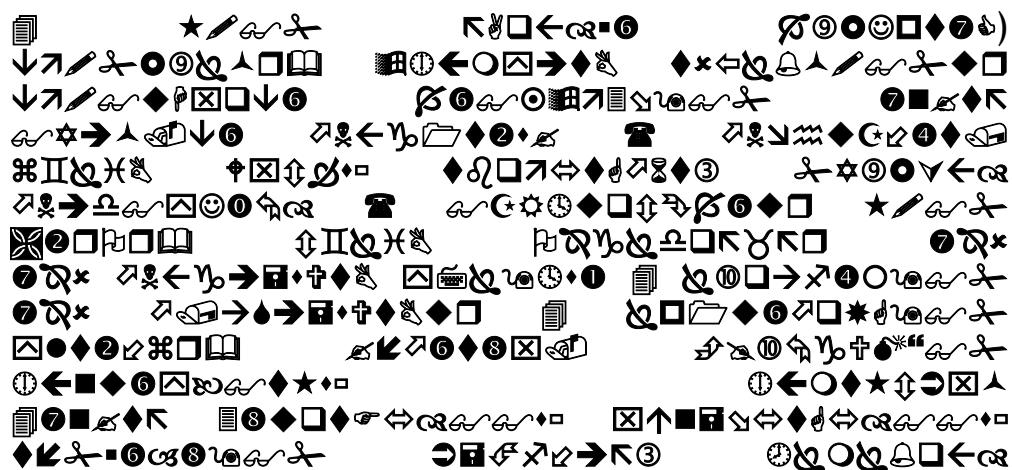
**ثالثاً:** فتح مبین اگر به تأخیر می‌افتاد، شتابزدگی‌ها در آینده نیز دوام می‌یافت ولی لطف الهی این مشکل را حل نمود و الحمد لله رب العالمین. بدین ترتیب مشکلات سه‌گانه‌ای که در آغاز مقاله مطرح شدند، بعون الله تعالی و توفیقه پاسخ داده شد.

**تبصره -** در پایان سوره مبارکه «نصر» نیز می‌خوانیم که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَسْتَوِي السُّعْيَةُ وَالْأَسْوَى﴾ و مفسران دراینکه پس از آمدن فتح و روی آوردن مردم به اسلام، چرا رسول اکرم ص باید آمرزش‌خواهی کند؟ مانند سوره شریفه «فتح» آراء گوناگونی آورده‌اند چنانکه برخی گفته‌اند: پیامبر ص مأمور بوده تا برای اُمّتش

استغفار کند! <sup>(1)</sup> و بعضی گفته اند: که این کار برای «هضم نفس» بر پیامبر ص لازم شده است <sup>(2)</sup> و امثال این- اقوال که شاهد و دلیلی برای آن ها نیست. اما از همه آراء بهتر و استوارتر (که هماهنگ با معنای سورة شریفه فتح است) قول استاد علامه، شیخ محمد عبده رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى در «تفسیر جزء آخر قرآن» است که فرموده: «(وَاسْتَغْفِرْهُ) أَيِ إِسَاءَةٍ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ وَلِأَصْحَابِكَ مَا كَانَ مِنَ الْقَلْبِ وَالضَّرْرِ وَالْحُزَنِ لِتَأْخُرَ زَمَنُ النَّصْرِ وَالْفَتْحِ». <sup>(3)</sup>

یعنی: «از خداوند درخواست کن که تو و یارانت - را بیامرزد در آنچه که بر اثر تأخیر در زمان نصرت و فتح، از نا آرامی و دلتنگی و اندوه بر شما رفته است!»  
و این قول، موافق با گفتاری است که در تفسیر سورة مبارکه فتح گذشت.

\* \* \*



- 1- به تفسیر انوار التنزیل، اثر بیضاوی، ج 2، ص 580 نگاه کنید.
- 2- به تفسیر کشاف، ج 4، ص 812 بنگرید.
- 3- تفسیر القرآن الکریم (جزء عم)، اثر استاد شیخ محمد عبده، ص 172.

این آیه کریمه از شگفتی های قرآن مجید شمرده می شود و تمام حروف هجاء (الفبای عربی) در خلال آن ملاحظه می گردد. در ترجمه و تفسیر این آیه، برخی از مترجمان و مفسران دچار اشتباهات غریبی شده اند که از نظر خوانندگان محترم می گذرد:

1- در ترجمه ﴿يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ﴾ بسیاری از مترجمان «محمد» را به عنوان مبتدا و «رسول الله» را خبر مضاف آن پنداشته اند و بنا بر این مبنا، آیه کریمه را چنین ترجمه کرده اند: «محمد، فرستاده خدا است و...» و هیچ اندیشه نکرده اند که پس از گذشت سالها از رسالت پیامبرص چگونه خداوند در این سوره شریفه، تازه اعلام می فرماید که، محمد، رسول خدا است؟ این اعلام، چه پیام تازه ای را دربر دارد؟ و این تأکید برای چه مقصودی لازم آمده است؟ ک سی به این پرسشها، پاسخ قانع کننده ای نداده است. اما آنچه از تدبیر در آیه مبارکه دانسته می شود اینست که خبر مبتدای آن، کلمه «أَشِدَّاءُ...» است و «رَسُولُ اللَّهِ» نعت یا عطف بیان و عنوان پیامبرص به شمار می آید و ترجمه صحیح آیه چنین است که:

«محمد فرستاده خدا و ک سانی که با او هستند بر کافران سختگیر و میان خود مهربانند». شگفت آنکه ترجمه نامتناسبی که از آیه شریفه نموده اند در برخی از تفاسیر مهم و حتی در کتابهایی چون «إعراب القرآن الکریم» اثر محیی الدین درویش راه یافته است. وی می نویسد: «مُحَمَّدٌ مُبْتَدَأُ

وَرَسُولُ اللَّهِ خَيْرُهُ»<sup>(1)</sup> ! درحالیکه باید مرقوم داشته باشد: «مُحَمَّدٌ مُبْتَدَأٌ وَرَسُولُ اللَّهِ نَعْتُ لِمُحَمَّدٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعْطُوفٌ عَلَى الْمُبْتَدَأِ وَخَبَرُ الْمُبْتَدَأِ وَمَا عُطِفَ عَلَيْهِ، هُوَ أَشَدُّ»<sup>(2)</sup> !

أغلب ترجمه‌های فارسی نیز متأسفانه ب دین اشتباه افتاده اند و مثلاً نوشته اند: «محمّدص فرستاده خدا است...»<sup>(3)</sup> و «محمّدص رسول خدا است...»<sup>(4)</sup> و «محمّد فرستاده خدا است...»<sup>(5)</sup> و «محمّدص فرستاده خدا است...»<sup>(6)</sup> و «محمّدص فرستاده خدا است...»<sup>(7)</sup> و «محمّدص پیامبر الهی است...»<sup>(8)</sup> و «محمّدص پیامبر خداوند است...»<sup>(9)</sup> و «محمّدص رسول خدا است...»<sup>(10)</sup> و «محمّدص فرستاده خدا است...»<sup>(11)</sup> و «محمّدص پیامبر خدا است...»<sup>(12)</sup> !! چنانکه در این ده ترجمه

مشهور فارسی از قرآن ملاحظه می شود، همگی محمّدص را مبتدا و رسول الله را خبرآن تصوّر کرده اند. شگفت آنکه مفسران نامداری همچو ن صاحب مجمع البیان نیز در تفسیر آیه شریفه می نویسد: «(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ) نَصٌّ

- 1- اعراب القرآن الکریم و بیانہ، ج 7، ص 239.
- 2- به کتاب الجدول فی اعراب القرآن و صرفہ، ج 26، ص 88 (پاورقی) بنگرید.
- 3- به ترجمه قرآن اثر آقای ناصر مکارم شیرازی نگاه کنید.
- 4- به ترجمه قرآن اثر آقای مصباح زاده بنگرید.
- 5- به ترجمه قرآن، اثر آقای محمدمهدی فولادوند نگاه کنید.
- 6- به ترجمه قرآن، اثر آقای جلال الدین مجتبوی، بنگرید.
- 7- به ترجمه قرآن، اثر آقای حسین استادولی نگاه کنید.
- 8- به ترجمه قرآن، اثر آقای بهاء الدین خرّمشاهی بنگرید.
- 9- به ترجمه قرآن، اثر آقای موسوی گرمارودی بنگرید.
- 10- به ترجمه قرآن، اثر آقای مسعود انصاری نگاه کنید.
- 11- به ترجمه قرآن، اثر آقای ابوالفضل بهرامپور بنگرید.
- 12- به ترجمه قرآن، اثر آقای داریوش شاهین نگاه کنید.

سُبْحَانَهُ عَلَى اسْمِهِ لِيُزِيلَ كُلَّ شُبْهَةٍ. تَمَّ الْكَلَامُ هُنَا»<sup>(1)</sup>. یعنی: «(محمد، فرستاده خدا است) خدای سبحان نام محمد را به صراحت آورده تا هر شبهه‌ای را زائل کند. و کلام در اینجا تمام است!» عجباً! مگر پس از فتح مبین، کسی در نام محمد ص شک نموده بود که خدای سبحان به نام او، تصریح فرموده؟! شیخ هرچند در تفسیر این آیه چنان گفته است ولی در ترکیب اوّل آیه، می‌گوید: «مُحَمَّدٌ مُبْتَدَأٌ وَ رَسُولُ اللَّهِ عَظْفُ بَيَانٍ وَ الَّذِينَ مَعَهُ عَظْفٌ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَشِدَّاءُ خَبَرُ مُحَمَّدٍ وَمَا عَظِفَ عَلَيْهِ». و این ترکیب همان معنایی را افاده می‌کند که ما بر آن رفتیم.

2- در این آیه کریمه چنانکه ملاحظه می‌شود وصف بلیغی از رسول خدا ص و همراهان او شده است. این اوصاف را خدایتعالی از تورات و انجیل نقل می‌فرماید و از آن‌ها به صورت «مَثَل» یاد می‌نماید. مفسران قرآن مجید، اتفاق نظر دارند که واژه «مَثَل» در اینجا به معنای وصف (نعت) به کار رفته است. در آغاز این توصیف می‌خوانیم که: «آنان بر کافران سختگیر و در میان خود مهربانند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی، پیوسته فضل خدا و خشنودی او را می‌جویند. نشانه آن‌ها، اثر سجود در چهره هایشان است». سپس می‌فرماید: ﴿فَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (اینست وصف ایشان در تورات). آنگاه با «واو استیناف» مَثَل تازه‌ای را می‌آورد و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (و توصیف آنان در انجیل همچون کشته‌ای است که ساقه نازک خود را برآورد پس آن را قوت دهد آنگاه ستبر گردد و بر ساقهایش بایستد و کشاورزان را به شگفتی برَد ...). پیداست که توصیف مذکور در انجیل، غیر از وصفی است که در تورات بیان شده اما بیشتر مترجمان فارسی



قرآن، از این امر غفلت نموده اند و جمله: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ﴾ را معطوف به ﴿وَالْغَنَاءُ﴾ پنداشته اند و گمان کرده اند که در خلال تورات و انجیل در اینباره، توصیف یکسان و همانندی آمده است درحالی که اگر چنان بود، مناسبت داشت تا لفظ «مَثْلُهُمْ» در آیه، دوباره تکرار نشود و آیه شریفه به صورت «ذَلِكَ مَثْلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» درآید که به بلاغت قرآن کریم در صنعت ایجاز و حذف، نزدیکتر است.

برای نمونه، یکی از مترجمان مرقوم داشته: «اینست وصفشان در تورات و در انجیل<sup>(1)</sup>». در این عبارت چنانکه می بینیم لفظ «مَثْلُهُمْ» تنها یکبار ترجمه شده و مترجم، تورات و انجیل را به یکدیگر عطف نموده است. مترجم دیگر می نویسد: «این وصف حال آنها در کتاب تورات و انجیل، مکتوب است<sup>(2)</sup>». سومین مترجم مرقوم داشته: «این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است<sup>(3)</sup>». چهارمین نوشته است: «این وصف آنان در تورات و وصفشان در انجیل است<sup>(4)</sup>». پنجمین آورده است: «وصفشان در تورات و انجیل چنین است<sup>(5)</sup>». ششمین مترجم مرقوم داشته: «وصف آنان در تورات و مانند آن در انجیل به همین گونه است<sup>(6)</sup>». هفتمین مترجم می نویسد: «این وصف آنان در تورات و در انجیل است<sup>(7)</sup>»...

- 1- به ترجمه قرآن، اثر آقای عبدالحمید آیتی نگاه کنید.
- 2- به ترجمه قرآن، اثر آقای مهدی الهی قمشه ای بنگرید.
- 3- به ترجمه قرآن، اثر آقای ناصر مکارم شیرازی نگاه کنید.
- 4- به ترجمه قرآن، اثر آقای مسعود انصاری بنگرید.
- 5- به ترجمه قرآن، اثر آقای ابوالقاسم پاینده نگاه کنید.
- 6- به ترجمه قرآن، اثر آقای داریوش شاهین بنگرید.
- 7- به ترجمه قرآن، اثر آقای هوشنگ آبان نگاه کنید.

«أَوَّلَى الْقَوَلَيْنِ فِي ذَلِكَ بِالصَّوَابِ قَوْلٌ مَنْ قَالَ: مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ غَيْرُ مَثَلِهِمْ فِي الْإِنْجِيلِ»<sup>(3)</sup>. یعنی: «از میان دو قول، آنچه به صواب نزدیکتر است، گفتار کسی است که گوید: وصف ایشان در تورات غیر از توصیف آنان در انجیل است». سپس طبری اظهار نظر می کند که: اگر مَثَلِ دَوَم بر مَثَلِ نخستین معطوف بود، لازم می آمد تا گفته شود: «وَكَزَرَعَ أَخْرَجَ شَطْأَهُ» با واو عطف!

- 1- اوصاف مزبور را برخی از دانشمندان اسلامی با: تورات، سفر تثنیه، باب 32، بند 1 و 2 و 3 و با انجیل (لوقا)، باب 13، بند 18 و 19 تطبیق داده‌اند.
- 2- به تفسیر طبری (جامع البیان)، ج 21، ص 328 نگاه کنید.
- 3- به تفسیر طبری، ج 21، ص 329 رجوع شود.

بپردازیم و به یاری آیات قرآنی در این باره داوری کنیم.

از میان مفسران برجسته شیعه، صاحب تفسیر «المیزان» دو اشکال اساسی به میان آورده تا ثابت کند که واژه «مِنْ» در این آیه برای تبعیض به کار رفته است نه «بیان»!

**نخست** آنکه می نویسد: در قرآن مجید تصریح شده که در میان معاصران رسول خدا ص، جمعی منافق و مرتد و فاسق وجود داشتند (توبه: 101 و محمد: 30 و نور: 23). **دوم** آنکه می نویسد: «مِنْ الْبَيَانِ لَا تَدْخُلُ عَلَى الضَّمِيرِ مُطْلَقاً فِي كَلَامِهِمْ»<sup>(1)</sup>. یعنی: «کلمه مِنْ که برای بیان

می آید هیچگاه بر سر ضمیر در کلام عرب در نمی آید»! و از اینجا نت یجه می گیرد که لفظ ﴿لَا تَدْخُلُ عَلَى الضَّمِيرِ﴾ در آیه شریفه برای «تبعیض» است! از این دو اشکال، می توان پاسخ داد که **اولاً:**

منافقان و مرتدان در گروهی که با رسول خدا ص همدل و همراهند داخل نیستند و ممکن نیست که از آنان در تورات و انجیل مدح شده باشد. کسانی که ممدوح خداوند گشته اند، آنان هستند که درباره ایشان فرمود: **يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَاناً** (پيوسته فضل خدا و خشنودی او را می جویند). **ثانیاً** خود صاحب «المیزان» در تفسیر سوره آل عمران مثالی آورده که نشان می دهد «مِنْ بیانیّه» بر سر ضمیر در کلام عرب می آید! و گوید گاهی می گوئیم: **لِيَكُنْ لِي مِنْكَ صَدِيقٌ** (باید از تو، دوستی برایم باشد)! و مقصود آنستکه **كُنْ صَدِيقاً لِي**<sup>(2)</sup> (تو دوست من باش)!

واضحست که در این کلام، ﴿لِيَكُنْ لِي مِنْكَ صَدِيقٌ﴾ که بر سر ضمیر درآمده از نوع بیانیّه است.

با اینحال لازمست که ما «همراهان رسول ص» را بشناسیم. اگر مقصود از آنان، همه معاصران

1- به تفسیر المیزان، ج 18، ص 326 نگاه کنید.

2- به تفسیر المیزان، ج 3، ص 411 بنگرید.

پیامبر ص باشند، در آنصورت البتّه منافقان و مرتدّان و فاسقان نیز در میان ایشان وجود داشتند ولی چنانچه مقصود خدایتعالی از (وَالَّذِينَ مَعَهُ) همفکران و یاوران رسولش بوده اند، در آنصورت خداوند وعده آمرزش و پاداش به همه آنان (علی مَرَاتِبِهِمْ) داده است و دلیلی وجود ندارد که به «تبعیض» قائل شویم.

و به نظر ما قول اخیر صحیح است و مراد از (وَالَّذِينَ مَعَهُ) همراهان مؤمن پیامبرند چنانکه قرآن کریم گاهی لفظ «مؤمن» را هم بر آنها

افزوده و می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَ رَسُولِهِمْ هُمْ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [التحریم: 8] یعنی:

«روزی را به یاد آر که خدا، پیامبر و همراهان مؤمن او را خوار نسازد، نورشان پیش روی آنان و ازسوی راست ایشان می تابدد...». و همچنین می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَ رَسُولِهِمْ هُمْ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبه: 88]. «أَمَّا

رسول و همراهان مؤمن او، با مالها و جانهای خویش (در راه خدا) مجاهدت کردند، نیکیها از آن ایشان است و آنان، همان رستگارانند».

در اینجا ذکر دو نکته قابل توجه باقی است. یکی آنکه اگر فرض شود بنا بر آنچه «غلاة شیعیان» گفته اند: همه همراهان پیامبر ص مرتد شده اند و جز عدد انگشت شماری از ایشان بر ایمان استوار نماندند، در آنصورت چگونه خداوند سبحان ن هضت محمدی ص را به گیاه نازکی تشبیه نموده که رفته رفته بلند و ستبر می گردد و درختی پُر شاخ و انبوه می شود آنچنانکه زارعان را به شگفت می -

بَرَد؟ مگر با ایمان چند تن، می توان چنین درخت  
تَنَاور و عظیمی را به مَثَل آورد؟ و پیش از نزول  
قرآن، در تورات و انجیل از آن یاد کرد؟!

**دوم** آنکه: چون همراهان رسول خدا ص را چنین  
وصف فرمود که: «بر کافران سختگیر و میان خود  
مهربانند. ایشان را در حال رکوع و سجود می بینی.  
پیوسته فضل و خشنودی خدا را می جویند» چگونه  
می توان گفت: لفظ «مِنْهُمْ» برای تبعیض آمده و  
کسانی از میان ایشان رستگاران د که اهل ایمان و  
عمل باشند؟! مگر بالاتر از تلاش دائم برای رسیدن  
به فضل خدا و خشنودی او اندیشه و عملی وجود  
دارد که در برخی از آنان نبوده و باید به  
تدارکش پردازند؟!

و از اینجا است که می فهمیم آیه کریم ه با  
اوصافی که برای همراهان با ایمان پیامبر ص  
آورده، جای تبعیض را باقی نگذاشته و ناگزیر  
لفظ ﴿لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ برای بیان آورده شده است.

\*

\*

\*



[illegible]

گمان برتری نژاد و قوم و فامیل و فخر فروشی  
بدین امور، موجب می شود که آدمی به حقوق دیگران  
چنانکه لازمست توجّه نمی کند بلکه گاهی به تضییع و  
پایمال ساختن حقوق مزبور می پردازد. از اینرو در  
سوره شریفه **حجرات** که از سُوَر اخلاقی قرآن کریم  
شمرده می شود پس از آنکه استهزاء و تحقیر دیگران  
را تخطئه می فرماید و طعن زدن بر سایرین را  
عملی زشت و ستمگرانه می شمرد و مؤمنان را از  
گمان بد درباره همکیشان بازمی دارد و از تجسّس  
در احوال خصوصی آنان نهی می کند و غیبت و بدگویی  
از برادران ایمانی را تقبیح می فرماید، سپس به  
امری اساسی و ریشه ای روی می آورد بدین معنی که  
همه انسانهای روی زمین را به **اصل واحدی** منسوب  
می دارد و می فرماید:

[illegible]

باشید<sup>(1)</sup>) که ما همه شما را از **مرد و زنی** (آفریدیم). بنابراین همگی بنیادی یگانه و ریشه - ای واحد دارید پس فخر فروشی و مباهاات به نژاد و قوم و قبیله را باید فروگذارید و بدانید که

1- این معنا از «هَاء تَنْبِيْه» در أَئْهَا، فهمیده می‌شود.

اگر فضیلت و برتری نزد خدا برای کسی وجود دارد، تنها در سایه **تقوی** یعنی خودداری از تجاوز به حقوق دیگران و دوری از نفس‌پرستی حاصل می‌آید و بس ! ﴿لَا تَجْعَلْ لِّدِينِكَ كُفْرًا وَكَفَرُوا بِدِينِهِمْ﴾

بدین‌صورت، سوره شریفه حجرات گنا‌هانی را که از «خود بزرگ‌بینی» و تفاخر سرمی‌زند، همه را با وجود **هم‌ریشگی بشر**، ناموجه می‌داند و امتیاز را به «تسلط بر نفس» برمی‌گرداند.

نکته‌ای که در اینجا قابل بحث است در کلمه «لِتَعَارَفُوا» آن را باید جستجو کرد. این کلمه در مقام تعلیل آمده تا علت یا حکمت انشعاب بشر را به دسته‌های بزرگ و کوچک توضیح دهد. مفسران قرآن کریم از سنی و شیعی در این باره سخن گفته‌اند. به عنوان نمونه: **زمخشری** در تفسیر «کشاف» می‌نویسد:

«وَالْمَعْنَى: أَنَّ الْحِكْمَةَ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا رَتَّبَكُمْ عَلَى شُعُوبٍ وَقَبَائِلٍ هِيَ أَنْ يَعْرِفَ بَعْضُكُمْ نَسَبَ بَعْضٍ فَلَا يَعْتَزِي إِلَى غَيْرِ آبَائِهِ، لَا أَنْ تَتَفَاخَرُوا بِالْآبَاءِ وَالْأَجْدَادِ»<sup>(1)</sup>.

یعنی: «حکمتی که خدایتعالی شما را به خاطر آن به شکل گروه‌های بزرگ و کوچک<sup>(2)</sup> مرتب نموده آنستکه برخی از شما، نسب شخص دیگر را بشناسد و او را به غیرپدران‌ش نسبت ندهد، نه آنکه شما به پدران و اجدادتان افتخار کنید». صاحب تفسیر «المیزان» نیز این معنا را توضیح داده و مرقوم داشته است:

1- تفسیر الکشاف، ج 4، ص 375.

2- تفاوت میان شعوب و قبائل - چنانکه مفسران آورده‌اند - اینستکه شعوب به قبائل بزرگ اطلاق می‌شود (که در فارسی امروز از آن به «ملت‌ها» تعبیر می‌کنیم درحالیکه ملت در عربی به معنای کیش و آئین است) و قبائل، دسته‌های کوچکتر را می‌گویند. مثلاً گویند: فلانکس از شعب مضر و از قبیله تمیم است (به تفسیر طبری، ج 21، ص 383 نگاه کنید).



«وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ مُخْتَلَفَةً لَا لِكِرَامَةٍ لِبَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ بَلْ لَأَنْ تَتَعَارَفُوا فَيَعْرِفَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَيَتِمَّ بِذَلِكَ أَمْرُ اجْتِمَاعِكُمْ فَيَسْتَقِيمَ مُوَاسِلَاتُكُمْ وَمُعَامَلَاتُكُمْ فَلَوْ فُرِضَ ارْتِفَاعُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ بَيْنِ أَفْرَادِ الْمُجْتَمَعِ أَنْفَصَمَ عَقْدُ الْاجْتِمَاعِ وَبَادَتْ الْإِنْسَانِيَّةُ فَهَذَا هُوَ الْغَرَضُ مِنْ جَعْلِ الشُّعُوبِ وَالْقَبَائِلِ لَا أَنْ تَتَفَاخَرُوا بِالْأَنْسَابِ وَتَتَبَاهُوا بِالْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ»<sup>(1)</sup>.

یعنی: «ما شما را به صورت گروه‌های بزرگ و کوچک قرار دادیم، نه به دلیل برتری برخی از شما بر بعضی دیگر بلکه برای اینکه یکدیگر را بشناسید و با اینکار، امور اجتماعی شما شکل پذیرد و پیوندها و معاملاتتان راه درست را بپیمایند و اگر فرض شود که این شناخت در میان افراد جامعه از میان رود در آن صورت، پیمان اجتماعی گسسته خواهد شد و انسانیت نابود می‌گردد. بنابراین غرض از ایجاد گروه‌ها و دسته‌ها همین امر است نه آنکه به نژادهای خود افتخار کنید و پدران و مادران را مایه مباهات قرار دهید».

در اینجا از توضیح نکته‌ای دقیق غفلت شده و آن نکته اینست که می‌دانیم برای شناسایی افراد، علاوه بر شناخت قوم و قبیله آن‌ها، آشنایی با ویژگی‌های دیگری نیز لازم است و تنها به اینکه فلان شخص مثلاً از کدام گروه و دسته است، نمی‌توان اکتفا کرد. بدینسان شناخت یا معرفی کردن . پس چرا در آیه شریفه به ذکر «شُعُوبَ وَ قَبَائِلَ» بسنده شده و از آوردن بقیه خصوصیات بشر سخنی به میان نیامده است؟! اینجا است که مفسران قرآن باید گره‌گشایی کنند تا پیام اصلی آیه کریمه را دریابند و گرنه، توضیح اینکه اگر افراد، یکدیگر را نشناسند، نظام روابط اجتماعی برهم می‌خورد، در حکم توضیح واضحات شمرده می‌شود. حقیقت آنست که این آیه شریفه هنگامی نازل شده که عرب‌ها به ویژه قریش به نژاد و قبیله خود سخت می‌بالیدند و آندو را مایه فخر فروشی قرار داده بودند، در

چنان محیطی، قرآن کریم پیام می‌دهد که عرب بودن یا پدران قریشی داشتن، مایه افتخار نیست زیرا همه نژادها و تیره های بشری به آدم و حوا می‌رسند و همگی شاخه های یک درخت هستند . اما امتیاز حقیقی را باید در سایه «تقوی» جستجو کرد. این همان پیام ارجمند و پایداری است که بشر همواره بدان نیاز داشته و دارد به‌ویژه که می‌دانیم لازمه «تقوی» علم و آگاهی به نیک و بد و جذب نیکی و دفع بدی شمرده می‌شود. ضمناً مناسب است که بدانیم رسول خدا ص بنا به گزارش مورخان و سیره‌نویسان، در «فتح مکه» همین آیه کریمه را در حضور سران قریش قرائت نمود و اعلام داشت:

«يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَحْوَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ وَتَعَظَّمَهَا بِٱلْأَبَاءِ. ٱلنَّاسُ مِن آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِن تُرَابٍ. ثُمَّ تَلَا رَسُولُ ٱللَّهِ ص: يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِن ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ ٱللَّهِ أَتَقِيكُمْ»<sup>(1)</sup>.

«ای گروه قریش! همانا خدای بزرگ، تکبر دوران جاهلیت و بزرگ نمایی به پدران را در آندوره، از شما زدود. همه مردم از آدم هستند و آدم از خاک آفریده شده است . سپس رسول اکرم ص آیه شریفه (يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِن ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ...) را تلاوت نمود.

\* \* \*

1- تاریخ الطبری، ج 2، ص 459 و سیره ابن هشام (السیره النبویه)، ج 4، ص 52.

از نکات قابل توجّه در این آیات شریفه آنستکه گروهی از فقهاء از آیات مزبور چنین برداشت نموده اندکه بدون **طهارت شرعی** (یعنی داشتن غسل یا وضوء و یا تیمّم) نباید مصحف شریف را مس کرد! البته این رأی با «**علم فقه**» پیوند دارد و لازمست که ادلّه فقهی را درباره آن بررسی نمود ولی از حیث تفسیرقرآن، چنین حکمی از آیات کریمه برنمی آید و برخی از مترجمان قرآن که آیات فوق را به صورتی برگردانده اند تا حکم شرعی مزبور از آن به دست آید، متأسّفانه دچار اشتباه شده اند. به عنوان نمونه، یکی از ایشان مرقوم داشته است: «هرآینه این قرآنی است گرامی قدر. در کتابی مکنون . که **جُزِ پاکان دست برآن نزنند**<sup>(1)</sup>» دیگری نوشته است: «این (پیام) قطعاً قرآنی است ارجمند. در کتابی نهفته . که **جز پاک-شدگان دست برآن نزنند**<sup>(2)</sup>». سوّمی مرقوم نموده: «... **جز پاکان حق ندارند به آن دست بزنند**<sup>(3)</sup>»! این ترجمه ها دقیق نیست زیرا مترجمان محترم، «**فعل نفی**» را به صورت «**فعل نهی**» برگردانده اند. یعنی **لا يَمَسُّهُ** (دست برآن نمی زنند) را به شکل **لا يَمَسُّهُ** (دست برآن نزنند) ترجمه نموده اند که

- 1- به ترجمه قرآن، اثر آقای عبدالمحمد آیتی بنگرید.
- 2- به ترجمه قرآن، اثر آقای محمدمهدی فولادوند نگاه کنید.
- 3- به ترجمه قرآن، اثر خانم طاهره صفارزاده بنگرید.

خطای آشکاری است . امّا مفسّران و فقه ائی که فرموده اند: جایز است فعل نفی یا جمله خبری را در اینجا بر معنای نهی حمل کنیم و حکم مزبور را از آن استخراج نماییم ! قولشان استوار نیست زیرا **أَوَّلًا**: این جواز، موکول به وجود **قرینه صارفه** در کلام است ولی در اینجا قرینه ای وجود ندارد تا بتوان از **ظاهر** آیه کری مه عدول کرد . **ثانیاً**: ضمیر مفرد در «**لَا يَمَسُّهُ**» بنا بر قاعده **الأقربُ يَمْنَعُ الأبعد** به «**کتاب مکنون**» بازمی‌گردد، نه به قرآن کریم . یعنی جُز پاکان، کسی به آن کتاب نهفته راه ندارد و آن را مس نمی‌کند . **ثالثاً**: «**مُطَهَّرُونَ**» کسانی هستند که ذاتاً پاکند امّا اشخ اسی که غسل می کنند یا وضوء می گیرند (یعنی تطهیر می کنند) درحقیقت آنان را باید «**مُتَطَهَّرُونَ**» نامید . به همین مناسبت از زنان بهشتی در قرآن کریم به صورت «**أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ**» یادشده ولی از عمل زنانی که پس از عادات ماهانه خود را پاک می‌سازند به: **فَإِذَا تَطَهَّرْنَ** تعبیر فرموده است از همینرو در تفسیر **جامع البیان** اثر طبری گزارش شده که عمده مفسّران سلف چون: **ابن عباس** و **سعید بن جبیر** و **عکرمه** و **مجاهد** و **أبی‌العالیه** و **جابر بن زید** بر این قول رفته اند که **مطهرون**، همان **فرشتگان** پاکند<sup>(1)</sup> و از میان ایشان **جبریل** لا قرآن کریم را از کتاب مکنون (یا لوح محفوظ) بر قلب پیامبرص نازل کرده است . **ابن زید** (که مفسّر توانایی است) گفته که این آیات دربرابر پندار مشرکان نازل شده است، آن‌ها می‌گفتند: **شیاطین**، قرآن را بر محمد ص نازل کرده اند! خدای تعالی خبر داده که: **شیاطین** بر چنین کاری توانایی ندارند و این عمل درخور ایشان نیست (بلکه **فرشتگان پاک** مأمور رساندن وحی خداوندی هستند) چنانکه در سورة شعراء می فرماید: ﴿مَّا يَلْفُظُونَ مِنْ كَذِبٍ﴾

1- به تفسیر جامع البیان، ج 22، ص 364 به بعد نگاه کنید.

﴿لَا يَمَسُّهُ﴾ به «كِتَابٍ مَكْنُونٍ» یا قرآنی که در آن است مربوط می‌داند و می‌نویسد: «وَالْمَعْنَى: لَا يَمَسُّ الْكِتَابَ الْمَكْنُونُ الَّذِي فِيهِ الْقُرْآنُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ أَوْ لَا يَمَسُّ الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ الْكِتَابُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>(2)</sup>. ولی این مفسر محترم کلمه «مُطَهَّرُونَ» را علاوه بر فرشتگان پاک، با اهل بیت رسول خدا ص نیز تطبیق نموده و مرقوم داشته است: «لَا وَجْهَ لِتَخْصِصِ الْمُطَهَّرِينَ بِالْمَلَائِكَةِ كَمَا عَنْ جُلِّ الْمُفَسِّرِينَ، لِكَوْنِهِ تَقْيِيداً مِنْ غَيْرِ مُقَيَّدٍ»<sup>(3)</sup>. (اختصاص دادن مُطَهَّرِينَ به فرشتگان، وجهی از صواب ندارد چنانکه از بزرگان تفسیر رسیده است، زیرا این امر، تقییدی به شمار می‌رود بدون آنکه قیدزننده‌ای در آیه باشد). در پاسخ ایشان باید گفت: اگر کتاب مکنون در دسترس رسول خدا ص بود، دیگر نیازی نبود تا جبریل امین ۷ قرآن کریم را از آنجا بر او نازل کند، پس هنگامی که رسول گرامی ص به کتاب مکنون دسترسی نداشت چگونه کتاب مزبور در دسترس اهل بیت پاک وی قرار گرفته بود؟! مگردر اسلام، مقام و تقرب کسی به خداوند، از خاتم انبیاء ص بالاتر است؟! \*

[الشعراء: 210-212]. پس اساساً بحث از «دست نهادن بر مصحف» در اینجا مطرح نیست بلکه آیات شریفه از کتاب پنهانی خبر می‌دهند که منشأ نزول قرآن کریم است و جز فرشتگان پاک، کسی بدان دسترسی ندارد.

اما از مفسران جدید، صاحب تفسیر «المیزان» ضمیر را در «لَا يَمَسُّهُ» به «كِتَابٍ مَكْنُونٍ» یا قرآنی که در آن است مربوط می‌داند و می‌نویسد: «وَالْمَعْنَى: لَا يَمَسُّ الْكِتَابَ الْمَكْنُونُ الَّذِي فِيهِ الْقُرْآنُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ أَوْ لَا يَمَسُّ الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ الْكِتَابُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>(2)</sup>. ولی این مفسر محترم کلمه «مُطَهَّرُونَ» را علاوه بر فرشتگان پاک، با اهل بیت رسول خدا ص نیز تطبیق نموده و مرقوم داشته است: «لَا وَجْهَ لِتَخْصِصِ الْمُطَهَّرِينَ بِالْمَلَائِكَةِ كَمَا عَنْ جُلِّ الْمُفَسِّرِينَ، لِكَوْنِهِ تَقْيِيداً مِنْ غَيْرِ مُقَيَّدٍ»<sup>(3)</sup>. (اختصاص دادن مُطَهَّرِينَ به فرشتگان، وجهی از صواب ندارد چنانکه از بزرگان تفسیر رسیده است، زیرا این امر، تقییدی به شمار می‌رود بدون آنکه قیدزننده‌ای در آیه باشد). در پاسخ ایشان باید گفت: اگر کتاب مکنون در دسترس رسول خدا ص بود، دیگر نیازی نبود تا جبریل امین ۷ قرآن کریم را از آنجا بر او نازل کند، پس هنگامی که رسول گرامی ص به کتاب مکنون دسترسی نداشت چگونه کتاب مزبور در دسترس اهل بیت پاک وی قرار گرفته بود؟! مگردر اسلام، مقام و تقرب کسی به خداوند، از خاتم انبیاء ص بالاتر است؟! \*

1- تفسیر جامع البیان، ج 22، ص 363.

2- تفسیر المیزان، ج 19، ص 156.

3- تفسیر المیزان، ج 19، ص 156.



در این آیه کریمه خدایتعالی می فرماید:

«همانا فرستادگانمان را با دلائل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند...». کلمه «میزان» را مفسران قرآن از قول **قتاده** و **مجاهد**، بدرستی به معنای «**عدل**» تفسیر نموده اند چنانکه کلمه مزبور در **سوره شوری** نیز به همراه کتاب ذکر شده و فرموده

1- تفسیر طبری، ج 20، ص 489.

دادگرانه، در ضمن کتاب خداوند آمده است. پس از ذکر کتاب و میزان دراین سوره شریفه، از «**حدید**» یعنی آهن سخن به میان آمده (**وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ**)<sup>(1)</sup> و مناسبتش اینست که اگر **قُوَّةٌ مجریه** در کار نباشد، قوانین عدل به اجرا درنخواهد آمد و دفاع از عدالت در برابر دشمنان حق و متجاوزان به حقوق مظلومان، صورت نمی گیرد. پس اشاره به آهن، یادآور جنگ و مبارزه حق در برابر ظلم و باطل، به همراه سلاح آهنین است. در اینجا قرآن کریم جمله ای تعلیلی را آورده که عطف به «**لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**» شده است و می فرماید: «**وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ**». این جمله چه مفهومی را می رساند؟ و چرا یاری خدا و رسولانش را با «**غیب**» پیوند داده است؟ متأسفانه غالب مترجمان قرآن در این باره دچار خطا شده اند. مثلاً یکی از ایشان مرقوم داشته است: «تا سرانجام خداوند معلوم بدارد که چه کسی در **نهان** (جانب) او و پیامبرانش را یاری می دهد»<sup>(2)</sup>. واضحست که یاری خدا و پیامبرانش با **سلاح آهنین**، یادآور جهاد و مبارزه علنی است، نه کار نهانی! مترجمان دیگر نیز اغلب بر همین قول رفته اند و آیه شریفه را به همان صورت ترجمه نموده اند. چنانکه یکی از ایشان می نویسد: «تا خدا معلوم دارد چه کسی **در نهان** (دین) او و پیامبرانش را یاری می کند»<sup>(3)</sup>. سومی مرقوم داشته است: «تا خداوند کسی را که (دین) او و

1- مراد از: فروفرستادن آهن، پدیدآوردن آنست چنانکه درباره چهارپایان نیز فرمود: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

2- (الزُّمَر: 6). در عین حال می تواند اشاره به نعمت و موهبت الهی باشد که از مقام بالاتر یعنی خدای سبحان به بندگان رسیده است.

3- به ترجمه قرآن، اثر آقای بهاء الدین خرمشاهی نگاه کنید.

3- به ترجمه قرآن، اثر آقای علی موسوی گرمارودی بنگرید.



رسولش[!] را در نهان یاری می کند، معلوم بدارد<sup>(1)</sup>». چهارمی نوشته است: «تا خداوند معلوم کند آنکس را که او و فرستادگانش را در نهان یاری می دهد<sup>(2)</sup>». مترجم پنجم مرقوم داشته: «تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می کند<sup>(3)</sup>». ششمین مترجم نوشته است: «تا بداند خدا کسی را که نصرت دهد خدا و پیغمبران او را غائبانه<sup>(4)</sup>». هفتمین مترجم مرقوم داشته: «و تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می کند<sup>(5)</sup>»...

در تمام این ترجمه ها از این امر غفلت شده که با داشتن سلاح آهنین، به جای جهاد در راه خدا و مبارزه آشکار با بی عدالتی، چگونه خدا و رسولش را در نهان باید یاری کرد؟! اما مفسران قرآن کریم این مشکل را حل نموده اند و از قول ابن عباس آورده اند که در تفسیر آیه شریفه گفت: يَنْصُرُونَهُ وَ لَا يُبْصِرُونَهُ . یعنی «آن ان (خدا و رسولانش را) یاری می دهند بی آنکه او را ببینند!» و حق همین است ولذا زمخشری آیه کریمه را بر مبنای قول مزبور چنین تفسیر نموده است: «وَلْيَعْلَمْ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلُهُ بِاسْتِعْمَالِ السُّيُوفِ وَالرِّمَاحِ وَسَائِرِ السَّلَاحِ فِي مَجَاهِدَةِ أَعْدَاءِ الدِّينِ بِالْغَيْبِ غَائِباً عَنْهُمْ . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ب: يَنْصُرُونَهُ وَ لَا يُبْصِرُونَهُ»<sup>(6)</sup>.

یعنی: «تا کسانی که خدا و رسولانش را با به کار بردن شمشیر و نیزه و سایر سلاحها در ج هاد

1- به ترجمه قرآن، اثر آقای مسعود انصاری نگاه کنید.

2- به ترجمه قرآن، اثر آقای حسین استادولی بنگرید.

3- به ترجمه قرآن، اثر آقای محمدمهدی فولادوند نگاه کنید.

4- به ترجمه قرآن، اثر محدث دهلوی بنگرید.

5- به ترجمه قرآن، اثر آقای ابوالفضل بهرام پور نگاه کنید.

6- تفسیر کشاف، اثر زمخشری، ج4، ص 481.

روشن است که این آیه شریفه به طور ضمنی، در مقام مدح یاوران دین برآمده، همان مجاهدانی که با وجود عدم رؤیت خدای سبحان، به یاری آئین او برخاسته اند و درمیدانهای نبرد، از حق دفاع می-کنند و این معنا، مدح بلیغی را دربر دارد.

از مفسران جدید، برخی مانند مرحوم **سید قطب**،  
در اینباره به سکوت گذرانده اند و برخی دیگر  
همچون **علامه**، صاحب تفسیر المیزان، در توضیح آیه  
**دو وجه** را ذکر نموده اند چنانکه در «**المیزان**»  
می‌خوانیم:

یعنی: «مراد از نصرت خدا و رسولانش، جهاد در راه او و دفاع از جامعه دینی و گسترش دعوت حق است و از نصرت در غیب مراد آنستکه یاری آنان

(آل عمران: 179) و با علم پیشین خداوند منافات ندارد.

3- تفسير الميزان، ج 19، ص 198.

درحالی روی می‌دهد که خدایتعالی از ایشان پنهان است یا ایشان از او غایب‌اند<sup>(1)</sup>! و برخی مانند استاد وهبة الزحیلی و استاد صابونی، قول ابن عباس را پسندیده و نقل کرده اند.<sup>(2)</sup> و بعضی همچون علامه ابن عاشور «بِالْغَيْب» را متعلق به «يَنْصُرُهُ» پنداشته و آن را به معنای «جهاد مخلصانه» تفسیر نموده اند و گفته اند: «وَالْمَعْنَى أَنَّهُ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالِدِّينَ بِمَحْضِ الْإِخْلَاصِ»<sup>(3)</sup>! ولی مگر اخلاص، با پنهان‌کاری ملازمت دارد و مثلاً مسلمانانی که در صدر اسلام علناً به جهاد برمی‌خاستند و مصداق بارز این آیه شریفه بودند، هیچکدام اهل اخلاص شمرده نمی‌شدند؟! به علاوه، در کدام آیه قرآن از «یاری مخلصانه» به «نصرت غائبانه» تعبیر شده است؟

\* \* \*

- 
- 1- مقصود صاحب تفسیر، از این تعبیر معلوم نشد.
  - 2- التفسیر المنیر، ج 28، ص 331 و صفوة التفسیر، ج 3، ص 311
  - 3- به تفسیر «التحریر و التَّنویر» ج 27، ص 418 نگاه کنید.



گاهی در آیات شریفه قرآن، برخی از واژه‌ها بر بعضی دیگر پیشی گرفته‌اند ولی بیشتر مفسران توجهی بدانها نکرده‌اند. ازجمله در این آیه کریمه از سوره جمعه در آغاز آیه، کلمه «تجارة» بر «لهو» مقدم شده ولی در پایان آیه کریمه، واژه «لهو» جلوتر آمده است! آیا این امر دلیلی دارد؟ تا آنجا که ما تفحص کرده ایم کسی از مفسران جز ابن عطیه اندلسی از سر این تقدیم و تأخیر بحث نکرده است و آنانکه پس از وی آمده‌اند (مانند ابوحیان در تفسیر البحرالمحیط<sup>(۱)</sup>) از او اقتباس و حکایت نموده‌اند. ابن عطیه در «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز» می‌نویسد:

«تأمل أن قدمت التجارة مع الرؤفة لأنها أهم، وأخرت مع التفضيل لتقع النفس أولاً على الأبين»<sup>(۲)</sup>.

- 1- البحر المحيط، ج8، ص269.
- 2- المحرّر الوجيز، ج14، ص451.

ما توجّه دقیق ابن عطیّه را تحسین می کنیم (به- ویژه که ندیده ایم بسیاری از مفسران نامی بدین تقدیم و تأخیر توجّه نموده باشند) باوجود این، پاسخ وی را کافی نمی دانیم. به نظر ما آغاز آیه شریفه در مقام مذمت از نمازگزارانی است که چون دیدند مرد بازرگانی کالای تازه ای به مدینه آورده و با طبل و سُرنا، مردم را به خرید متاعش فرامی خواند<sup>(1)</sup>، روی از نماز برتافتند و به سوی تجارت شتافتند (انفضّوا إِلَیْهَا) ! و معلوم است که تجارت و سود آن، مهمتر از آوای دُهل شمرده می شود. پس چون مقام آیه شریفه، مقام مذمت و بیان ضعف ایمان برخی از نمازگزاران است در ابتدای کلام، امر سودمندتر یعنی «تجارت» را یاد می نماید و سپس به ذکر «لهو» می پردازد تا نشان دهد که نه تنها تجارت بل که سرگرمی ساده ای نیز آنان را از نمازجمعه بازمی دارد! امّا در پایان آیه شریفه که به ثواب نمازمزبور عنایت فرموده، پاداش الهی را بر آن نماز مبارک، از لهو بلکه از تجارت هم برتر می شمرد و اگر تجارت را در اینجا همچون آغاز آیه، مقدّم می داشت، بیان آیه کریمه از صواب دور می افتاد زیرا گفتن اینکه: ثواب خداوند، برتر از «تجارت» است و بر «لهو» هم برتری دارد! از مقوله توضیح واضحات شمرده می شود و مایه تنزّل کلام بود.<sup>(2)</sup> لذا سخن را ترقی می دهد گویی می فرماید: «قُلْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ بَلْ مِنَ التَّجَارَةِ» (بگو پاداش خدا از لهو برتر، بلکه از تجارت هم والاتر است).

از اینجا بدین نتیجه دست می یابیم که هرکلمه ای در قرآن مجید، چه بسا جایگاه و مقام ویژه ای دارد

1- بازرگان مزبور چنان که نوشته اند دحیه کلبی بوده است که در روزجمعه کالای تازه اش را در مدینه عرضه کرده بود و مفسران در این شأن نزول، اتفاق نظر دارند.

2- مانند اینکه کسی بگوید: ثروت من از قارون زیادتر است سپس اضافه کند: از فلان بقال هم بیشتر است

که اگر بدان توجّه شود، نکته ای تازه و مفهومی  
بدیع را آشکار می‌سازد **وَاللّٰهُ الْمَوْفِقُ**.

\*

\*

\*





◆◊□κ②↻⇌○□④    ♀◆♂◆□    ⚙️■❏+⓪☞☹️♂♂◆□    🗒️    🎵

ℳ□❏☺➔ℳ♂👉    ⚙️♂\*♂□📖    ✍️♀◆♂    🧬♂♂

□♂👉◆□    🧬♂♂    ☹️◊□κ♂♂♂♂♂☺👉    ❏📱👉■👉◆⑥

♂♂♂♂    ☹️◊□κ♂♂♂♂♂♂    ◆③♂②❏♂    ♂♂②♂♂♂♂♂♂    ❏📱+☹️

♂♂⑩ℳ➔◆κ    🧬♂♂➔♂♂♂♂    🗒️⑦■♂❏➔+☹️    ❏📱\*♂♂♂♂♂◆□

(♂♂♂) سوگند به قلم و نگارش

**1-** در این سوره مبارکه، خدایتعالی به قلم و نگارش سوگند یاد می نماید و در «**جواب قسم**» از رسولش تهمت جنون را دفع می کند و پاداشی پایان ناپذیر را - در برابر ابلاغ رسالت و رنج آن - بدو وعده می دهد و تأکید می فرماید که (برخلاف تهمت دشمنان) تو بر خوی بزرگی - که نشانه کمال خردمندی است - استوار هستی. اما اینکه خداوند به کدام قلم و چه نوشتاری سوگند یاد نموده است؟ مفسران آراء گوناگونی در این باره آورده اند زیرا هر قلمی درخور سوگند خدا نیست و به هر نوشته ای حقتعالی قسم نمی خورد. چه بسا نوشته هایی که بر ضد خدا و رسولان و آیات خدا ثبت شده اند! از این رو ابوجعفر **طبری** در تفسیرش به **ابن عباس** نسبت می دهد که وی گفته: مراد از قلم در این آیه شریفه «**قلم تقدیر**» است، قلمی که آنچه پیش آید تا روز رستاخیز، همه را رقم زده است: «**قال ابن عباس: فکان أول ما خلق الله القلم فجرى بما هو كائن إلى يوم القيام**»<sup>(1)</sup>. اما **اولاً** در سخن **ابن عباس**، قلم تقدیر با آیه شریفه تطبیق داده نشده تا گفته شود مراد از آنچه در سوره قلم آمده، همان قلم تقدیر است. **ثانیاً** قلمی که در این آیه بنظر می رسد، نویسندگانی دارد (**و ما یسطرون**) و با قلم تقدیر که (شاید

1- تفسیر طبری، ج 23، ص 147.

اینهمه ظاهراً قرآن کریم درس ورهٔ قلم از آنچه  
 «انسان» به نگارش درمی‌آورد، سخن می‌گوید، نه از  
 آنچه «فرشتگان» ثبت و ضبط می‌کنند. به قرینهٔ  
 اینکه درسورهٔ **عَلَق** (سوره‌ای که به لحاظ زمان نزول  
 بسیار نزدیک به سورهٔ قلم شمرده می‌شود) آمده  
 است:

اِنَّا اَنشَاكَ مِنْ عَلَقٍ  
 وَ اِنَّا نَعْلَمُ خَلْقَكَ  
 مِنْ هَذَا الْاَلَقِ

ما تو را از علق آفریدیم  
 و ما می‌دانیم خلق تو را  
 از این علق

[العلق: 4-5]. اَمَّا

4- «همان کسی که به وسیلهٔ قلم بیاموخت. چیزهایی به انسان آموخت که آن‌ها را نمی‌دانست».

همانطور که گذشت، انسانها گاهی سخنانی برخلاف خدا و رسولان وی و آیات الهی به نگارش درمی آورند که درخور سوگند خوردن نیستند زیرا معمولاً قسم به اشیاء مقدّس و نعمت های ارزشمند یاد می شود، نه به نوشتارهایی که از کفر و تبااهی جانبداری می نمایند! بنابراین، کلمه «ما» در «ما یسْطُرُون» یا موصوله به شمار می آید و فاعل در یَسْطُرُون، نویسندگان وحی در صدر اسلام و امثال ایشانند و یا کلمه مزبور را باید مصدریه دانست و جمله پس از آن را به تأویل مصدر بُرد به ویژه که فاعل کتابت در جمله، معرفتی نشده است. در اینصورت ترجمه آیه شریفه به چنین صورت درمی آید: «سوگند به قلم و نگارش» (طبری و طبرسی نیز هردو وجه را در اعراب آیه آورده اند<sup>(1)</sup>). و البته نعمت نگارش<sup>(2)</sup> یکی از نعمتهای ارجمند خداوند است که به انسان ارزانی داشته و استعدادش را در او نهاده است، خواه آدمی از آن به خوبی سود ببرد یا از آن به ناروا بهره گیرد. لذا در سوره شریفه بقره به مناسبت «کتابت سند به هنگام وام گرفتن» می فرماید: ﴿وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ (البقره: 282) یعنی: «نویسنده از اینکه بنویسد، خودداری نورزد چنانکه خدا به او آموخته است».

2- آیه شریفه ﴿وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ را برخی از مترجمان

1- به تفسیر طبری، ج 23، ص 148 و تفسیر طبرسی (مجمع البیان)، ج 27، ص 22 نگاه کنید.

2- اگر سوگند به «نگارش» یاد شده باشد، نگارش قلم تقدیر و قلم فرشتگان الهی نیز مشم و ل آن می گردد ولی مناسبتر آنست که در قرآن از نعمتهای خداوند به انسان سخن رفته باشد که یکی از مهمترین آن ها، نعمت قلم و کتابت است.

قرآن بدین صورت ترجمه نموده اند که: «و بی‌گمان تو را پاداشی بی‌منت خواهد بود»<sup>(1)</sup>! و این ترجمه، درست نیست زیرا خدایتعالی در دنیا و آخرت بر همه منت دا رد و لطف و فضل او است که سبب رستگاری انسان می شود چنانکه فرمود: ﴿وَمَا يَدْرَأُكَ بِاللَّهِ بِعَدُوٍّ لَكَ وَاللَّهُ لَهُ الْعِلْمُ الْأَمْتَمُّ﴾ [الحجرات: 17] یعنی: «بلکه خدا بر شما منت می‌نهد که به ایمان شما را رهبری کرده است» و این منت و لطف، پیامبران خدا را نیز دربرمی گیرد همانگونه که خدایتعالی به موسی فرمود: ﴿وَمَا يَدْرَأُكَ بِاللَّهِ بِعَدُوٍّ لَكَ وَاللَّهُ لَهُ الْعِلْمُ الْأَمْتَمُّ﴾ [طه: 37] «و همانا باریگر بر تو منت نهادیم» و یا از قول یوسف: ﴿وَمَا يَدْرَأُكَ بِاللَّهِ بِعَدُوٍّ لَكَ وَاللَّهُ لَهُ الْعِلْمُ الْأَمْتَمُّ﴾ [یوسف: 90] «به یقین خدا بر ما منت نهاد». بنابراین برای ترجمه «غَيْرَ مَمْنُونٍ» لازمست به معنای دیگر لغت «مَنْ» رجوع کرد که در زبان عرب به معنای «قَطْع» می‌آید و از همینرو، ريسمان پاره شده را «حَبْلُ مَنِينٍ» گویند و در قرآن کریم، «أَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ» مرادف با «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ»<sup>(2)</sup> آمده به معنای بخشی قطع نشدنی! و مراد از آنچه در سورة قلم آمده نیز همین است که «تو را پاداشی قطع نشدنی و پایدار خواهد بود» چنانکه بزرگان مفسران و اکثر مترجمان بر این - قول رفته اند.

اما اینکه برخی از مترجمان، آیه شریفه را به «پاداش بی‌منت» ترجمه نموده اند احتمال دارد که در این باره از ابومسلم بحر اصفهانی پیروی کرده باشند که بنا به گزارش شیخ طبرسی در

1- به ترجمه قرآن، اثر آقای محمدمهدی فولادوند و ترجمه

قرآن، اثر آقای داریوش شاهین بنگرید.

2- سورة هود، آیه 108.

«مجمع البيان» در تفسير آیه مذکور گفته است: «أَي لَا يُؤْمِنُ بِهِ عَلَيْكَ»<sup>(1)</sup>! یعنی: «بدان پاداش، بر تو منت نهاده نمی‌شود»! و ناگفته نماند که عیب کار ابومسلم در تفسيرقرآن اینست که وی تا حدی به روش «تاویل‌گرایی» تمایل دارد و به شواهد آیات توجه کافی نمی‌نماید.

\* \* \*



## نکته‌ای از سورة معارج

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾

سؤال کردن در قرآن مجید به معنی گوناگون آمده است و در این سورة شریفه به معنای «درخواست و طلب» می‌آید و می‌فرماید: سائلی (از رسول ما) عذابی را طلب نمود که رخ خواهد داد و هیچ کافری از آن رهایی نمی‌یابد و بازدارنده‌ای برای دفع آن وجود ندارد. این مضمون در قرآن کریم از قول مخالفان بارها گزارش شده که به پیامبر خدا ص می‌گفتند. اگر راست می‌گویی عذاب موعود را بیاور و به ما بنما و این درخواست از راه انکار و استهزاء صورت می‌گرفت و به قول قرآن مجید، **استعجال** در عذاب می‌نمودند چنانکه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾

یعنی: «عذاب را بابتاب از تو می‌خواهند و همانا دوزخ برکافران احاطه دارد (و از عذاب آن نتوانند گریخت)». باز می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْأَلُوا عَنَّا عَذَابَ الْكَافِرِينَ﴾

[47] یعنی: «و عذاب را بابتاب از تو می‌خواهند و خدا وعده خود را هرگز خلاف نخواهد کرد». امثال این آیات به‌ویژه در سوره‌های مکی یافت می‌شوند.

اما در تفاسیر شیعی مانند «مجمع البیان» اثر ابوعلی طبرسی و «روح الجنان» اثر ابوالفتح رازی و اخیراً در تفسیر «المیزان» روایتی از امام صادق (ع) آورده اند که فرمود: آیات نخستین از سوره معارج، پس از حادثه غدیر خم نازل شده اند و سبب نزول آیات شریفه آن بود که **نُعمان بن حارث** نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ما را به توحید خدا و رسالت خود فراخواندی و ما آن‌ها را پذیرفتیم. آنگاه دستور جهاد و حج و روزه و نماز و زکات به ما دادی، همگی را قبول کردیم. اینک از آن‌همه راضی نشدی و این جوان (علی (ع)) را بر ما نصب کردی! آیا اینکار ازسوی تو انجام گرفت یا خدا بدان فرمان داد؟ رسول (ص) فرمود: سوگند به خدای یگانه که این امر ازسوی خدا بود. نعمان روی از رسول اکرم ص برتافت و گفت: خداوندا اگر این کار، حق است و ازسوی تو است، سنگی از آسمان بر سر ما ببار! هماندم سنگی بر سر وی فرود آمد و او را کشت. سپس خداوند این آیات ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ أَن يَتَّبِعُنَا بِقُلُوبِهِمْ وَأَنْ يَنْصُرُنَا بِقُوَّةٍ وَأَنْ يَخْرُجُوا بَيْنَ يَدَيْكُمْ﴾ را نازل فرمود. (1)

این شأن نزول با مشکلاتی چند روبرو است. از جمله آنکه: سوره شریفه معارج سوره ای **مکّی** به شمار می‌آید و سالها پیش از حادثه مبارک غدیر خم نازل شده است. ولی صاحب تفسیر **المیزان** این اشکال را وارد نمی‌داند و درباره آن مرقوم داشته: «**لَا عِبْرَةَ بِمَا نُسِبَ إِلَى اتِّفَاقِ الْمُفَسِّرِينَ أَنَّ السُّورَةَ مَكِّيَّةٌ عَلَى أَنَّ الْخِلَافَ ظَاهِرٌ**» (2). یعنی: «مکّی بودن این سوره که به توافق مفسران نسبت داده شده اعتباری ندارد با وجود آنکه اختلاف در میان آنان آشکار است». این پاسخ کافی نیست

1- رجوع شود به: مجمع البیان، ج 29، ص 54 و روح الجنان، ج 5، ص 394 و المیزان، ج 20، ص 79.

2- تفسیر المیزان، ج 20، ص 73.



زیرا صدر سوره معارج به اتفاق مفسران در مکه نازل شده است و اگر خلافتی است دربر خی از آیات ذیل سوره پیش آمده (هرچند اختلاف مزبور نیز به - نظر ما بی‌وجه است) و اگر قرار باشد که برخی از آیات این سوره در مدینه نازل شده باشند لازمست که پس از آیات مکی بیایند نه بالعکس! و اگر کسی به چنین ادعائی برخیزد، نظم قرآن کریم را انکار نموده و به نوعی از تحریف کلام الله قائل شده است. از همه مهمتر آنکه آیه شریفه از عذابی یاد می‌نماید که به عموم کافران می‌رسد چنانکه می‌فرماید:

﴿لَا يَخْلُصُ عَنْهَا أَحَدٌ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ نه خصوص یکتن که حادثه غدیر را انکار نمود و سنگ بر سرش فرود آمد! ضمناً عذاب مذکور به تصریح آیات همین سوره، عذاب قیامت است که عموم منکران را دربر می‌گیرد چنانکه سیاق آیات بر آن دلالت دارند (به آیات مزبور تا آیه 18 نگاه کنید) اما درباره روایتی که نقل نموده - اند، پیش از این گفتیم که خبر واحد چون با آیات قرآنی هماهنگی نداشته باشد، در «علم تفسیر» قابل پذیرش نیست. به قول صاحب المیزان: «حدیث در اعتبار خود به تأیید قرآن مجید نیازمند است و روی این اساس چنانکه در اخبار زیادی از پیغمبر اکرم ص و ائمه اهل بیت + وارد شده است باید حدیث را به قرآن عرضه داشت ... روایت را باید با آیه تأیید نمود و تصدیق کرد، نه اینکه آیه را تحت حکومت روایت قرار داد<sup>(1)</sup>».

\*

\*

\*

1- به قرآن در اسلام، اثر علامه محمدحسین طباطبائی، ص 105 نگاه کنید.



## نکته‌ای از سوره بلد

﴿لَا أُقْسِمُ﴾ در قرآن کریم مکرر (هشت بار) آمده است. در این باره پرسشی پیش می‌آید که آیا خداوند با این تعبیر، سوگند یاد می‌نماید یا از سوگند خوردن امتناع می‌ورزد؟ بیشتر مترجمان قرآن کریم، تعبیر مزبور را برای سوگند یاد کردن دانسته‌اند ولی برخی از ایشان به تردید افتاده و «لَا أُقْسِمُ» را در یکجا به معنای «سوگند یاد نکنم» ترجمه نموده‌اند و در جای دیگر آن را به صورت قسم خوردن نشان داده‌اند! چنانکه در ترجمه متداولی که اینروزها در دسترس ایرانیان قرار دارد ملاحظه می‌شود.<sup>(1)</sup>

تعبیر «لَا أُقْسِمُ» در قرآن کریم مکرر (هشت بار) آمده است. در این باره پرسشی پیش می‌آید که آیا خداوند با این تعبیر، سوگند یاد می‌نماید یا از سوگند خوردن امتناع می‌ورزد؟ بیشتر مترجمان قرآن کریم، تعبیر مزبور را برای سوگند یاد کردن دانسته‌اند ولی برخی از ایشان به تردید افتاده و «لَا أُقْسِمُ» را در یکجا به معنای «سوگند یاد نکنم» ترجمه نموده‌اند و در جای دیگر آن را به صورت قسم خوردن نشان داده‌اند! چنانکه در ترجمه متداولی که اینروزها در دسترس ایرانیان قرار دارد ملاحظه می‌شود.<sup>(1)</sup>

اما حقیقت آنستکه در این آیات شریفه همواره سوگند یاد شده است و کلمه «لَا» در آغاز آن‌ها برای نفی قسم نیست بلکه برای «تأکید قسم» می‌آید چنانکه رسم عرباست که در محاورات خود به هنگام سوگند خوردن می‌گویند:

لَا وَاللَّهِ! زَمْخَشَرِيْ که ادیب مفسران شمرده می‌شود در تفسیر کشاف می‌نویسد: آوردن «لَا» برای فعل قسم در کلام و اشعار عرب مشهور است چنانکه **إِمْرُؤُ الْقَيْسِ** (شاعر نامدار دوره جاهلی) گفته است:

لَا وَأَبِيكَ ابْنَةُ الْعَامِرِيِّ لَا يَدْعِي الْقَوْمَ أَنِّي أَفِرُّ !

1- به ترجمه قرآن، اثر آقای مهدی الهی قمشه ای بنگرید و ترجمه آیه نخست از سوره قیامت را با اولین آیه از سوره بلد در ترجمه ایشان بسنجید.

در اینجا شاعر، با وجود آوردن «لا» در آغاز بیت، به پدرمعشوقه اش (دختر عامری) سوگند یاد می‌کند. زمخشری می‌گوید: «وَفَائِدَتُهَا تَوْكِيدُ الْقَسَمِ»<sup>(1)</sup>. فایده اینکار، تأکید سوگند است. در توجیه این امر آورده‌اند که ذکر «لا» در آغاز سخن برای نفی ادعای مخالفان است (نه برای نفی قسم) زیرا معمولاً سوگند را در برابر مخالف و منکر یاد می‌کنند. گویی کسی که قسم می‌خورد به طرف مقابل می‌گوید: (چنین نیست که تو می‌گویی، سوگند یاد می‌کنم که چنان است). زمخشری می‌نویسد: «فَقِيلَ لَا، أَيْ لَيْسَ الْأَمْرُ عَلَى مَا ذَكَرْتُمْ، ثُمَّ قِيلَ أَقْسِمُ...»<sup>(2)</sup>.

علاوه بر آنچه زمخشری آورده می‌توان گفت به دو دلیل، در این آیات، حقتعالی سوگند یاد نموده است. **اوّل** آنکه: اگر با ذکر «لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» مراد خداوند این بود که به شهر مکه سوگند نخورد، پس چرا در جای دیگر از قرآن کریم به همان بلد (یعنی شهر مکه) قسم خورده است و می‌فرماید: «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»؟! **دوّم** آنکه: در سوره کریمه نساء پس از آوردن حرف «لا» در آغاز جمله، واو قسم بکاررفته است و نشان می‌دهد که «لا» به عنوان نفی قسم، عمل نمی‌کند وگرنه، تناقض لازم می‌آید. چنانکه می‌فرماید: ﴿لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ [النساء: 65]. یعنی «پس نه (چنانست)، سوگند به خداوندت که آن‌ها ایمان ندارند تا تورا در اختلاف میان خود حکمیت دهند» باتوجه به این نظر، کسانی که «لا» را زائده می‌شمرند نیز قولشان درست نیست.

\* \* \*

1- تفسیر کشاف، ج 4، ص 658.

2- تفسیر کشاف، ج 4، ص 659.

\_\_\_\_\_

- 1- كشاف، ج 4، ص 792.
- 2- التحرير و الثنوير، ج 12، ص 522.
- 3- المحرر الوجيز، ج 15، ص 559.
- 4- تفسير الميزان، ج 20، ص 496.

قرآن، آشکارا گفته اند که جواب **لَوْ تَعْلَمُونَ**، آیه بعد نیست چنانکه **مَحْيَى الدِّينِ درویش** می‌نویسد: «وَلَا يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ (لَتَرَوْنَّ) هُوَ الْجَوَابُ لِأَنَّهُ مُحَقَّقُ الْوُقُوعِ»<sup>(1)</sup>. یعنی: صحیح نیست که **لَتَرَوْنَّ**، جواب شرط باشد زیرا وقوع این رؤیت، امری قطعی است (نه مشروط)!

با اینهمه برخی از مترجمان قرآن چنانکه گفتیم، آیات شریفه **سوره تکاثر** را به صورتی ترجمه نموده اند که «لَتَرَوْنَّ الْجَحِيمَ» را جواب «لَوْ تَعْلَمُونَ» به‌شمار آورده اند چنانکه یکی از مترجمان مرقوم داشته است: «اگر به علم قطعی می دانستید، حتماً دوزخ را به چشم باطن می دیدید»<sup>(2)</sup>. دیگری نوشته: «اگر از روی یقین بدانید، البته جهنم را خواهید دید»<sup>(3)</sup>. سومی می‌نویسد: «اگر به علم یقین بدانید، بی شبهه دوزخ را ببینید»<sup>(4)</sup>. چهارمی مرقوم داشته است: «اگر بدانش بی‌گمان بدانید، براستی دوزخ را خواهید دید»<sup>(5)</sup>. پنجمین مترجم نوشته است: «اگر به علم یقین بدانید (روزهای دوزخ) را خواهید دید»<sup>(6)</sup>. ششمین مترجم می‌نویسد: «اگر به علم یقین و بدون هیچ شک بدانید، البته جهنم را خواهید دید»<sup>(7)</sup>. هفتمین مترجم نوشته است: «اگر شما به علم یقینی می دانستید (که آخرتی هست) به یقین جهنم را می‌دیدید»<sup>(8)</sup>.

در تمام این ترجمه‌ها، جواب شرط همان آیه ششم از **سوره تکاثر** به حساب آمده است. اما مفسران

- 1- إعراب القرآن، ج 8، ص 399.
- 2- به ترجمه قرآن، اثر آقای حسین استادولی نگاه کنید.
- 3- به ترجمه قرآن، اثر آقای عبدالمحمد آیتی بنگرید.
- 4- به ترجمه قرآن، اثر آقای بهاء الدین خرّم‌شاهی نگاه کنید.
- 5- به ترجمه قرآن، اثر آقای علی موسوی گرمارودی بنگرید.
- 6- به ترجمه قرآن، اثر آقای داریوش شاهین نگاه کنید.
- 7- به ترجمه قرآن، اثر آقای هوشنگ آبان بنگرید.
- 8- به ترجمه قرآن، اثر آقای ابوالفضل بهرامپور نگاه کنید.

قرآن کریم که جواب ش رط را محذوف دانسته اند، هرکدام آن را به شکلی در تقدیر گرفته‌اند ولی از حیث معنا میان‌شان اختلافی نیست. مثلاً شیخ طبرسی می‌نویسد:

«لَوْ تَعْلَمُونَ الْأَمْرَ عِلْمًا يَقِينًا لَشَغَلَكُمْ مَا تَعْلَمُونَ عَنِ التَّفَاخُرِ وَ التَّبَاهِي بِالْعَزِّ وَالْكَثْرَةِ»<sup>(1)</sup>. صاحب تفسیر «المیزان» نیز شبیه همین قول را آورده است و پیدا است که آن را از شیخ طبرسی اقتباس نموده و می‌نویسد: «لَوْ تَعْلَمُونَ الْأَمْرَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَشَغَلَكُمْ مَا تَعْلَمُونَ عَنِ التَّبَاهِي وَ التَّفَاخُرِ بِالْكَثْرَةِ»<sup>(2)</sup>.

ابن عطیه اندلسی در تفسیر «المحرر الوجیز» جواب شرط را چنین توضیح داده است: «لَا زَجَرْتُمْ وَبَادَرْتُمْ إِنْقَادَ أَنْفُسِكُمْ مِنَ الْهَلَكَةِ»<sup>(3)</sup>.

از همه اقوال موجزتر، قول ابن قیم جوزیه است که در تفسیر خود نوشته جواب شرط به قرینه آغاز سوره: «لَمَّا أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ» است چنانکه گوید: ﴿لَمَّا أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ جَوَابُهُ مَحْذُوفٌ، دَلَّ عَلَيْهِ مَا تَقَدَّمَ أَي: لَمَّا أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ<sup>(4)</sup>. می‌گوید جواب آیه شریفه، محذوف است و آنچه در (آغاز سوره آمده یعنی أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ) بر آن دلالت دارد. بنابراین آیه شریفه می‌فرماید: اگر می‌دانستید، دان ستنی یقینی (که قیامت خواهد آمد) تفاخر به فزونی مال و افراد، شما را سرگرم و غافل نمی‌کرد.

\* \* \*

1- تفسیر مجمع البیان، ج 30، ص 282.

2- تفسیر المیزان، ج 20، ص 496.

3- المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج 15، ص 559.

4- التفسیر القيم، ص 577.





## نکته‌ای از سوره عصر

﴿إِذَا شَاءَ عَصَرْتُكَ إِلَى الْبَيْتِ﴾ (عصر) سوگند به کدام عصر؟!  
 ﴿إِذَا شَاءَ عَصَرْتُكَ إِلَى الْبَيْتِ﴾ (عصر) سوگند به کدام عصر؟!  
 ﴿إِذَا شَاءَ عَصَرْتُكَ إِلَى الْبَيْتِ﴾ (عصر) سوگند به کدام عصر؟!  
 ﴿إِذَا شَاءَ عَصَرْتُكَ إِلَى الْبَيْتِ﴾ (عصر) سوگند به کدام عصر؟!  
 ﴿إِذَا شَاءَ عَصَرْتُكَ إِلَى الْبَيْتِ﴾ (عصر) سوگند به کدام عصر?!

واژه «عصر» در زبان عرب، معانی گوناگونی را دربر دارد ازاینرو مترجمان ومفسران قرآن کریم هرکدام معنایی را در ترجمه وتفسیر آیه مزبور برگزیده‌اند. از ابن عباس گزارش شده که گفت: «العصرُ ما يلي المغرب من النهار»<sup>(1)</sup> (عصر هنگامی از روز است که پیش از مغرب می‌آید)<sup>(2)</sup>. فرّاء گفته است: «العصرُ الظهرُ أقسمَ الله تعالى به»<sup>(3)</sup> (عصر، همان روزگارااست که خدایتعالی بدان سوگند یاد کرده). برخی آن را اشاره به «نماز عصر» دانسته‌اند. در مجمع‌البیان آمده: «قيل أقسم بصلوة العصر وهي الصلوة الوسطى عن مقاتل»<sup>(4)</sup> (مقاتل بن سلیمان گفته مراد، نماز عصر است که همان نمازمیانه باشد). بعضی آن را سوگند به روزگار پیامبر اسلام ص دانسته‌اند وبرخی آن را قسم به دوران مهدی تصوّر کرده‌اند چنانکه در تفسیر المیزان آمده: «وقد ورد في بعض الروايات أنه عصر ظهور المهدي»<sup>(5)</sup>.

1- لسان العرب، اثر ابن منظور، ج 4، ص 575.

2- سیوطی در تفسیر «الدر المنثور» از قول ابن عباس آورده که درباره عصر گفت: هو ما قبل مغيب الشمس من العشي (ج 6، ص 392).

3- لسان العرب، ج 4، ص 575.

4- تفسیر مجمع‌البیان، ج 30، ص 185.

5- تفسیر المیزان، ج 20، ص 501.

آنچه ما بر آن رفته‌ایم، همان قول ابن عباس است به **قرینه** آنکه **أَوَّلًا** سورة شریفه عصر در میان سُوری قرار گرفته که در آغازشان به اوقات مختلف شبانه روز سوگند یاد شده است چنانکه می‌فرماید: **وَالْفَجْر** (سوگند به سپیده‌دم) **وَالضُّحَى** (سوگند به هنگام چاشت) **وَاللَّيْل** (قسم به شب) و معلوم است اگر در پی این سوره ها، گفته شود: **وَالْعَصْر**! آنچه به ذهن متبادر می‌شود همان آخر روز و پیش از غروب آفتاب است. **ثانیاً** از صحابی معروف **أَبِي بِن كَعْب** رسیده که گفت: **سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ الْعَصْرِ فَقَالَ: أَقْسَمُ رَبُّكُمْ بِأَخْرِ النَّهَارِ** <sup>(1)</sup> (از رسول خدا ص درباره عصر پرسیدم، فرمود: خداوندتان به پایان روز سوگند یاد کرده است).

اما درباره اهمیت وقت عصر، شیخ طبرسی در **مجمع البیان** چنین گفته است: **«أَقْسَمَ سُبْحَانَهُ بِالطَّرْفِ الْأَخِيرِ مِنَ النَّهَارِ لِمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى وَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ تَعَالَى بِإِدْبَارِ النَّهَارِ وَإِقْبَالِ اللَّيْلِ وَذَهَابِ سُلْطَانِ الشَّمْسِ»** <sup>(2)</sup> (خداوند سبحان به پایان روز سوگند خورده زیرا که بر یگانگی وی دلالت دارد از آنکه روز، پشت می‌نماید و شب روی می‌آورد و فرمانروایی خورشید رخت برمی‌پوشد).

علاوه بر این، در پیوند میان **«وَالْعَصْر»** و جواب قسمی که در پی آن می‌آید (یعنی: **قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهُ**) نکته‌ای لطیف وجود دارد که **فخر رازی** آن را در تفسیرش از قول **حسن بصری** آورده و حاصل سخن (به تعبیر ما) اینست که: (در روزگار گذشته) وقت محاسبه سود و زیان برای بازرگانان و کاسبان، هنگام عصر بوده است زیرا که تاریکی شب فرامی‌رسید و مردم دست از کار بازمی‌داشتند. بنابراین خدایتعالی به چنین زمانی سوگند یاد می‌فرماید که: سوگند به عصر (به هنگام محاسبه سود و زیان کارها) که همه انسانها در پایان عمر به لحاظ رسیدگی به

1- التسهيل لعلوم التنزيل، اثر ابن جزئی، ج 4، ص 417

2- تفسیر مجمع البیان، ج 30، ص 185.

اعمالشان دچار زیان و خُسران می‌شوند مگر کسانی‌که ایمان آوردند و به کارهای شایسته پرداختند و یکدیگر را به صبر و پایداری و پیمودن راه حق سفارش کردند که سود حقیقی و دائمی از آن ایشان است<sup>(1)</sup>.

---

1- برای دیدن تفصیل این‌قول، به تفسیر مفاتیح‌الغیب، اثر فخر رازی، ج 8، ص 500 نگاه کنید.



[illegible]

درباره ﴿۳﴾ ﴿۴﴾ ﴿۵﴾ ﴿۶﴾ ﴿۷﴾ ﴿۸﴾ ﴿۹﴾ ﴿۱۰﴾ ﴿۱۱﴾ ﴿۱۲﴾ ﴿۱۳﴾ ﴿۱۴﴾ ﴿۱۵﴾ ﴿۱۶﴾ ﴿۱۷﴾ ﴿۱۸﴾ ﴿۱۹﴾ ﴿۲۰﴾ ﴿۲۱﴾ ﴿۲۲﴾ ﴿۲۳﴾ ﴿۲۴﴾ ﴿۲۵﴾ ﴿۲۶﴾ ﴿۲۷﴾ ﴿۲۸﴾ ﴿۲۹﴾ ﴿۳۰﴾ ﴿۳۱﴾ ﴿۳۲﴾ ﴿۳۳﴾ ﴿۳۴﴾ ﴿۳۵﴾ ﴿۳۶﴾ ﴿۳۷﴾ ﴿۳۸﴾ ﴿۳۹﴾ ﴿۴۰﴾ ﴿۴۱﴾ ﴿۴۲﴾ ﴿۴۳﴾ ﴿۴۴﴾ ﴿۴۵﴾ ﴿۴۶﴾ ﴿۴۷﴾ ﴿۴۸﴾ ﴿۴۹﴾ ﴿۵۰﴾ ﴿۵۱﴾ ﴿۵۲﴾ ﴿۵۳﴾ ﴿۵۴﴾ ﴿۵۵﴾ ﴿۵۶﴾ ﴿۵۷﴾ ﴿۵۸﴾ ﴿۵۹﴾ ﴿۶۰﴾ ﴿۶۱﴾ ﴿۶۲﴾ ﴿۶۳﴾ ﴿۶۴﴾ ﴿۶۵﴾ ﴿۶۶﴾ ﴿۶۷﴾ ﴿۶۸﴾ ﴿۶۹﴾ ﴿۷۰﴾ ﴿۷۱﴾ ﴿۷۲﴾ ﴿۷۳﴾ ﴿۷۴﴾ ﴿۷۵﴾ ﴿۷۶﴾ ﴿۷۷﴾ ﴿۷۸﴾ ﴿۷۹﴾ ﴿۸۰﴾ ﴿۸۱﴾ ﴿۸۲﴾ ﴿۸۳﴾ ﴿۸۴﴾ ﴿۸۵﴾ ﴿۸۶﴾ ﴿۸۷﴾ ﴿۸۸﴾ ﴿۸۹﴾ ﴿۹۰﴾ ﴿۹۱﴾ ﴿۹۲﴾ ﴿۹۳﴾ ﴿۹۴﴾ ﴿۹۵﴾ ﴿۹۶﴾ ﴿۹۷﴾ ﴿۹۸﴾ ﴿۹۹﴾ ﴿۱۰۰﴾

قرآن و مفسران آن، به اختلاف سخن گفته اند زیرا در برابر این پرسش قرار گرفته‌اند که: چار و مجرور در ﴿۳﴾ ﴿۴﴾ ﴿۵﴾ ﴿۶﴾ ﴿۷﴾ ﴿۸﴾ ﴿۹﴾ ﴿۱۰﴾ ﴿۱۱﴾ ﴿۱۲﴾ ﴿۱۳﴾ ﴿۱۴﴾ ﴿۱۵﴾ ﴿۱۶﴾ ﴿۱۷﴾ ﴿۱۸﴾ ﴿۱۹﴾ ﴿۲۰﴾ ﴿۲۱﴾ ﴿۲۲﴾ ﴿۲۳﴾ ﴿۲۴﴾ ﴿۲۵﴾ ﴿۲۶﴾ ﴿۲۷﴾ ﴿۲۸﴾ ﴿۲۹﴾ ﴿۳۰﴾ ﴿۳۱﴾ ﴿۳۲﴾ ﴿۳۳﴾ ﴿۳۴﴾ ﴿۳۵﴾ ﴿۳۶﴾ ﴿۳۷﴾ ﴿۳۸﴾ ﴿۳۹﴾ ﴿۴۰﴾ ﴿۴۱﴾ ﴿۴۲﴾ ﴿۴۳﴾ ﴿۴۴﴾ ﴿۴۵﴾ ﴿۴۶﴾ ﴿۴۷﴾ ﴿۴۸﴾ ﴿۴۹﴾ ﴿۵۰﴾ ﴿۵۱﴾ ﴿۵۲﴾ ﴿۵۳﴾ ﴿۵۴﴾ ﴿۵۵﴾ ﴿۵۶﴾ ﴿۵۷﴾ ﴿۵۸﴾ ﴿۵۹﴾ ﴿۶۰﴾ ﴿۶۱﴾ ﴿۶۲﴾ ﴿۶۳﴾ ﴿۶۴﴾ ﴿۶۵﴾ ﴿۶۶﴾ ﴿۶۷﴾ ﴿۶۸﴾ ﴿۶۹﴾ ﴿۷۰﴾ ﴿۷۱﴾ ﴿۷۲﴾ ﴿۷۳﴾ ﴿۷۴﴾ ﴿۷۵﴾ ﴿۷۶﴾ ﴿۷۷﴾ ﴿۷۸﴾ ﴿۷۹﴾ ﴿۸۰﴾ ﴿۸۱﴾ ﴿۸۲﴾ ﴿۸۳﴾ ﴿۸۴﴾ ﴿۸۵﴾ ﴿۸۶﴾ ﴿۸۷﴾ ﴿۸۸﴾ ﴿۸۹﴾ ﴿۹۰﴾ ﴿۹۱﴾ ﴿۹۲﴾ ﴿۹۳﴾ ﴿۹۴﴾ ﴿۹۵﴾ ﴿۹۶﴾ ﴿۹۷﴾ ﴿۹۸﴾ ﴿۹۹﴾ ﴿۱۰۰﴾ مترجمان قرآن و بعضی مفسران گفته اند که سوره شریفه قریش به سوره فیل وابسته است (تا آنجا که برخی از ایشان هردو سوره را یکی پنداشته اند) در نتیجه گمان کرده اند که ﴿۳﴾ ﴿۴﴾ ﴿۵﴾ ﴿۶﴾ ﴿۷﴾ ﴿۸﴾ ﴿۹﴾ ﴿۱۰﴾ ﴿۱۱﴾ ﴿۱۲﴾ ﴿۱۳﴾ ﴿۱۴﴾ ﴿۱۵﴾ ﴿۱۶﴾ ﴿۱۷﴾ ﴿۱۸﴾ ﴿۱۹﴾ ﴿۲۰﴾ ﴿۲۱﴾ ﴿۲۲﴾ ﴿۲۳﴾ ﴿۲۴﴾ ﴿۲۵﴾ ﴿۲۶﴾ ﴿۲۷﴾ ﴿۲۸﴾ ﴿۲۹﴾ ﴿۳۰﴾ ﴿۳۱﴾ ﴿۳۲﴾ ﴿۳۳﴾ ﴿۳۴﴾ ﴿۳۵﴾ ﴿۳۶﴾ ﴿۳۷﴾ ﴿۳۸﴾ ﴿۳۹﴾ ﴿۴۰﴾ ﴿۴۱﴾ ﴿۴۲﴾ ﴿۴۳﴾ ﴿۴۴﴾ ﴿۴۵﴾ ﴿۴۶﴾ ﴿۴۷﴾ ﴿۴۸﴾ ﴿۴۹﴾ ﴿۵۰﴾ ﴿۵۱﴾ ﴿۵۲﴾ ﴿۵۳﴾ ﴿۵۴﴾ ﴿۵۵﴾ ﴿۵۶﴾ ﴿۵۷﴾ ﴿۵۸﴾ ﴿۵۹﴾ ﴿۶۰﴾ ﴿۶۱﴾ ﴿۶۲﴾ ﴿۶۳﴾ ﴿۶۴﴾ ﴿۶۵﴾ ﴿۶۶﴾ ﴿۶۷﴾ ﴿۶۸﴾ ﴿۶۹﴾ ﴿۷۰﴾ ﴿۷۱﴾ ﴿۷۲﴾ ﴿۷۳﴾ ﴿۷۴﴾ ﴿۷۵﴾ ﴿۷۶﴾ ﴿۷۷﴾ ﴿۷۸﴾ ﴿۷۹﴾ ﴿۸۰﴾ ﴿۸۱﴾ ﴿۸۲﴾ ﴿۸۳﴾ ﴿۸۴﴾ ﴿۸۵﴾ ﴿۸۶﴾ ﴿۸۷﴾ ﴿۸۸﴾ ﴿۸۹﴾ ﴿۹۰﴾ ﴿۹۱﴾ ﴿۹۲﴾ ﴿۹۳﴾ ﴿۹۴﴾ ﴿۹۵﴾ ﴿۹۶﴾ ﴿۹۷﴾ ﴿۹۸﴾ ﴿۹۹﴾ ﴿۱۰۰﴾ (مقدّری) تعلق دارد که از سوره فیل برمی آید. چنانکه یکی از مترجمان مرقوم داشته است : (کیفر لشکر فیل سواران) بخاطر این بود که قریش (به این سرزمین مقدّس) الفت گیرند<sup>(۱)</sup>. و دیگری نوشته است: «برای الفت دادن قریش (ما پیلداران را نابود کردیم)<sup>(۲)</sup>». سوّمی مرقوم داشته : «(حادثه فیل - سواران) برای (احساس خطر) وهمبستگی قریش بود<sup>(۳)</sup>». چهارمی نوشته است: «(خدا با اصحاب فیل چنین کرد ) برای اینکه قریش (خدا شناس شوند و ) با هم انس و الفت گیرند<sup>(۴)</sup>» پنجمین مترجم مرقوم داشته : «برای الفت دادن قریش، الفتشان هنگام کوچ زمستان و

- 1- به ترجمه قرآن، اثر آقای ناصر مکارم شیرازی نگا کنید.
- 2- به ترجمه قرآن، اثر آقای حسین استادولی بنگرید.
- 3- به ترجمه قرآن، اثر آقای علی اکبر طاهری قزوینی نگاه کنید.
- 4- به ترجمه قرآن، اثر آقای مهدی الهی قمشه ای بنگرید.

«(شکست اُبرهه) به‌خاطر این بود که قریش (به کعبه) الفت گیرند<sup>(2)</sup>»...

[26] و همچنین می فرماید:

- 2- به ترجمه قرآن، اثر آقای ابوالفضل بهرامپور بنگرید.
- 3- صاحب تفسیر «المیزان» در (ج 20 ص 514) وحدت ایندو سوره را به خوبی نفی و ردّ فرموده است.
- 4- تفسیر کشاف، ج 4، ص 800.

﴿...﴾ [المذثر: 7] که در همه این آیات، جاز و مجرور بر افعال، مقدم شده‌اند. قول مزبور را مفسران مشهور، از قدیم و جدید، نیز پسندیده‌اند. به‌عنوان نمونه از قدما شیخ طبرسی در تفسیر «جوامع الجامع» مرقوم داشته است: **تَعْلَقُ «الْأَلَمُ» بِقَوْلِهِ «فَلْيَعْبُدُوا» أَمْرُهُمُ اللَّهُ عَزَّ اسْمُهُ أَنْ يَعْبُدُوهُ لِأَجْلِ إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ<sup>(1)</sup>**. (لام در ﴿...﴾ به خدای تعالی فرمان داده تا (قریش) او را بندگی کنند برای آنکه در مسافرت زمستان و تابستان، مایه الفتشان باشد).

و از مفسران جدید نیز **ابن عاشور در «التحریر و التَّنویر»** می‌نویسد: **فَيَتَعْلَقُ ﴿...﴾ بِقَوْلِهِ «فَلْيَعْبُدُوا» وَتَقْدِيمُ هَذَا الْمَجْرُورِ لِلْإِهْتِمَامِ بِهِ<sup>(2)</sup>**. ﴿...﴾ به

﴿...﴾ متعلق است و پیش افکندن جاز و مجرور برای اهتمام بدان صورت گرفته است). خلاصه آنکه در وحدت سوره فیل و قریش، نه دلالت قرآنی ملاحظه می‌شود و نه حدیثی از رسول خداص آن را تأیید می‌کند جزاینکه برخی از مفسران قدیم (مانند ابن زید) چنین حدس زده‌اند و ظاهراً دیگران از ایشان پیروی نموده‌اند و به قول **طبری** در تفسیرش: **«وَفِي إِجْمَاعِ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى أَنَّهُمَا سُورَتَانِ تَامَتَانِ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُنْفَصِلَةٌ عَنِ الْآخَرَى»<sup>(3)</sup>** (در اجماع همه مسلمانان است که آن‌ها، دو سوره کامل‌ند و هریک از دیگری جدا است). بنابراین لزومی ندارد که جمله‌ای را مناسب با سوره فیل در آغاز سوره قریش به تقدیر گیریم.

**خلیل بن احمد فراهیدی**، ادیب نامدار عرب، در توجیه اعراب آیه شریفه گفته است: **«أَلَفَ اللَّهُ قَرِيشاً إِيْلَافاً فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ وَعَمِلَ مَا بَعْدَ الْفَاءِ فِيمَا قَبْلَهَا... كَقَوْلِكَ: زَيْدًا فَاضْرِبْ»<sup>(4)</sup>** یعنی: خدا در قریش الفت پدید آورد پس (به‌پاس این نعمت) خداوند کعبه را باید

1- تفسیر جوامع الجامع، ج 4، ص 542.

2- تفسیر التحریر و التَّنویر، ج 20، ص 554.

3- تفسیر طبری، ج 26، ص 650.

4- تفسیر قرطبی (الجامع لأحكام القرآن) ج 10، ص 144.

پرستش کنند . در آیه شریفه آنچه بعد از فاء آمده نسبت به قبل از خود به لحاظ نحوی، عمل کرده است چنانکه گویی: **زیداً فاضرب.**  
**وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَاٰخِرًا**

\*

\*

\*